
МИР ВЫИГРАТЬ
獲得的將是整個世界
برای فتح
جهانی
۲۵ ـ ۱۳۷۸
EINE WELT ZU GEWINNEN
जीतने के लिए सारा विश्व है
UN MUNDO QUE GANAR
KAZANILACAK DÜNYA
UN MONDE A GAGNER
اول اکتبر ۱۹۴۹
«خلق چین بپاخاسته است!»
A WORLD TO WIN
ਵਿਸ਼ਵ ਜਿੱਤਣ
UN MONDO DA CONQUISTARE



پرولتارها در این میان چیزی برای از دست دادن ندارند، مگرزنجیرهای بردگی شان،
آنها جهانی برای فتح دارند.
پرولتارهای همه کشورها متحد شوید!

شماره ۲۵ ــ ۱۳۷۸

پنجاه سال از پیروزی انقلاب چین می گذرد

پنجاه سال می‌گذرد و عظمت تاریخی پیروزی جنگ خلق در چین بیش از پیش آشکار است. مائو و انقلابیون چین راه و عملی را بنیان نهادند که امروز به مثابه یک نمونه پایه ای برای رها کردن کشورهای تحت سلطه از چنگال امپریالیسم، بکار می‌آید. درسهای انقلاب چین، قابلیت کسانی که امروز عزم کرده‌اند توده‌ها را در مسیر سرنگونی قهرآمیز دنیای کهن و آغاز ساختمان دنیایی نوین رهبری کنند را تقویت می‌کند. در این شماره نشریه، با ارائه ۱۸ صفحه تصویر از تاریخ انقلاب چین می پردازیم و بدین سان شجاعت و عزم انقلابی توده‌هائی که روز اول اکتبر ۱۹۴۹ به پیروزی سراسری دست یافتند را بزرگ می‌داریم.

جنگ کثیف ناتو

رسانه های گروهی جهان از به اصطلاح جنگ اخلاقی آمریکا و ناتو در بالکان دم زدند و آن را طلایه دار «عصر نوین مداخلات بشردوستانه» نامیدند. اما طریقی که آمریکا و متحدانش در ناتو در پیشبرد جنگ اتخاذ کردند نشان داد که این بشردوستان امپریالیست، جلادان خون‌آشامی بیش نیستند. واقعیت این بود که بزرگترین ائتلاف نظامی تاریخ بشر، یک کشور کوچک فقیر را از راه هوا و از جای امن بمباران کرد تا طرح‌های پنهان امپریالیستها به پیش رود.

چگونه رژیم پل پوت به کجراه رفت

مقاله حاضر پاسخی است به یک بحث ارتجاعی رایج که با رجوع به تجربه حکومت پل پوت می‌خواهد این دیدگاه را جا بیندازد که «هر چه تلاش برای تغییر جامعه ریشه ای‌تر باشد، نتایج فاجعه‌بارتری ببار خواهد آورد.» این مقاله، سیاستها و عملکرد رهبری خمرهای سرخ را از نقطه نظر مائوئیسم انقلابی مورد بررسی عمیق قرار می‌دهد و برخی نتایج غافلگیر کننده بدست می‌دهد.

چاپ جدید

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

و سند ((زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم!))

امضاء کنندگان بیانیه و تشکیلات‌های شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی:

حزب کمونیست سیلان (مائوئیست)

حزب کمونیست افغانستان

حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست - لنینیست)

حزب کمونیست نپال (مائوئیست)

حزب کمونیست پرو

حزب کمونیست ترکیه مارکسیست - لنینیست

گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی

سازمان کمونیستی مارکسیست - لنینیست تونس

حزب پرولتری پوربا بنگلا

سازمان کمونیستی کارگر سرخ (ایتالیا)

گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا

حزب کمونیست انقلابی آمریکا

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

علاوه بر احزاب فوق که نام آنها بطور رسمی از سوی کمیته جنبش انتشار یافته، شماری از تشکلات دیگر در ارتباط نزدیک با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی قرار دارند و برای پیشبرد امر کمونیسم و ایجاد و تحکیم سازمانهای پیشاهنگ کمونیستی فعالیت می کنند.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به بیش از ۲۰ زبان ترجمه شده است. نسخه جدید بیانیه و سند «زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم!» به زبانهای انگلیسی، اسپانیائی و فارسی موجود است. بهای این دو سند مجموعا معادل ۳ پوند بعلاوه هزینه پست است. این اسناد را می توانید از طریق مکاتبه با این نشانی زیر تهیه کنید: BCM RIM WC1N 3XX LONDON UK

برای اشتراک نشریه «جهانی برای فتح»
با نشانی زیر تماس بگیرید:
BM BOX 8561 LONDON
WC1N 3XX UK

فهرست برخی مقالات شماره‌های پیشین «جهانی برای فتح»

آدرس‌های جهانی برای فتح

A WORLD TO WIN
27 GLOUCESTER STREET
LONDON WC1N 3XX UK

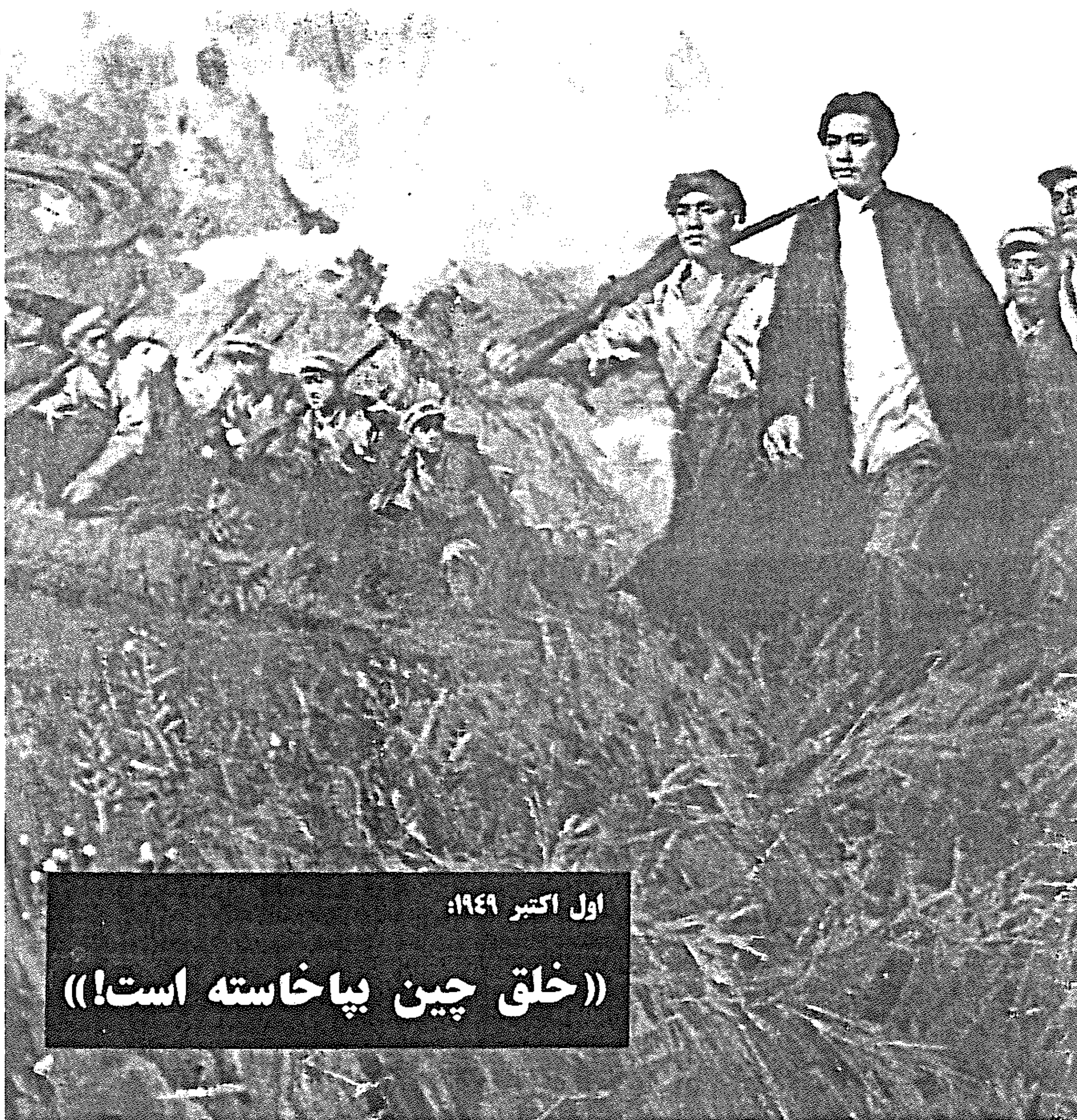
c/o CHITHIRA PUBLISHERS
39/3006 MANIKATH ROAD
KOCHI, KERALA
INDIA



روز اول اکتبر ۱۹۴۹، از میدان «تین آن من» در قلب پکن، مائوتسه دون با این جمله برقراری جمهوری خلق چین را به جهانیان اعلام کرد: «خلق چین بپاخاسته است!» امسال برگزاری متحدانه جشن پنجاهمین سالگشت این پیروزی از جانب انقلابیون پرولتر سراسر جهان، امری طبیعی و بجاست. ما این پیروزی حماسی و عظیم تاریخی را با تعمیق درک خویش از درسهائی که حاصل فداکاریهای عظیم و سرانجام کامیابی انقلاب بود جشن می‌گیریم تا بتوانیم بهتر از گذشته این درسها را بکار بندیم.

در سال ۱۹۲۷، نیروهای ضدانقلابی شکار کمونیستهای چین را در شهرها آغاز کردند. شمار کمونیستها در نتیجه کشتارهای مرتجعین گومیندان بسیار کاهش یافت؛ بنابراین نیروهای باقیمانده از شهرها خارج شدند و انقلاب را به مناطق وسیع روستائی کشور کشاندند. بدین ترتیب یک پروسه مبارزاتی آغاز شد که بیش از دو دهه به طول انجامید و شامل سه جنگ متمایز بود: انقلاب ارضی؛ جنگ ضد ژاپنی؛ و سرانجام جنگ داخلی علیه طبقه حاکمه گومیندان. در جریان انقلاب مائوتسه دون و حزب کمونیست چین با انجام راهپیمائی طولانی و دیگر نمونه های بیسابقه ای که از قهرمانی ارائه دادند، جهانیان را شگفت زده کردند. پیروزی ۱۹۴۹ فصل تازه ای در مبارزات انقلابی پرولتری در سطح جهان گشود، آتش مبارزه خلقهای ستمدیده آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین علیه امپریالیسم را دامن زد و راه یک تجربه کاملا نوین در پیشبرد انقلاب سوسیالیستی را گشود.

مائو اصولی را تثبیت کرد که امروزه جزء بدیهیات است: در کشوری نظیر چین که توده های دهقان اکثریت اهالی را تشکیل می دهند و مستقیما از نظام نیمه فئودالی رنج می برند، دهقانان نیروی عمده انقلاب محسوب می شوند. اما در آن زمان، فقط اقلیت ناچیزی از کمونیستها با دیدگاه مائو موافق بودند. اکثر کمونیستها اعتقاد داشتند که انقلاب در کشورهای تحت سلطه و عقب مانده ای نظیر چین فقط زمانی فرا می رسد که انقلاب پرولتری در غرب پیروز



اول اکتبر ۱۹۴۹:
«خلق چین بپاخاسته است!»

شده باشد. بعلاوه انقلاب در کشورهائی نظیر چین همان مسیری را خواهد پیمود که انقلاب بلشویکی طی کرد؛ یعنی طبقه کارگر نخست قدرت را در شهرهای کلیدی خواهد گرفت و سپس جنگ با استثمارگران را در مناطق روستائی به پیش خواهد برد.

توان مائو در فهم و ترسیم راه انقلاب از نبوغش ناشی نمی شد بلکه حاصل سنتز تجربه هزاران هزار کمونیست و میلیونها توده در جریان پیشبرد انقلاب بود. اما این گنجینه تجارب که سرشار از قهرمانی، مبارزات سخت و شکستهای تلخ بود بخودی خود نمی توانست پاسخگوی مسائل انقلاب باشد. سایر رهبران از همین تجارب، نتیجه گیریهای متفاوتی کردند و به مواضع کاملا متضادی رسیدند. آنچه مائو «مبارزه دو خط» نامید بر سر تعیین آماج، اتحاد طبقاتی پایه ای، خصلت و راه انقلاب چین براه افتاد.

برخلاف آنچه بعدها محققان بورژوا و رویزیونیستها ادعا کردند، مائو را بهیچوجه نمی توان نماینده دهقانان چین و مبارزه دیرینه آنان دانست. مائو در عین حال که به دهقانان و پتانسیل انقلابی آنان اعتماد بسیار داشت و از مبارزات گذشته درس آموزی کرد، اما خود نماینده یک طبقه متفاوت بود؛ نماینده پرولتاریا. یعنی طبقه ای که کمی پیش از آن تاریخ، در نتیجه نفوذ امپریالیسم پا به عرصه حیات نهاده بود. مائو مسلح به ایدئولوژی این طبقه بود. او از این ایدئولوژی که در آن زمان مارکسیسم ـ لنینیسم خوانده می شد برای تجزیه و تحلیل تضادهای جامعه و جمعبندی از تجارب انقلابی استفاده کرد. نکته مهمتر اینکه، مائو مارکسیسم ـ لنینیسم را در مورد مسائل مشخص انقلاب چین بکار بست. مائو طی این پروسه و نیز در جریان رهبری انقلاب سوسیالیستی و مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن، علم پرولتری را به قله های نوین ارتقاء داد؛ به آنچه که امروز آن را مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم می خوانیم.

مائو دریافت که کشورهائی نظیر چین به یک انقلاب دمکراتیک علیه نظام

کهنه فئودالی و سلطه خارجی نیاز مبرم دارند. پیش از او نیز کسان دیگری علیه این دشمنان جنگیده بودند. بورژوازی چین و برخی نمایندگان مترقی آن نظیر سون یاتسن مبارزات قدرتمندی را علیه امپریالیسم و جامعه و فرهنگ کهنه فئودالی رهبری کرده بودند. میلیونها نفر از اقشار گوناگون مردم چین در این مبارزات بسیج شده بودند، اما سرانجام همگی این مبارزات به شکست انجامیدند و یا طعم خیانت را چشیدند. (جنایتکار بزرگ چانکایشک، جبهه گومیندان را که توسط سون یاتسن ایجاد شده بود و متحد کمونیستها بود، به یک دستگاه ضدانقلابی ترور و سرکوب تبدیل کرد.)

مائو خاطر نشان کرد که بورژوازی در چین عاجز از رهبری پیروزمندانه انقلاب دمکراتیک است. کل تاریخ قرن بیستم این حقیقت را بارها مورد تاکید قرار داده است: طبقه بورژوازی در کشورهای تحت سلطه مطلقا نمی تواند انقلاب دمکراتیک را به پیروزی رهنمون سازد.

بخش عمده بورژوازی یعنی طبقه سرمایه دار بوروکرات، به محمل عمده نفوذ امپریالیسم در این کشورها تبدیل شده است. کل موجودیت بورژوازی بوروکرات، وابسته به آنست که امپریالیسم را حمایت و نمایندگی کند. بورژوازی بوروکرات با تمامی عناصر عقب مانده فئودالی موجود در اقتصاد و فرهنگ این جوامع سازش کرده و آنها را تقویت می کند. طبقه سرمایه دار بوروکرات، یک آماج عمده انقلاب و به قول مائو یکی از «سه کوه بزرگی» است که همراه با فئودالیسم و امپریالیسم بر دوش خلق سنگینی می کند.

مائو بخشی از بورژوازی را که با امپریالیسم و فئودالیسم مخالفت می کند، «بورژوازی ملی» نامید و آن را جزء اردوی خلق بشمار آورد. اما مائو این را هم خاطر نشان کرد که بورژوازی ملی از نظر اقتصادی و سیاسی ضعیف است و با امپریالیسم و فئودالیسم بندهائی دارد. این نیرو فقط می تواند «به میزان و درجه معینی» از انقلاب حمایت کند و حتی می تواند تحت شرایط معینی جانب دشمن را بگیرد. رهبری انقلاب را بهیچوجه نباید به این طبقه سپرد. اولین «مبارزه دو خط» مائو علیه راست روان حزب بود که رهبری انقلاب را به بورژوازی واگذار کرده و نتایج فلاکت باری ببار آوردند. کشتار کمونیستها و توده ها بدست قوای گومیندان که قبلا به آن اشاره شد، نتیجه این سیاست راست روانه بود.

مائو برای حاکم کردن این درک که فقط پرولتاریا می تواند از طریق حزب کمونیست خود پیشاپیش خلق قرار بگیرد و انقلاب دمکراتیک را بسوی پیروزی هدایت کند، مبارزه کرد. مضافا مائو این پدیده را از یک نقطه نظر انترناسیونالیستی پرولتری مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. مائو از این شناخت لنینی حرکت کرد که در عصر امپریالیسم، انقلابات دمکراتیک در کشورهای تحت سلطه بخشی از انقلاب پرولتری جهانی است. فقط پرولتاریا و حزبش می توانند چنین انقلابی را رهبری کنند. بعلاوه، این انقلاب برخلاف انقلابات دمکراتیک کهن در عصر ماقبل امپریالیسم به سرمایه داری نمی انجامد، بلکه به سوسیالیسم و کمونیسم راه می گشاید. در عین حال که تفکر مائو بر تحلیل پایه ای لنین و انترناسیونال کمونیستی از جهان معاصر استوار بود، او قادر شد بر پایه تجربه غنی پیشرویها و نیز شکستهای انقلاب چین این درک اولیه را بنحو عظیمی تعمیق کند. او از عبارت «انقلاب دمکراتیک نوین» برای تشریح انقلاب بورژوا دمکراتیک تحت رهبری پرولتاریا استفاده کرد. این درک یک جزء اساسی از شناخت مائوئیستهای جهان به حساب می آید.

مائو با اشاره به «نوین» بودن انقلاب دمکراتیک، توجه همگان را به تفاوتی که این انقلاب با انقلاب دمکراتیک نوع کهن داشت جلب کرد: انقلاب دمکراتیک نوین می بایست توسط طبقه کارگر رهبری شود. خصلت این انقلاب، بورژوا دمکراتیک بود زیرا فئودالیسم و امپریالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک را آماج قرار می داد، کل بورژوازی را بمشابه دشمن مشخص نمی کرد و هدف از آن، برقراری سوسیالیسم نبود. این فئودالیسم و امپریالیسم بودند که بار عظیمی بر گرده خلق نهاده و نیروهای مولده را در چنگال خود خفه می کردند. امکان و ضرورت متحد کردن کل خلق علیه این دشمنان وجود داشت. این شامل متحدان ضعیف و متزلزل نظیر بورژوازی ملی هم می شد که رویای یک چین قدرتمند سرمایه داری و آزاد از سلطه امپریالیسم را در سر می پروراند.

اشاره مائو به «نوین» بودن انقلاب دمکراتیک یک علت دیگر هم داشت که به موضوع بالا مربوط می شد: این انقلاب دمکراتیک، نوین است دقیقا بدین دلیل که برخلاف انقلابات دمکراتیک پیشین در غرب نظیر انقلاب فرانسه، به سرمایه داری نمی انجامد بلکه به سوسیالیسم راه می گشاید. چرا؟ زیرا انقلاب دمکراتیک نوین از طریق نابودی قهرآمیز امپریالیسم و فئودالیسم، موانع عمده در راه ایجاد یک اقتصاد سرمایه دارانه مستقل و قدرتمند را کنار می زند. اما مهمتر از آن، رهبری پرولتاریا تضمین می کند که انقلاب دمکراتیک راه مرحله دوم یعنی انقلاب پرولتری سوسیالیستی که هدف استقرار یک جامعه سوسیالیستی را دنبال می کند و بخشی از مبارزه جهانی برای کمونیسم است را هموار سازد. همانطور که مائو به روشنی بیان کرد: «انقلاب دمکراتیک نوین در را بروی سرمایه داری می گشاید اما بیشتر از آن، راه سوسیالیسم را باز می کند.»

جنگ درازمدت خلق

در سال ۱۹۲۷ ژوزف استالین خاطر نشان کرد که یکی از شرایط مشخصه انقلاب چین این بود که «انقلاب مسلح در تقابل با ضد انقلاب مسلح قرار گرفت.» مائو این نکته را تکامل داد و ثابت کرد که راه پایه ای انقلاب، پروسه جنگ درازمدت است. دهقانان و بویژه دهقانان فقیر، نیروی عمده انقلابند اما طبقه کارگر از طریق حزب کمونیست خود، نیروی رهبری کننده است.

مائو مسئله کسب قدرت سیاسی توسط نیروی اسلحه را دقیقا در سر لوحه کار انقلاب قرار داد. او این نکته را در اظهاریه مشهورش چنین جمعبندی کرد: «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید.» دشمنان مائو هرگز وی را بخاطر این گفته و مشخصا بخاطر بکار بستن این اصل در چین نبخشیدند. ارتش تحت رهبری کمونیستها در چین، سلطه سنگین امپریالیستها، سرمایه داری بوروکراتیک و فئودالیسم را در هم شکست. اما اظهاریه مائو صرفا جمعبندی موجزی از عملکرد دیرینه و همیشگی طبقات استثمارگر بود. آیا هیچگاه شده که مرتجعین برای حفظ حاکمیت خود به قوه قهر متوسل نشده باشند؟ تاریخ گواه آنست که طبقه حاکمه «عدم توسل به قهر» را به گوش ستمدیدگان موعظه می کند اما خود هر کجا که برای حفظ حاکمیتش ضروری باشد به شکنجه و حبس و کشتار دست می یازد.

مائو قوانین عام جنگ و نیز صفات

مشخصه جنگ انقلابی خلق چین را مورد مطالعه و بررسی قرار داد. او دریافت که به علت خصلت جامعه چین، می توان جنگ را آغاز کرد؛ حتی زمانی که دشمن به مفهومی کلی و استراتژیک قویتر از خلق است. اما از طریق پیشبرد جنگ می توان به تدریج این اوضاع را عوض کرد و به جائی رسید که توان نیروهای خلق بر قوای دشمن برتری یابد و نیروهای انقلابی بتوانند دست به تعرض استراتژیک بزنند. راه جنگ درازمدت خلق، نیروهای انقلابی را قادر می سازد که به استقبال توفانها بشتابند و فعالانه نقاط ضعف خود را به قوت تبدیل کنند. این راه، توان نیروهای مسلح خلق را بر نقطه ضعیف دشمن متمرکز می کند. این نقطه ضعیف، مناطق گسترده روستائی در کشورهای تحت سلطه است که در آنجا دهقانان، نیازمند و تشنه نبرد در راه رهائی هستند. بدین طریق نیروهای انقلابی می توانند «شهرها را از طریق دهات محاصره کنند»، قدرت سیاسی سرخ را ذره ذره در مناطق پایگاهی مستقر نمایند، تا زمانی که شرایط در سراسر کشور و در پیوند با تحولات بین المللی، نیروهای انقلابی را قادر به تعرض و کسب پیروزی سراسری سازد.

زمانی که مائو این راه را مطرح کرد، هنوز مسیری ترسیم ناشده به حساب می آمد. مائو و حزب کمونیست چین در کوره پراتیک انقلابی یک آموزه همه جانبه نظامی پرولتری را تدوین کردند. اگرچه سرزمین های گسترده آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین در برگیرنده کشورهای گوناگون با شرایط بسیار متفاوت از یکدیگرند؛ و هر یک از آنها بکاربست خلاقانه مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم در مورد مسائل جامعه و انقلاب را طلب می کند، اما جوانب عمومی آنچه «راه چین» نام گرفته، جهت گیری پایه ای انقلاب در کشورهای تحت سلطه را ارائه می دهد. به همین خاطرست که «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»، آموزشهای مائو را «نقطه رجوع پایه ای» برای این کشورها می خوانند. تجزیه و تحلیل تحولات مهمی که طی چند دهه اخیر در جهان اتفاق افتاده بدون شک یک وظیفه حیاتی است، اما این وظیفه را با حرکت از شالوده مائوئیستی می توان متحقق کرد، نه با تضعیف آن. بعلاوه، حتی در کشورهای امپریالیستی که شکل بندی اجتماعی - اقتصادی مستلزم یک راه انقلاب متفاوت یعنی قیام در شهرها و سپس پیشبرد جنگ داخلی است، آموزش های مائو در مورد جنگ خلق یک کاربرد جهانشمول دارد.

طی پنجاه سالی که از پیروزی انقلاب چین می گذرد، هر نوع «الگوئی» برای خلقهای ستمدیده پیشنهاد شده است. اتحاد شوروی از سال ۱۹۵۶ توسط طبقه حاکمه سرمایه دار نوخاسته غصب شد و به مرکز رویزیونیسم مدرن تبدیل شد. اینها کسانی بودند که در حرف از مارکسیسم می گفتند اما در خط و پراتیک واقعی خود، مارکس و لنین را تقبیح می کردند. طبیعتا رویزیونیستها مائو را دشمن سرسخت خود می دانستند؛ زیرا او بود که برای افشای ماهیت بورژوائی رویزیونیستها مبارزه کرد و با آنها به مقابله برخاست. (حتی امروز هم دشنام ها و بهتان های رویزیونیستی علیه مائو کاملا پایان نگرفته است. اگر چه اخلاف رویزیونیستها برخی اوقات بدشان نمی آید خود را به مائو بچسبانند، اما همزمان آموزش های او را زیر سئوال می برند.)

رویزیونیستها طرح به اصطلاح «راه رشد غیر سرمایه داری» را در مقابل کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین گذاشتند. این نه راه جنگ درازمدت خلق و انقلاب دمکراتیک نوین بود که مائو ترسیم کرده بود، و نه سرمایه داری «کلاسیک» که قدرتهای امپریالیستی غرب مبلغ آن بودند. در واقع «راه غیر سرمایه داری» به معنای ادامه حاکمیت سرمایه داری بوروکراتیک در اتحاد با فئودالیسم بود. تفاوت اساسی در این بود که طبقات حاکمه در این کشورهای «غیر سرمایه داری» به حکام واقعا سرمایه دار اتحاد شوروی مرتبط بودند. یعنی به کسانی که به مثابه یک قدرت مهم امپریالیستی سر بلند کرده و بلوک امپریالیستی تحت رهبری آمریکا را بر سر سلطه جهانی به مصاف طلبیده بودند. هند یعنی دومین کشور بزرگ دنیا با صدها میلیون مردم ستمدیده اش، گل سرسبد این راه ضدانقلابی بود. نظام اجتماعی ارتجاعی، دست نخورده باقی مانده بود. مبارزات انقلابی که توسط کمونیستها رهبری می شد به طرز وحشیانه ای سرکوب شده بود. و کل کشور همچنان به نظام جهانی امپریالیستی قفل بود. جای تعجب نیست که فراخوان «راه ما راه چین» چنان تاثیر خیره کننده ای در هند و سایر کشورها گذاشت، زیرا این به معنای گسست از پارلمانتاریسم، خوشخدمتی و مسالمت در برابر طبقه حاکمه، و اتحاد بین المللی با حکام خائن شوروی بود.

سایر اشکال رویزیونیسم نیز بر سر استراتژی پایه ای و خصلت انقلاب در کشورهای تحت سلطه، به جدال با مائوئیسم برخاستند. یک شاخه از رویزیونیسم که با عنوان «گواریسم» (بر گرفته از نام چه گوارا از رهبران انقلاب کوبا) از آن یاد می شود، مخالفت خود با مائوئیسم را در پشت برخی جملات چپ نمایانه پیرامون «انقلاب سوسیالیستی تک مرحله ای» پوشاندند. این خط، پتانسیل انقلابی دهقانان را زیر سئوال برد و پیشبرد جنگ درازمدت خلق را نفی کرد. در مقابل، بر مبنای خط «گواریستی» قرار بود که یک گروه کوچک از «منجیان» اوضاع سیاسی کل کشور را دگرگون کنند و از طریق قیام در شهر و یا فروپاشی رژیم موجود به یک پیروزی سریع دست یابند.

اما این خط که «راه سریع و میانبر» انقلاب بنظر می رسد، در واقع راهی است که سریعا به تسلیم طلبی می انجامد؛ زیرا وظیفه واقعی بسیج توده ها برای ریشه کن کردن جامعه کهن و انجام یک گسست پایه ای از نظام جهانی امپریالیستی را به کنار می نهد. هر کجا که این خط به عمل گذاشته شده، هرگز به استقرار حاکمیت پرولتاریا و خلق نینجامیده است. در مفهومی کلی، این نوع مبارزه مسلحانه واقعا به مثابه مکمل استراتژی مذاکره و اتحاد با بخشهای به اصطلاح مترقی طبقات حاکمه در نظر گرفته شده است.

به همین ترتیب، بعد از مرگ مائو و غصب قدرت توسط رهروان سرمایه داری در چین، بسیاری از دوستان و ستایشگران سابق چین انقلابی به کاروان نیروهای ضد مائو پیوستند. این نیروها که توسط انور خوجه رهبر آن زمان آلبانی هدایت می شدند، حملات خود را بر آموزش های مائو در مورد خصلت مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم متمرکز کردند؛ اما علاوه بر این به کل پراتیک مائو در زمینه پیشبرد جنگ درازمدت خلق نیز حمله بردند. خوجه همان اتهاماتی که قبلا رویزیونیستهای شوروی به مائو می بستند را تکرار کرد و گفت که او نقش رهبری کننده پرولتاریا را کنار گذاشته و «پیشبرد جنگ بدون دورنما» را تبلیغ می کند. اما در واقع مائو بر یک نکته اساسی تاکید گذاشته بود: پرولتاریا باید کل خلق را در انجام انقلاب رهبری کند. بدین مفهوم، مائو این نکته مشهور لنین

را بکار بست و تکامل داد که یک کمونیست نباید «منشی تریدیونین باشد، بلکه باید تریبون خلق باشد.»

مائو پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین در سال ۱۹۴۹ را «نخستین گام در یک مارش ده هزار فرسنگی» خواند. بدین ترتیب او مبنای یک انقلاب عالیتر و عمیقتر یعنی انقلاب سوسیالیستی را نهاد و راه آن را هموار ساخت. از همان سال ۱۹۴۹ دو راه سوسیالیسم و سرمایه داری در چین در برابر هم قد علم کردند. این رویاروئی به طرق حاد و پیچیده ای بروز کرد. این رویاروئی به مبارزاتی انجامید که از لحاظ قهرمانی ها دست کمی از راهپیمائی طولانی نداشت؛ و از لحاظ پیروزی ها خیره کننده تر از شکست قوای گومیندان در سال ۱۹۴۹ بود. انقلاب سوسیالیستی در سال ۱۹۷۶ شکست خورد. اما پیش از آن، انقلاب پرولتری طی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در فاصله ۷۶ ـ ۱۹۶۶ به قله های بیسابقه ای دست یافت و شالوده پیشرفت آتی آن منجمله در خود چین ریخته شد. زمانی که شکوفه مرحله سوسیالیستی انقلاب چین باز شد و مائو ایدئولوژی انقلابی را بیشتر تکامل داد، اهمیت آموزش های اولیه وی در مورد انقلاب دمکراتیک نوین بیش از پیش مشخص شد. مائو مهمترین مبارزه ای که جهان به خود دیده بوده را برای رهائی یک ملت ستمدیده به پیش برد، اما او یک ناسیونالیست نبود. موضع و دیدگاه و روش مائو، پرولتاریای بین المللی را نمایندگی می کرد. (۱)

پیشروی انقلاب به مرحله دوم و بالاتر، یعنی سوسیالیسم، فقط بدان خاطر ممکن شد که رهبری طبقه کارگر بطور قاطع در سراسر دوران انقلاب دمکراتیک نوین برقرار بود؛ در درجه اول این به معنای رهبری حزب کمونیست مسلح به علم انقلاب پرولتری یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم بود.

رهبری پرولتاریا صرفا در حرف نیست؛ این یک رهبری ادعائی صرف نیست؛ فقط بیان امیال ذهنی چند رهبر هم نیست. رهبری پرولتاریا و حزب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست او در انقلاب دمکراتیک نوین، نتایج عمیقی برای کل جریان انقلاب در بر دارد، بر تمامی مسائل مربوط به استراتژی و تاکتیکهایش تاثیر می گذارد، و در سیاستهای نیروهای انقلابی در هر مرحله انقلاب تبارز می یابد. طی تاریخ طولانی انقلاب چین، اهمیت حیاتی مناطق پایگاهی نه فقط از زاویه نقش نظامی آنها در مقابله با دشمن، بلکه به مثابه طریقتی که توده ها می توانند تحت رهبری حزب کمونیست دگرگونی اجتماعی را به پیش ببرند، روشن شد. در این مناطق پایگاهی، قدرت سیاسی نوین متکی بر توده های خلق، فرهنگ نوین و جوانه های مناسبات اقتصادی نوین شکل گرفتند. این مناطق نقش مشعل راهنما را برای کل کشور بازی کرده و شرایط ادامه انقلاب تا کسب سراسری قدرت را ایجاد نمودند. امروز این تجربه بار دیگر در پرو، نپال و نقاط دیگر زنده شده است.

برای مثال، اینکه آیا انقلاب قادرست زنان را برانگیزد تا به ستم پدرسالارانه هزاران ساله ضربه بزنند، یا به جای اینکار تحت عنوان «متحد کردن مردم» مبارزه زنان را مانع می شود یا حتی سرکوب می کند، کاملا به خصلت طبقاتی انقلاب مربوط است: کاملا به این مربوط است که اهداف انقلاب در جهت جامعه بی طبقه هست یا نه؟ اینکه آیا یک حزب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست واقعی وجود دارد که فعالانه بخش پیشرو توده ها را با جهان بینی پرولتری آموزش دهد و تربیت کند و درون حزب و سایر تشکلات سازمانشان دهد یا نه، کاملا در گرو اینست که مبارزه به مرحله انقلاب سوسیالیستی خواهد انجامید یا نه. بدون چنین حزب کمونیستی، نیات حسنه به جائی نخواهد رسید.

پنجاه سال می گذرد و جذبه تاریخی پیروزی جنگ خلق در چین درخشنده تر از پیش باقی است. این نمونه بارز دستاوردهائی است که تاکنون توسط طبقه ما حاصل شده است. نمونه انقلاب چین، ما را از شور و هیجان سرشار می سازد تا فصل های جدیدی از حماسه انقلابی پرولتاریا را به رشته تحریر درآوریم. ما با تعمیق درک خود از درسهای انقلاب چین، بر توان خویش در رهبری توده ها می افزائیم تا امر نابودی قهرآمیز جهان کهنه و آغاز ساختمان جهان نو را به پیش بریم.

پانویس

۱) بحث در مورد تجربه انقلاب سوسیالیستی در چین از حوصله این مقاله خارج است. در این زمینه رجوع کنید به مقالات مفصلی که در شماره های قبلی جهانی برای فتح بویژه شماره ۷، ۱۴ و ۲۰ منتشر شده است.

اطلاعیه در مورد دستگیری رفیق فلیسیانو

دستگیری رفیق فیلیسیانو برای «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»، تمامی مائوئیستها و انقلابیون و ترقیخواهان جهان بسیار دردناک است.

بعد از دستگیری صدر گونزالو رهبر حزب کمونیست پرو در سال ۱۹۹۲، رفیق فلیسیانو مسئولیت رهبری کمیته مرکزی حزب را به دوش گرفت. با وجود چنین «پیچ و خم» سختی، حزب کمونیست پرو هیچگاه در ادامه جنگ خلق تردید نکرد و در مواجهه با دشمن، که کارزارهای نظامی پیاپی خود را علیه «ارتش رهائیبخش خلق» تشدید کرد، عالیترین سطح شجاعت و اراده را بنمایش گذاشت. متضانا، حزب علیرغم ظهور یک خط اپورتونیستی راست از میان صفوف حزب، مبارزه را پیگیرانه ادامه داد. خط اپورتونیستی راست در مواجهه با ضربات سختی که حزب خورده بود، بر دست کشیدن از جنگ خلق اصرار می ورزید. این معنائی جز جدا کردن خود از توده های خلق پرو نداشت؛ توده هائی که همیشه سرچشمه قدرت و کارائی حزب در غلبه بر پیچ و خم های راه بوده اند. بعلاوه، این به معنای دست شستن از امر استثمار شدگان و ستمدیدگان جهان بود. استواری و درک عمیق کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو از مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، حزب را قادر ساخته تا راه های اتکاء بر توان توده ها را بیابد و همچنان جنگ خلق را رهبری کند.

اینک در لحظات دشواری که انقلاب پرو با آن روبروست، باید در تمامی کشورها نیروی مردم را در دفاع از جنگ خلق فعال کنیم. دفاع فعال از جنگ خلق در پرو کماکان حائز اهمیت حیاتی برای آرمان ماست. ما تمامی کسانی که می توانند در این مبارزه متحد شوند را به مقابله با رژیم جنایتکار فوجیموری فرا می خوانیم. این رژیم جنایات فراوانی علیه خلق و انقلابیون مرتکب شده است. منجمله نزدیک به هفت سال است که صدر گونزالو را در حبس انفرادی کامل نگاه داشته است. ما از همه میخواهیم که به حمایت از اسرای جنگی برخیزند. این اسیران، قهرمانانه در برابر شکنجه و آزار و شرایط هولناک و سایر فشارهائی که برای وادار کردن آنها به سازش با رژیم میشود، ایستاده اند؛ و مشخصا امروز مقابله با تلاش های رژیم فوجیموری برای تکرار چنین جنایاتی در مورد رفیق فلیسیانو، از اهمیت ویژه برخوردار است.

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

۱۵ ژوئیه ۱۹۹۹

برای اطلاعات بیشتر با این نشانی تماس بگیرید: BCM RIM LONDON WCIN 3XX UK

بالکان

جنگ کثیف ناتو

همزمان با زیر چاپ رفتن نشریه جهانی برای فتح، امپریالیستهای آمریکایی بهمراه شرکای اروپایی دون پایه خود دومین ماه بزرگترین کارزار نظامی خود، بعد از جنگ خلیج در سالهای ۹۱ . ۱۹۹۰ را بپایان رساندند. صربستان که یکی از فقیرترین و کوچکترین کشورهای اروپایی است، شب و روز توسط ماشین عظیم نظامی ناتو بمب باران می گردد. زیرساختهای این کشور در شرف نابودی است، صدها غیر نظامی کشته و هزاران زخمی شده اند. یک مقام رسمی غرب با تفرعن ادعا نمود که اقتصاد یوگوسلاوی به سطح دوره جنگ جهانی دوم تقلیل خواهد یافت.

لگدکوبی وحشیانه صربستان زیر پرچم انسان دوستی و تحت نام نجات آلبانیایی های کوسوو انجام می پذیرد. سرگذشت هزاران پناهنده کوسوویی بدون وقفه از رسانه های جهان پخش می شود. بیچارگی و نگرانی واقعی آنهایی که اعضاء خانواده و خانه هایشان را از دست داده، مورد تجاوز و وحشیگری قرار گرفته اند، با استفاده از امکانات ماشین رسانه های گروهی عظیم غرب و صرف انرژی بسیار، طوری انعکاس می یابد که بمباران مرگبار صربستان را یک مداخله انسان دوستانه تصویر نماید.

اجازه دهید یک مسئله را از همان ابتدا روشن کنیم: بمبارانهای عظیم و مداوم ناتو علیه صربستان، هیچ کس را نجات نداده و نخواهد داد. اگر هشت هفته اول این جنگ چیزی را نشان دهد، آن است که با مداخله ناتو اذیت و آزار کوسوویی ها تشدید یافته است. در واقع، استراتژیستهای سیاسی غرب منجمله فرمانده ناتو، ژنرال وسلی کلارک خود می پذیرد که آنها حتی قبل از شروع ریختن اولین بمبها می دانستند که نتیجه احتمالی جنگ هوایی که در حال طراحی آن بودند، موج جدید پاکسازی قومی خواهد بود. و این نیز واقعیتی است که آنها بدون در نظر گرفتن این مسئله تصمیم به ادامه استراتژی خود گرفتند و تاوان وحشتناک آن را هزاران کوسوویی و همچنین صربها می پردازند. این امر خود بازگوکننده این مسئله است که نجات انسانها موضوع نگرانی آنها نبوده و نیست.

آمریکا و متحدین او در ناتو مدعی اند که جنگ کنونی محصول سالهای طولانی کشمکش قومی در بالکان است، و اینکه نیروهای قدرتمند وظیفه اخلاقی مداخله گرانه را بدوش دارند. باید همچون برادر بزرگتر نوع دوستی وارد

تصویر بالا: تظاهرات ضد ناتو در چین. این نخستین تظاهرات توده‌ای در این کشور بعد از اعتراضات خونین میدان تین آن من بود. بسیاری از تظاهرکنندگان که از بمباران سفارت چین در بلگراد توسط ناتو به خشم آمده بودند، از مائوتسه دون بعنوان رهبری که برخلاف رهبران استثمارگر و ستمگر کنونی چین در مقابل آمریکا ایستاده بود، یاد می کردند.
تصویر سمت راست: یک کودک صرب بر لاشه هواپیمای آمریکائی پایکوبی می کند

میدان شده، جلوی مجادله بچه ها را بگیرند. همانگونه که بخشهایی از نشریه کارگر انقلابی، ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا روشن می سازد، این جنگ نتیجه نوعی کشمکشهای بسیار قدیمی مرموزی که شروع به زبانه کشیدن نموده نیست، بلکه محصول کارکرد نظم اجتماعی سرمایه داری در یوگوسلاوی در همین دوره و تاثیرات متقابل چرخشهای اخیر در صف بندیهای نیروهای منطقه ای و جهانی است. همانگونه که کارگر انقلابی مطرح می کند، تصویری را که ناتو از منبع جنگ ترسیم می نماید، «تاریخ را وارونه کرده و توده ها را مقصر رنجی می داند که سرمایه داری بر آنها تحمیل کرده است.»

تمامی طرقی که ناتو این جنگ را به پیش می برد، اهداف، استراتژی و تاکتیکها، تضمین کننده آن است که حمام خون ادامه یابد و آینده منطقه کوسوو بعد از جنگ بر پایه نیروی سرکوب بنا شده و خطر کشمکشهای نوین

موجود باشد. این در واقع شرایطی است که در همسایگی آن، در بوسنی بدنبال طرح صلحی که غرب سازمان داد بوجود آورده اند. همانطور که کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در زمان شروع جنگ مطرح کرد، بدان علت است که «امپریالیستها فقط از طریق گانگستریسم می توانند بر جهان حکومت کنند.» طریق جنگ آنها نیز انعکاس و تقویت کننده نظم جهانی است که در آن تعداد قلیلی بر بسیاری حکومت می کنند. سلطه مشتی استثمارگر با توسل به سلاحهای عظیم، نیروهای مسلح و پلیس صورت می پذیرد. هر زمان و در هر مکان، زمانی که سلطه آنها مورد تهدید واقع می شود، عکس العمل آنها نهایتاً تکیه بر انحصار قدرت نظامی است، چه زمانی که این تهدید توسط مبارزه انقلابی انجام شد - همچون مبارزه توده های ویتنامی که برای اتحاد کشور و رهایی از استعمار غرب -، چه تهدید از سوی خرده مستبدی همچون صدام حسین که جاه طلبی های منطقه ای از نظر اربابان امپریالیستش زیاده از حد شد و آنها تصمیم گرفتند دمش را قیچی کنند.

جنگ ضدانقلابی، جنگ کثیفی است

یک جنبه از جنگ غیرعادلانه، بکارگیری شیوه های ناعادلانه ارتجاعی جنگی است.

برای نمونه جنگ خلیج. این نمونه دیگری از یک جنگ واقعاً نابرابر بود. این جنگ، بزرگترین اتحاد نظامی تاریخ بشر بود که در آن، کشورهای مدرن با سلاحهای متکی بر تکنولوژی بالا بطور وحشیانه کشوری که درآمد ناخالص آن بیشتر از یک شهر بزرگ غرب مثل فرانکفورت نبود را له کردند. ناتو با تکیه به برتری نظامی عظیم، جنگ خود را از طریق بمباران سنگین هوایی پیش برد. این بمبارانها شامل استفاده از بمبهای کلاستر که مثل چرخ گوشت، بدن انسان را تکه تکه می کند تا استفاده از کلاهکهایی اورانیومی بود. استفاده از این بمبها در سطوحی در نوزادان، تولید بیماری سرطان خون کرده است - در همان سطحی که در هیروشیما بوجود آمد. در چنین شرایطی آیا می توان باور کرد که محرک انجام چنین عملی نگرانی آنها از جان انسانها بوده است؟ جنگ هوایی ناتو، شهرها و مراکز پرجمعیت را از راه دور هدف قرار می دهد. بیمارستانها، اتوبوسها و قطارها منفجر می شوند. اخیراً کل زیرساخت اقتصادی صربستان نیز به لیست اهداف افزوده گشته است. قطع آب و برق اهالی، میلیونها انسان را به مبارزه روزانه جهت بقاء سوق داده است. و در مقابل، سخنگویان ناتو با افتخار می گویند: حتی یک نفر از نیروهای نیروی هوائی ما در این عملیات جان خود را از دست نداده است. از آنجا که احتمال اشغال خاک صربستان مطرح می شود، رسانه های گروهی آمریکا نگرانی تهوع آور شووینیستی خود را بروز داده و از احتمال تلفات جانی برای آمریکاییها سخن می گویند. اما همزمان بیشرمانه تلفات جانی بر شهروندان صرب را بهای اجتناب ناپذیر تلفات جنگی قلمداد می کنند. آنها بانگ می زنند که برای اولین بار در تاریخ بشر، جنگی به پیش می رود که جنگ کنندگان از راه دور و تقریباً در ایمنی کامل آن را انجام می دهند. یک مفسر آمریکایی این جنگ را بدین گونه توضیح داد: «فقط آنهایی این جنگ را حس می کنند که روی زمین هستند». این است نیش خونین «انسان دوستی» امپریالیستی.

رسانه های گروهی امپریالیستی، درگیر تلاش عظیم جهت خلق افکار عمومی در پشتیبانی از جنگ هستند. این دستگاه آبدیده و پرتجربه در پنهان ساختن جنایات عظیم زمانی که به نفع آنهاست - همچون کشتار صدها هزار نفر در کودتای اندونزی با پشتیبانی سازمان سیا در سال ۱۹۶۵ - و یا بزرگ کردن کوچکترین حنله به منافع آنها به سطح بزرگترین جنایات تاریخ بشر. از این زاویه آنها خرده مرتجعی بنام میلوسویچ را به سطح جنایتکار بزرگی همچون هیتلر ارتقا داده و تلاش می کنند به چشم توده ها خاک بپاشند. - کاری که مربی با اسب می کند - تا او نه قادر باشد به عقب و تاریخ بنگرد و نه به راست و چپ و دیگر بخشهای جهان. تا مردم نتوانند جنایات بسیار بزرگتری که توسط جانیان واقعی بین المللی که امروز بر جهان سلطه دارند رخ می دهد را ببینند. امپریالیستها می خواهند توده ها آن چیزهایی را ببینند که آنها می خواهند.

خبرنگاران غربی به همان شیوه تحمیق کننده، با پخش تصویر از کمپهای کوسوویی ها توسط ماهواره، در نشان دادن رنج پناهندگان از همدیگر سبقت می گیرند. اما بندرت از خانواده های صرب که قربانی امپریالیسم شده و تعدادشان به هزاران نفر رسیده، خبری گفته و یا تصویری دیده می شود. کمتر کسی از این واقعه باخبر است که غرب از تلویزیون صربها خواهان پخش شش ساعت از گزارش روزانه جنگی شد. در مقابل رژیم صرب بشرطی قبول نمود که در مقابل، روابط عمومی غرب فقط شش دقیقه از گزارش جنگ توسط صربها را پخش نماید. غرب این پیشنهاد را قبول نکرد و بجای آن فرستنده تلویزیونی صربها را منفجر نمود.

جهت توجیه کشتار عمومی مکانیکی از راه دور، روابط عمومی غرب درگیر کارزار شووینیستی کثیفی می باشد. روزنامه فرانسوی لوموند، مقاله هایی در صفحه اول خود در ارتباط با وحشیگری ذاتی صربها منتشر ساخت. مجله آمریکایی تایم در مقاله ای تحت عنوان «خونخواهی یک قربانی نژادی» می نویسد که صربها «خارجیان اروپا هستند که کینه آنان از حس خود کوچک بینی شان سرچشمه می گیرد.»

عکس العمل رژیم میلوسویچ در مقابل بمباران ناتو با کاراکتر ارتجاعی او همخوانی دارد. آنانکه آرزومند ضربات واقعی بر ماشین نظامی غرب بودند باید به چیز دیگری غیر از ارتش ارتجاعی میلوسویچ بنگرند. جدی ترین ضدحمله ای که آنها توانستند سازماندهی کنند، نه علیه ناتو بلکه علیه توده های عمدتاً غیرمسلح ستمدیده کوسوویی بوده است. با وجودیکه ارتش یوگوسلاوی مدرنتر از ارتش صدام حسین بود و میدان جنگی نیز مناسبتر، تلاشهای رهبری نظامی یوگوسلاوی از رژیم عراق فراتر نرفت. به احتمال زیاد، آنان هم مثل صدام حسین، واقعاً خواهان جنگ علیه قدرتهای امپریالیستی نبودند؛ همان قدرتهایی که تا چندی پیش مورد ستایش علنی آنان قرار داشتند.

آنچه که اسلوبودان میلوسویچ علیه آلبانیهای کوسوو انجام می دهد بدون شک جنایاتی تبهکارانه است، اما اگر فکر کنیم که این مسئله باعث نگرانی امپریالیستهای غربی شده، خود را گول زده ایم چرا که در همین جهان دهها خرده جانی درست همانند میلوسویچ موجودند که دائماً با اهالی خود عین همان کارها را انجام می دهند. اما چرا میلوسویچ باید از بمباران گسترده هواپیماهای ب - ۵۲ رنج برد و همزمان همقطارانش از کمکهای نظامی غرب برخوردار باشند؟ این ربطی به نگرانی انسان دوستانه کشورهای امپریالیستی نداشته، بلکه به منافع استراتژیک آنها مربوط است.

آیا کوسوویی‌ها، مهره های قربانی در بازی ناتو هستند؟

مذاکرات جهت توافقاتی که بعد از پایان جنگ بر صربها و کوسوویها تحمیل خواهد شد، معمولا متعلق به اربابان امپریالیستی است. کوسوویها حتی اجازه تماشای این مذاکرات را هم ندارند. در مواقعی که به آنها اجازه حضور داده می شود، قدرتهای بزرگ بطور سیستماتیک منافع آنها را تابع طرحهای منطقه ای خود کرده اندبرای مثال، توافق رامبویه که به گفته ناتو چارچوبی برای خاتمه جنگ جلو می گذارد، تمامیت ارضی یوگوسلاوی را به رسمیت می شناسد و فراخوان خلع سلاح قوای چریکی کوسوو را می دهد. این بدان معناست که اهالی این منطقه احتمالا همچنان تحت چکمه های رژیم صرب باید زندگی کنند. به همین ترتیب، سیاست آمریکا در قبال «ارتش آزادی بخش کوسوو» بر مبنای منافع این قدرت امپریالیستی ناگهان تغییر کرده است. یک روز این سازمان را بعنوان «تروریست» محکوم می کرد و روز دیگر آن را «قهرمان» معرفی می نمود. یکی از فرماندهان ناتو بعد از جنگ چنین هشدار داده که بزرگترین مشکل پیش پای غرب احتمالا صربها نبوده بلکه چریکهای کوسوو هستند.

از نظر آمریکا و موتلفان در ناتو اهالی این منطقه، فقط و فقط مهره محسوب می شوند که می توان آنها را در مقابل دوربین تلویزیون و ماهواره قرار داد تا برای جنایات مرگبار امپریالیستها در سطح جهانی پشتیبان جمع کرد. این مهره ها می توانند در پای میز مذاکره با میلوسویچ و سایر قدرتهای منطقه، وجه المصالحه قرار بگیرند. جنگ ناتو برای نجات اهالی کوسوو آغاز نشد. با آنها حتی در مورد نتیجه چنین جنگی نیز مشورت نشد. در نتیجه این جنگ، شرایط زندگی این مردم بهبود نخواهد یافت.

طریقی که امپریالیستها برای استفاده از مهره کوسوو در پیش گرفتند و اقدامات فریبکارانه آنها برای بازی دادن کردها بویژه در عراق، بطرز تکان دهنده ای شبیه یکدیگر است. سیاست آمریکا در مورد کردها از جار و جنجال درباره به اصطلاح کمک بشردوستانه و همزمان تابع کردن منافع ملت کرد به «واقعیات قدرت» در منطقه تشکیل شده است. این سیاستی است که وابستگی به نیروهای خارجی را دامن می زند تا باعث شود که علیرغم فداکاریهای عظیم پیشمرگان، مبارزه آنها محدود مانده و نتواند منافع اساسی غرب در منطقه را به خطر افکند. بندرت می توان کسانی را پیدا کرد که مدعی شوند ستم ملی بر مردم کرد به شکل پایدار و واقعی برطرف شده باشد. در واقع، همان ارتش ترکیه که امروز از سوی بلندگوهای تبلیغاتی ناتو بعنوان «یکی از نوزده کشور دمکراتیکی که در امر نجات اهالی کوسوو شرکت کرده» معرفی می شود، سیاست تبهکارانه ضد چریکی را در کشور خود برای «خشک کردن دریا» یعنی نابود کردن حمایت توده ای از چریکهای پ ک ک به پیش می برد. نتیجه این سیاست صدها هزار آواره، هزاران کشته و تعداد بیشماری شکنجه شده و زندانی است. (به خلاصه یکی از مقالات تهیه شده توسط حزب کمونیست ترکیه مارکسیست ـ لنینیست درباره نقش ترکیه که در همین شماره نشریه بازتکثیر شده رجوع کنید.)

در مقطع کنونی چنین به نظر می رسد که طرحهای ناتو برای منطقه شامل آمیخته ای از تجزیه و استقرار نیروهای حفاظتی باشد. یعنی چیزی شبیه به «وضعیت منطقه امن» برای کردها در عراق. یکی از نکات عمده نقشه ناتو، استقرار ده هزار نیروی «پاسدار صلح» ناتو است تا تضمین کند که قدرتهای بزرگ در موقعیت جلوگیری از تشکیل یک رژیم کوسوویی که با منافعشان خوانایی ندارد قرار بگیرد. و حتی اگر بر اثر وقایع نامحتمل اهالی این منطقه در نتیجه جنگ ناتو موفق به کسب استقلال خود شوند، آن وقت معنایش چه خواهد بود؟ برای پاسخگویی به این سئوال کافی است به افغانستان چند سال پیش نگاه شود. در آنجا «کمک» آمریکا به کسب قدرت توسط نیروهای بنیادگرای اسلامی یاری رساند. نتیجه این کار ظهور نیروهای اسلامی تحت الحمایه آمریکا یعنی طالبان بود که رژیمی دهشتناک را ایجاد کردند.

نتیجه جنگ ناتو برای مردم کوسوویی هرچه که باشد، مسلماً به ستم پایان نخواهد داد. زیرا کسانی که جنگ را «به نیابت از سوی» مردم به پیش می برند، خود بزرگترین ستمگران تاریخ بشرند. نظام آنها به شکل روزمره، کاری کمرشکن را به میلیونها نفر تحمیل می کند و آنان را ذره ذره می کشد. در این نظام هر روز چهل هزار کودک بر اثر بیماریهای قابل معالجه یا سوء تغذیه می میرند، زیرا خدمات درمانی برای کودکان جهان سومی از نظر غولهای صنایع دارو سازی نظیر بایر، گلکسو و آپ جان، سودآور نیست. این نظامی است که سلطه خود را بدون کوچکترین توجه به لطمات انسانی تحمیل می کند. مشاور سابق دبیر کل سازمان ملل اعلام کرده که هرماه در عراق پنج هزار کودک بواسطه مجازاتهایی که غرب بر این کشور تحمیل می کند و حتی شامل جلوگیری از ورود داروهای اساسی می شود، می میرند. زمانی که این نکته به مادلن آلبرایت (وزیر امور خارجه آمریکا که اینک یکی از معماران کلیدی جنگ ناتو است) خاطرنشان شد، او با خونسردی تمام پاسخ داد: «این بهایی است که ارزشش را دارد.»

این دنیای امپریالیستی مملو از دو دوزه بازی است: نیروهای «پاسدار صلح» با اسلحه دست به ستمگری می زنند. درست همان موقع که جنایات یک دولت را «پاکسازی قومی» نام می گذارند، جنایات طرف مقابل را «لطمات غیر عمدی» می نامند. و همانطور که یکی از سخنگویان ارتش آمریکا در جریان جنگ ویتنام مطرح نمود: «ما باید دهکده ها را ویران کنیم تا آنها را نجات دهیم.»

امپریالیستهای عضو ناتو اینک آغاز عصری جدید را اعلام می کنند. می گویند این عصری است که در آن، «وظیفه مداخله انسان دوستانه» خود را در همه جا و در هر زمان به انجام خواهند رساند. دستگاه سیاسی فرانسه که رهبر اقدامات فریبکارانه بین المللی تحت نام حقوق بشر است، وقیحانه از «وظیفه مداخله» در هر جا که «منافع انسانی» به خطر افتاده، می گوید. اما همگان می دانند که بمبهای «هشیار» ناتو هیچگاه بر پایگاه نظامی آمریکا در گوانتاناموی کوبا یا بر قوای اشغالگر انگلستان در ایرلند شمالی، فرود نمی آیند؛ تانکهای ارتش ترکیه در کردستان را از کار نمی اندازند؛ قوای ضربتی اسرائیل در کرانه غربی را نابود نمی کنند. و همگان می دانند که تیمهای ویژه واکنش سریع هیچگاه در پی محو جوخه های مرگ اندونزی که در منطقه تیمور شرقی این کشور ترور را حکمفرما کرده اند بر نمی آیند.

تونی بلر نخست وزیر انگلستان اخیراً اظهار داشت که جنگ ناتو توسط «نسل جدید رهبران آمریکا و اروپا به پیش رفته است.... رهبرانی که به جنبه ترقی خواهانه امور سیاسی تعلق دارند.... در این نبرد ما نه برای کسب اراضی بلکه بخاطر حفظ ارزشها می جنگیم.» (نیوزویک، ۱۹ آوریل ۹۹) حتی این شکل عوامفریبی هم جدید نیست. همانطور که لنین درباره جنگ جهانی اول



کوچ گسترده اهالی کوسوو به آلبانی - مردم زمین و کاشانه خود را جا گذاشتند و با حداقل توشه، راهی شدند.

گفت: «بورژوازی هر کشور .... چنین وانمود می کند که بخاطر شکست دشمن به میدان آمده است نه برای غارت و کسب سرزمین اعلام می کند که برای آزاد ساختن همه مردم مگر مردم کشور خود به میدان آمده است.» در واقع اعلام «وظیفه جهانی مداخله انسان دوستانه» نسخه مدرن بحث رودیارد کیپلینگ در قرن نوزدهم است که می گفت: «وظیفه سفید پوستان برای متمدن کردن مردم مستعمرات.» این معنایی جز تحمیل استعمار غرب بر اهالی این کشورها نداشت.

اهداف امپریالیستهای آمریکایی و موتلفانش در ناتو

همانطور که در گزیده یکی از مقالات کمونیستهای انقلابی آلمان (مندرج در همین شماره نشریه) خاطرنشان شد: «ناتو یک ائتلاف جنگی امپریالیستی است.» قدرتهای گوناگون بر سر اهداف مشخص در این نهاد همکاری می کنند و همزمان منافع متفاوت و غالباً مخالف با یکدیگر را نیز به پیش می برند. بطور کلی موتلفان در ناتو امروز زیر چماق آمریکا با هم کار می کنند و در مورد مسئله یوگوسلاوی به برخی طرحهای مشترک جهت خاتمه بخشیدن به درگیری هایی که میتواند کل بالکان را به آتش کشد و کشورهای بیشتری نظیر یونان و ترکیه را هم درگیر کند، رسیده اند. در عین حال اقدامات آلمان بعنوان یکی از اعضای ناتو، عامل کلیدی در برانگیختن امواج جنگهای گوناگون در یوگوسلاوی طی دهه ۹۰ بود. آلمان با محکم کردن قدرت در جمهوری اسلوونی که از طریق به رسمیت شناختن این جمهوری نوبنیاد آغاز شد، به تجزیه جمهوری یوگوسلاوی دامن زد. شل شدن بندهایی که گروههای مختلف قومی، زبانی و مذهبی را در یوگوسلاوی به هم متصل می کرد، نتیجه فروپاشی بلوک شوروی و تغییر در ائتلافات سیاسی موجود در منطقه مرکز و شرق اروپا بود. کاری که آلمان کرد این بود که قدرتهای امپریالیستی و منطقه ای را تشویق کرد تا در این اوضاع سیال، حداکثر استفاده را ببرند.

در عین حال که برخی توافقات برای دستیابی به طرحهای مشخص برقراری ثبات در یوگوسلاوی حاصل شده، اما هریک از قدرتها آشکارا می کوشد مسئله را طوری جلو ببرد که مساعدترین وضعیت ممکن را برای تامین منافع خویش ایجاد کند. بنابراین ناتو از دل تبانی و رقابت پیچیده میان قدرتهای گوناگون عمل می کند. در جریان این رقابت و تبانی هریک دائماً در پی آن است که بر حسب مواضع و منافع خویش چارچوب این ائتلاف را تغییر دهد. این شامل مناسبات با نیروهای گوناگون منطقه بویژه صربستان می شود. مسئله شکل دهی به ائتلافات جدید در درجه اول برای مهمترین نیروی ناتو یعنی امپریالیسم آمریکا حائز بیشترین اهمیت است. تا آنجا که به روسیه مربوط می شود، یلتسین تهدید می کند که «جنگ جهانی سوم» می تواند آغاز شود. و یادآوری می کند که روسیه هنوز دومین زرادخانه هسته ای جهان است. یلتسین می گوید که کشور او با این قدرت نظامی باید در جایگاه مطلوبی در طرحهای بعد از جنگ یوگوسلاوی قرار داده شود. تهدیدات وی نشانه آن نیست که قصد دارد به خاطر نجات «برادران کوچکتر صرب خود» نیویورک را بمباران کند. با وجود این، این نوع گروکشی های گانگستر مآبانه می تواند از کنترل خارج شود و عواقبی غیر قابل پیش بینی داشته باشد.

آمریکا و موتلفانش در ناتو همچنین توافق کرده اند که نقش ناتو را به مشابه

یک نیروی نظامی تضمین کنند. بعد از آنکه اردوی سوسیال امپریالیستی شوروی به هم پاشید و ائتلاف نظامی آن یعنی پیمان ورشو منحل شد، منطق کهنه ای که برای دهها سال حاکم بود و وجود ناتو را توجیه می کرد از میان رفت. جنگ علیه یوگوسلاوی اقدامی برای توسعه نقش ناتو است. این نقش ناتو شامل همان عملیاتی است که امپریالیستهای غربی به آن عملیات «خارج از محدوده» نام نهاده اند. مشخصاً آمریکا می خواهد که از جنگ در یوگوسلاوی به عنوان ابزار کلیدی برای بسط نفوذ خود در منطقه بالکان و شرق آن استفاده کنند. حکام «حزب کارگر» در انگلستان نیز بنوبه خود گرفتار رویاهای امپراتوری کهن شده اند. رابین کوک وزیر امور خارجه این کشور اعلام کرد که: «هیچ کجای جهان آنقدر دور نیست که به امنیت ملی ما ربطی نداشته باشد.» این صرفا نسخه جدید همان شعار قدیمی است که «خورشید هرگز در امپراتوری بریتانیا غروب نمی کند.» (در مورد دولت ایتالیا و جنگ بالکان رجوع کنید به گزیده بیانیه سازمان کارگر سرخ در همین شماره نشریه)

سرانجام اینکه امپریالیستها بسرکردگی آمریکا در نظر دارند جنگ خود در یوگسلاوی را به صحنه نمایش قدرت نظامی و تکنولوژیک خود تبدیل کنند تا نه فقط همانطور که در جنگ خلیج کوشیدند، مهره های کوچک خود را تهدید کنند بلکه خلقهای جهان را مرعوب سازند. آمریکا تضمین می کند که هر قدرتی در راس این نوع جنگ متکی به تکنولوژی بالا قرار گیرد، به هیچ وجه ضرر نخواهد کرد و صدمه نخواهد دید. آمریکا تلاش دارد از این مسئله برای تحکیم موضع خود بمشابه رهبر در راس ائتلاف امپریالیستی استفاده کند. آمریکا هرکس که بتواند و بخواهد منافعش را به مصاف بطلبد به عقوبتی ناگوار تهدید می کند. بدون شک این یک علت اصلی دامن زدن سریع به جنگ از سوی آمریکا است: زیرا تشدید اقدامات دیپلماتیک برای حل مسئله کوسوو به ناگزیر به کشورهای اروپایی و بویژه به روسیه نقش بزرگتری خواهد بخشید. بنابراین امپریالیستهای آمریکایی که زرادخانه نظامی بسیار برتری نسبت به هر قدرت امپریالیستی دیگر دارند، به راه حل نظامی متوسل شدند تا جای پای خود را هرچه محکمتر کنند. انسان دوستی به هیچ وجه مسئله آنها نیست، درست برعکس است.

آلترناتیو امپریالیستی

به معنای ضدیت با بورژوازی خودی است

برخی از منتقدان چپ اعلام کرده اند که مخالفت با جنگ صرفاً نوعی «چهره نمایی» و «اقدامی بی فایده» است. آنها تاثیر چنین موضعی را بر جریان واقعی جنگ کنونی نفی می کنند. زیرا نیروهای مخالف جنگ را کوچک و پراکنده می دانند و می گویند که هیچ نیروی مهم انقلابی انترناسیونالیستی درمنطقه بالکان وجود ندارد. بر مبنای منطق آنها، هیچ انتخابی وجود ندارد مگر آنکه با یکی از طرفین جنگ سمتگیری کنید. معمولا «عملی ترین» کار آن است که با بورژوازی خودی سمتگیری کنید؛ تحت این عنوان که شاید «هرچه از دستمان برمی آید به نفع اهالی کوسوو انجام دهیم.»

این راه «عملی»، خواه از سر درماندگی پیشنهاد شود خواه عوامفریبی، به هیچ کجا نمی انجامد مگر تحکیم موقعیت امپریالیستها که خود مسئول درجه اول این جنگ هستند. همینها هستند که حاکمیتشان بمعنای جنگهای بیشتر در دفاع از استثمار و ستم است. انقلابیون و همه کسانی که خواهان مخالفت با این جنگ ارتجاعی هستند باید ادعاهای توخالی امپریالیستها مبنی بر دفاع انسان دوستانه از اهالی کوسوو را افشا کنند. باید این سیاست فریبکارانه که به اصطلاح میلوسویچ را آماج قرار داده را برملا سازند و اهداف واقعی امپریالیستها از این جنگ را آشکار کنند. آنها باید به امواج مخالفت با این جنگ دامن بزنند. مسئولیت مهمی که در مقابل نیروهای انقلابی قرار گرفته ترسیم خط تمایز روشن بین منافع ارتجاعی امپریالیستها و منافع خلق است. انجام همه جانبه این کار مستلزم یک موضع انترناسیونالیستی پرولتری است تا بتواند منافع مرگبار طبقه حاکمه خودی را افشا و محکوم کند و منافع مشترک تمامی ستمدیدگان منطقه و جهان را مد نظر قرار دهد. موضعی که باید اتخاذ شود فقط و فقط موضع طبقه ای است که رسالت نابودی هر شکل از ستم و استثمار را بر دوش دارد.

چنین موضعی را به هیچ وجه نباید یک موضع نابگرایانه و غیر عملی به حساب آورد. در روزهای نخستین جنگ جهانی اول، زمانی که هلهله های شووینیستی در دفاع از کارزارهای قدرتهای مختلف اروپایی به راه افتاده بود و هر صدای مخالفی را در خود غرق می کرد، کمونیستهای انقلابی نیرویی کوچک و پراکنده محسوب می شدند. لنین درآن روزها با روشن بینی خاطر نشان کرد که اگرچه جنگ بین دو بلوک از قدرتهای ارتجاعی همسان آغاز شده، اما از پیش مقدر نشده که به همین نحو خاتمه یابد. واقعیت این است که امپریالیستهای عضو ناتو قادر مطلق نیستند و همه چیز را تحت کنترل خود ندارند. اطلاعیه های متفرعنانه اینان مبنی بر شکست ناپذیریشان بر این فاکت استوار شده بود که برتری نیروی هوایی گسترده آنها در عرض چند روز میلوسویچ را وادار به نشستن پشت میز مذاکره خواهد کرد. اما چند روز گذشت و میلوسویچ تسلیم نشد و اعضای ناتو با نگرانی می کوشیدند که دست به اشتباهات بزرگ نزنند. زمانی که نیروهای بزرگ به حرکت در می آیند، سیر وقایع و تداخل تحولات غیر قابل پیش بینی می شود. جنگ همانطور که کلاوس ویتس خاطرنشان کرد، پرآشوبترین اقدام بشری است. در عین حال که آنها می توانند اراده خود را به شکلی و طی دوره ای در منطقه اعمال کنند، این احتمال نیز وجود دارد که نیروهایشان زمین گیر شوند و تحت یک شرایط نامساعد مجبور به اعزام سرباز پیاده شوند. این به معنای ریسکهای بزرگ برای قدرتهای امپریالیستی است. در عین حال انقلابیون نیز تحت چنین شرایطی با مسئولیتهای بزرگتر و فرصتهای عظیمتر جهت بسیج توده ها علیه امپریالیستها مواجه می شوند.

مسلماً ناتو قصد ندارد در صربستان زمین گیر شود. این فکر که آنها مجبور شوند پیاده نظام خود را در زمستان به کوههای یوگوسلاوی بفرستند باعث نگرانی شان است. اما واقعیت آن است که آنها در حال حاضر روی این جنگ بسیار سرمایه گذاری کرده اند و پای اعتبار ناتو در میان است. همانطور که هنری کیسینجر یکی از مرشدان امپریالیسم آمریکا خاطرنشان کرد: «انسجام و اتحاد ناتو مورد تهدید قرار گرفته است.» اگر چه این یا آن قدرت امپریالیستی ممکن است در مورد میزان درگیر شدن در جنگ از خود تردیدهایی نشان دهد، اما همگی آنها در حال حاضر متفق القولند که عدم پیروزی و «ناممکن جلوه کردن پیروزی»، یک فاجعه خواهد بود.

مرگ بر تشکیلات تروریستی آتلانتیک شمالی

از سوی دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

حملات ناتو علیه یوگوسلاوی بار دیگر آنچه مردم دنیا در سراسر قرن بیستم تجربه کرده اند را به نمایش گذاشت: امپریالیستها فقط می توانند با ابزار گانگستریسم بر جهان حکومت کنند. اینان زمانی که رخت کسب و کار به تن دارند برای انباشت ثروت، گوشت انسانها را می جوند. و زمانی که یونیفرم نظامی می پوشند دهها هزار نفر را طعمه زرادخانه مرگ و تخریب می کنند. امپریالیستها زمانی که درگیر جنگ آشکار نیستند، حاکمیت خونبار خویش را با پیشبرد جنگهای پنهان و اشکال دیگر سرکوب مسلحانه مردم در کشورهای نیمه مستعمره در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین و حتی سرکوب اهالی کشور خویش توسط پلیسهای اطلاعات مخفی، ضدشورش، بین المللی و غیره حفاظت می کنند.

روشن است که بزرگترین تروریستهای جهان هیچ کس نیستند جز خود قدرتهای امپریالیستی. طی چند دهه قدرتهای امپریالیستی غرب از ناتو بمثابه ابزاری برای پیشبرد جنگ جهانی علیه رقبای سوسیال امپریالیست خود در اتحاد شوروی استفاده کردند. (۱) اینک بعد از سقوط بلوک شرق، آنها از این ماشین عظیم نظامی برای حفظ جایگاه مسلط خود در جهان استفاده می کنند. آنها در نخستین گام، عراق را به گورستان افراد غیرنظامی و کودکان تبدیل کردند. جنگهای ارتجاعی نظیر جنگ خلیج، زجرکش کردن مردم عراق طی سالهای اخیر و اینک جنگ در یوگوسلاوی به اهداف گوناگون قدرتهای امپریالیستی خدمت می کند. یک هدف بزرگشان این است که به مردم جهان بفهمانند امپریالیستها برای حفظ نظم جهانی که در این دوره نامش را «نظم نوین جهانی» گذاشته اند، از هیچ سبعیتی رویگردان نیستند. و مردم مجبورند در برابرشان سر تعظیم فرود آورند. اما مردم نمی توانند و نباید به این نظم پلید جهانی گردن بگذارند!

برخی جمعبندیها برای مردم سراسر جهان ضروری است: همانطور که مائو تسه دون گفت امپریالیستها هرگز کارد سلاخی خود را زمین نخواهند گذاشت. در مورد کسانی که خون از چنگالهایشان می چکد نباید دچار توهم شد. آنها به هیچوجه قدمی به نفع مردم برنمی دارند. وظیفه پرولترهای آگاه و اقشار مترقی مردم در کشورهای عضو ناتو این است که با این جنگ به مخالفت برخیزند و در مقابلش مقاومت کنند.

حاکمان صرب نیز جلادانی فاشیست هستند. حکومت میلوسویچ و شرکاء بر سرکوب وحشیانه اقلیتهای ملی ساکن آن کشور استوار است. اما مگر امپریالیسم انگلستان عین همین سیاست را صدها سال در قبال ایرلند به پیش نبرده است؟ یا مگر آمریکا مسئول کشتار میلیونها نفر در هندوچین نیست؟ آیا ناتو از جان سیاهان و مهاجرانی که در تعدادی بی سابقه به دست پلیس آمریکا به قتل می رسند حفاظت می کند؟ مگر کارگران ترک که آلمان را بعد از جنگ جهانی دوم بر دوش ساختند اینک به وقت خواب توسط اوباش فاشیست آن کشور سوزانده نمی شوند؟ آیا نحوه برخورد به «مسئله عربها» در خیابانهای پاریس اغلب یادآور پاکسازیهای قومی نیست؟ کجای قدرتهای ناتو از رهبران یوگوسلاوی بهتر است؟ هیچ کجا! چه کسی می خواهد به قدرتهای عضو ناتو اتکا کند و از آنها انتظار حمایت دارد؟ فقط یک ابله! تمامی خلقهای ستمدیده به خوبی قادرند از شر ستمگری رها شوند. نتیجه اتکا به قدرتهای گانگستر بین المللی چیزی جز بردگی دائمی نیست.

این گانگسترها ادعا می کنند که جنگ را برای جلوگیری از کشتار اهالی کوسوو به دست حکام صرب آغاز کرده اند. اما نباید دروغهای عوامفریبانه و ترفندهای آمریکا برای توجیه جنایاتش در عراق را فراموش کنیم. آنها می گویند برای حفظ حقوق کردها، گرسنگی را به مردم عراق تحمیل کرده اند. این در حالی است که ارتش ترکیه بمثابه سگ دست آموز آمریکا و بخشی از ناتو به کردهای ترکیه هجوم می برد. ارتش ناتو در ترکیه سالهاست که درگیر جنگی خونین علیه اهالی کردستان است. آخرین فصل داستان «حفاظت از کردها»، ربودن عبدالله اوجلان، یکی از رهبران جنبش کردستان و تحویل وی به شکنجه گران ترکیه بود. شک نیست که هر جنبش انقلابی راستین در کشورهای بالکان باید قاطعانه با شوینیسم ارتجاعی میلوسویچها به مخالفت برخیزد. فقط از طریق ضدیت پیگیرانه علیه تمامی اشکال ستم ملی و تضمین حق تعیین سرنوشت است که اتحاد پرولتاریا و خلقها در یوگوسلاوی و کل کشورهای بالکان علیه دشمنان واقعیشان یعنی سرمایه داری و امپریالیسم و کل ارتجاع امکان پذیر خواهد شد. ولی تصور اینکه بزرگترین مرتجعین جهان برای مناطقی که سالیان سال صحنه رقابتهای امپریالیستی بوده اند، ذره ای ترقی و نیکبختی به ارمغان بیاورند بدتر از توهم است.

باید تودهنی محکمی به آمریکا و «تمدن سازان» اروپای غربی زد. علیه عوامفریبی های شنیع اینان بپا خیزید. ناتو همیشه ابزار سرکوب بوده است. بزرگترین پشتیبان ناسیونالیسم ارتجاعی، آمریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی هستند و نه مستبد حقیری نظیر میلوسویچ. امپریالیستها هستند که کل جهان را بخاطر منافع ملی آمریکا، بریتانیا، آلمان، فرانسه یا روسیه به گروگان گرفته اند. پرولترها و مردم این کشورها باید علیه منافع ملی ارتجاعی امپریالیستی بپاخیزند. مبارزات تاریخی توده های فرانسه علیه جنگ الجزایر، مبارزات توده ها در آمریکا علیه جنگ ویتنام، مبارزات برجسته جوانان در آلمان در اواسط دهه ۱۹۸۰ علیه استقرار موشکهای هسته ای ناتو و غیره را بخاطر آورید. این میراث پرافتخار را باید با سربلندی پاس داشت و از آن آموخت. از روحیه انترناسیونالیستی مخالفت علیه اقدامات نظامی بورژوازی خودی باید آگاهانه دفاع کرد و آن را به سطحی کاملا نوین ارتقاء داد.

با تجاوز ناتو در یوگوسلاوی، عراق و هر نقطه دیگر جهان
به هر بهانه ای که انجام گرفته، به مقابله برخیزید!
مرگ بر نظم نوین جهانی!

۱) در نسخه اولیه این اطلاعیه، چنین آمده بود که قدرتهای امپریالیستی غرب، «ناتو را بمثابه ابزاری برای پیشبرد جنگ جهانی علیه رقبای سوسیال امپریالیست خود در اتحاد شوروی ایجاد کردند.» همانطور که برخی رفقا خاطرنشان کردند، ناتو در آغاز بمثابه ائتلافی علیه اتحاد شوروی که آنزمان سوسیالیستی بود ایجاد شد. این کشور بعدا که بدست یک بورژوازی نوین افتاد به یک قدرت امپریالیستی تبدیل شد.

گزیده هایی از
اطلاعیه کمونیستهای انقلابی (آلمان)

جلوی حمله ناتو به یوگوسلاوی را بگیرید!

آلمان، آمریکا و سایر امپریالیستها از بالکان گم شوید!

حکومت فدرال آلمان و ناتو ادعا دارند که می خواهند بر «پاکسازی قومی» توسط رژیم میلوسویچ پایان دهند. اما زمانی که مسائل به طرحهای قدرت خود رابطه پیدا می کند، آنها از زاویه اصولی هیچ مخالفتی با پاکسازی قومی ندارند. در ماه اوت ۱۹۹۵ ارتش کرواسی تهاجمی بنام «عملیات طوفان» را آغاز نمود. در مدت چند روز بین ۱۵۰۰۰۰ تا ۲۵۰۰۰۰ نفر از مردم توسط این تهاجم نظامی از منطقه کنین کرواسی رانده شدند. صربها قرنها بود که اکثریت بسیار بالای اهالی ساکن این منطقه را تشکیل می دادند. بر اساس گزارش نیویورک تایمز (۲۲ مارس ۹۹) نمایندگان تریبونال جنایتکاران جنگی بین المللی در لاهه، اسناد این جنایات را جمع آوری کرده و در گزارش خود از این عمل بمثابه «بزرگترین پاکسازی قومی جنگ» یاد کرده اند که در آن صدها نفر به قتل رسیده اند....

این تهاجم وحشیانه (علیه صربهای کرواسی) با پشتیبانی سیاسی، نظامی و تدارکاتی آمریکا و جمهوری فدرال آلمان طرح ریزی و بمورد اجرا گذاشته شد. پاکسازی قومی منطقه کنین، بخشی از طرح آنها جهت تجدید تقسیم مناطق نفوذ خود در بالکان بود. بنا بر گزارش نیویورک تایمز، وکلای پنتاگون در دادگاه لاهه حضور یافته و از این جنایت بمثابه «عملیات نظامی مشروع» دفاع نموده اند.

دخالت نظامی ناتو، آنگونه که می گویند، شیطانی کوچکتر برای بالکان و یا تنها شانس واقعی جهت پایان بخشیدن به این کشتار جمعی نیست. این جنگ ادامه و تشدید کننده کشتار جمعی است. همین بیست روز اول جنگ این مسئله را بگونه وحشتناکی نشان داده است.

این تاکتیک قدیمی قدرتهای بزرگ امپریالیستی است که توده های ستمدیده ملیتهای مختلف را جهت تضمین سلطه خود بر کلیه خلقها، در مقابل قرار می دهند. امپریالیستها از این تاکتیک در بالکان، بارها و بارها استفاده نموده اند. این هم نوعی از همان تاکتیک امتحان پس داده است که قدرتهای بزرگ رقیب جهت ایجاد شرایطی ـ مثل آنچه که امروزه در بالکان شاهد آن هستیم ـ برای پنهان کردن جنگهای امپریالیستی دخالتگرانه خود، تحت نام «برقراری نظم و صلح» ایجاد نموده اند. این حیله های کهنه نباید گولمان زند....

این «تجدید سازمان» ارتجاعی جمعیت می تواند «مراکز آشوب» را در کوسوو آرام نماید. این یکی از اهداف مهم جنگ آمریکا و جمهوری فدرال آلمان و همچنین فرانسه و انگلستان است. همزمان هدف اصلی حملات هوایی برای آمریکا و آلمان آن است که از طریق جنگ می خواهند به کودتایی توسط ارتش یوگوسلاوی علیه میلوسویچ نائل آیند. آنها خواهان رژیمی در بلگراد هستند که که هرچه بیشتر وابسته به آمریکا و آلمان و هرچه کمتر به روسیه باشد. پشتیبانی از کشتار جمعی هرگز نه

- علیه تجاوز امپریالیستی آمریکا ـ ناتو

این مقاله تظاهرات سراسری ۱۷ آوریل را تصدیق نموده و از اعتراضات رزمنده گزارش می‌دهد که در سراسر ایتالیا علیه پایگاه‌های ناتو در «پیسی نیانو» (چرویا)، و سن دامیانو (پیاچنتسا) و همچنین در جنووا، برگامو، پولیا و پالرمو در جریان است.

ناتو در حال بمباران نازی گونه و جنایتکارانه صربستان و منطقه کوسووی آن می باشد. کارگران و تمامی توده ها هدف بمباران و موشکهای امپریالیستی قرار گرفته اند که نتیجه آن مرگ و ویرانی و تلاش جهت تحمیل ترور و استعفاست....

دیدگاهی که در تلاش است جنگ تجاوزگرانه ناتو و مسئولیتهای رژیم میلوسویچ در جنگ قومی که هم اکنون به پیش می رود را هم تراز قرار دهد، در واقع تجاوزگر و قربانی را، بخصوص در این جنگ ناتو، در یک سطح قرار داده و بنظر می رسد که موضعی «منصفانه» گرفته است. در واقع اتخاذ چنین موضعی پشتیبانی از بخشهایی است که پشت سر تجاوزگری امپریالیستی ناتو قرار دارد. از این زاویه، اتخاذ چنین موضعی نمی تواند به مبارزه پیگیر علیه این جنگ امپریالیستی بینجامد. (این موضع برخی از احزاب و نیروها در ایتالیاست)....

نقش ایتالیا در این جنگ عمل کردن بمثابه ناو هواپیمابر عظیمی برای ناتو

برای آمریکا دردسر آفرین بوده و نه برای آلمان. این بخشی از عملکرد روزمره عادی قدرتهای بزرگ است.

بالکان، هم بشکه باروت و هم صحنه جنگ قدرت مابین قدرتهای بزرگ است. با سقوط رویزیونیستها ـ کمونیستهای دروغین ـ اتحاد شوروی و بلوک سوسیال امپریالیستی تحت رهبری او، رقابتهای بین طبقات سرمایه داری ملیتهای مختلف در بالکان عریانتر گشت. در صدر آنها رقابتهای طبقات حاکمه کروات و صرب که خواهان اجرای طرحهایی جهت استقرار کرواسی و صربستان بزرگ بودند، قرار دارد. اجرای این طرحها از طرف هرکدام به زیان دیگری و همچنین به زیان دیگر ملیتهای درون بالکان بود. چنین جاه طلبی هایی توسط قدرتهای مختلف جهانی مورد پشتیبانی قرار گرفت؛ قدرتهایی که خود بار دیگر دور جدیدی از تلاشهای سابقه دار خود جهت حیطه بسط نفوذ در بالکان را آغاز کرده بودند.

امپریالیستهای آلمانی جهت عملی کردن ادعای سنتی قدرت خود در بالکان، از رژیم شبه فاشیستی توجمان در کرواسی پشتیبانی می کنند. تا آن حد که حکومت آلمان آگاهانه رژیم توجمان را در آغاز جنگ در بوسنی تشویق نمود.

هدف امپریالیستهای آلمانی تحمیل یک تجدید تقسیم حیطه نفوذ در بالکان می باشد تا از این طریق بزرگترین حیطه ممکن را تحت کنترل خود بگیرند. آنها می گویند این عمل در ارتباط با موقعیت کنونی آنها بمثابه قدرت اقتصادی برتر اروپا قرار دارد. در تحلیل نهایی جنگ آنها ابزار ممکن جهت دستیابی به چنین اهدافی است. تقسیم مجددی را که آلمان در بالکان جستجو می کند، عمدتاً به ضرر موقعیت روسیه، انگلستان و فرانسه است. هر سه این کشورها از متحدین قدیمی صربها هستند. هر سه این کشورها، صربستان را بمثابه سدی علیه توسعه طلبی قدرت آلمان می بینند که برای آنها و بخصوص بعد از وحدت دو آلمان، بسیار پراشتها گشته است. امپریالیستها، صربستان را بمثابه فاکتور مهم ثبات در بالکان می بینند. بخاطر وجود چنین تضادهایی «سیاست خارجی مشترک اروپایی» که تظاهر به اجرای آن در بالکان دارند، خیالی بیش نیست و بر این اساس هرگز بطور واقعی قابل دستیابی نخواهد بود. «اروپایی ها» هرگز در بالکان «ناموفق» نبوده اند. قدرتهای بزرگ اروپایی هریک پشت جناحهای جنگی معینی قرار گرفته و از طریق جنگ منافع متضاد امپریالیستی خود را دنبال می کنند.

نمایش مصنوعی وحدت کشورهای ناتو در آغاز حملات علیه یوگوسلاوی با هدف پوشاندن تضادهای حادی که در بین این اتحاد نظامی موجود است، صورت گرفت. این قانون بین خود امپریالیستهاست که به کسانی اجازه شرکت در تصمیم گیریهای مهم سیاسی داده خواهد شد که در خونریزی شرکت داشته باشند. درست بدین علت بود که وزیر دفاع آلمان ـ شارپینگ ـ گفت که از طریق شرکت در این جنگ، آلمان «جهش بزرگی به پیش کرده است». او همچنین اظهار داشت که جمهوری فدرال آلمان «اکنون بطور کامل به جمع دمکراسیهای غرب وارد شده است». او با ایراد چنین بیاناتی، به اصل قضیه اشاره کرد که چیزی جز ماهیت واقعی «دمکراسیهای غربی» نیست....

(کمونیستهای انقلابی در خاتمه مقاله خود، فراخوان «جنبش اعتراض و مقاومت عظیم و وسیع علیه جنگ» را داده و علیه هر اقدامی در جهت شکل دادن به «ابرقدرت آلمان و یک رایش چهارم»موضع گیری کرده اند ـ جهانی برای فتح)

به صربستان مبارزه کنید!

گزیده هایی از «کارگر سرخ» ارگان تشکیلات کمونیستی کارگر سرخ ـ ایتالیا آوریل ۱۹۹۹

بمثابه کل و برای امپریالیستهای ایتالیایی که پا جای پای موسولینی گذاشته اند، در جستجوی تصاحب قیومیت و منطقه نفوذ اقتصادی سیاسی ـ نظامی ویژه، و قبل از هر جا در آلبانی است.

حکومت «دالما» (نخست وزیر کنونی) با کشیدن کشور به این جنگ به تحریک فرهنگ امپریالیستی، نظامی گری، ناسیونالیستی و نژادپرستانه دامن زده و بمثابه تسمه نقاله خود، سوسیال شوونیستها و سوسیال امپریالیستهای اتحادیه های کارگری رسمی و انجمن ها را بمثابه کانالهای ارتباطی بین احزاب و توده ها مورد استفاده قرار می دهد. این امر در ارتباط تنگاتنگ با نظامی گری فزاینده کشمکشهای اجتماعی و آغاز سرکوب علیه بیکاران، کارگران، مهاجران، کارگران موقت و دانشجویان قرار دارد....

حکومت «دالما» برخلاف ادعایش، چپگرا نبوده، بلکه حکومتی دست راستی است. با وجودیکه او تازه به عرصه مدیریت مستقیم در قدرت سیاسی طبقه حاکم وارد شده، اما خود تجلی و تکامل بیشتر تاریخ طولانی ارتجاعی و ماهیت جنگ طلب سوسیال دمکراتها، رفرمیستها و رویزیونیستها در سراسر قرن بیستم است.

علیه تجاوزگری امپریالیستی آمریکا ـ ناتو علیه صربستان مبارزه کنید!

علیه نقش امپریالیسم ایتالیا در این جنگ مبارزه کنید!

برای بسیج انقلابی، پرولتری و ضد امپریالیستی تلاش کنید!



بیش از صد سال، امپریالیستها بر چین سلطه داشتند. انگلیسی ها در دهه ۱۸۴۰ جنگهای تریاک را براه انداختند تا چینی ها را وادار به ادامه تجارت تریاک کنند. نتیجه این شد که میلیونها نفر معتاد شدند و بیشتر ثروتهای کشور راهی خزانه تجار و بانکداران انگلیسی شد. سپس یک رشته «عهدنامه های نابرابر» به چین تحمیل شد و بخشی از خاک این کشور به چنگ قدرتهای خارجی افتاد (در همین دوره بود که انگلستان، هنگ کنگ را برد.) تمامیت ارضی وجه المصالحه قرار گرفت. آمریکا، چین و سایر امپریالیستها را مجبور به قبول «سیاست درهای باز» کرد. این سیاست چنین نامگذاری شد زیرا راه نفوذ آمریکا به چین و استثمار این کشور را بر طبق معیارها و شرایطی که در اختیار امپریالیستهای اروپائی بود، هموار می‌کرد. به دنبال اشغال چین توسط ژاپن طی جنگ جهانی دوم، و سپس تلاش آمریکا برای تحمیل دست نشانده اش یعنی چانکایچک در خاتمه جنگ، تسلط امپریالیسم بر این کشور به اوج خود رسید. ـ جهانی برای فتح


اعتراضات جنبش ٤ مه

در ماه مه ۱۹۱۹، دانشجویان چین جنبشی عظیم براه انداختند که به جنبش ۴ مه معروف شد. این جنبش علیه سلطه خارجیان بر چین بویژه سلطه ژاپن بود. ـ جهانی برای فتح



اگر استعمارگران ژاپنی به امپریالیستهای رقیب فخر می‌فروختند و برخوردی متفرعنانه داشتند، رفتارشان با چینی ها زشت و تبهکارانه بود. جواب سطحی ترین اعتراضات را با دشنام و ضرب و شتم و تازیانه می دادند و گاه برای کتک زدن حتی به دنبال بهانه هم نمی گشتند. روشن است که این وحشیگری، نفرت عظیمی در دل مردم انباشته بود. در آن مقطع و در آن مکان، چینی ها توان مقاومت نداشتند،

اما هر آنجا که ارتش های کمونیستی تشکیل شد و سلاحی به کف آمد،

ماشین جنگی قدرتمند ژاپن در هم کوبیده شد و اشغالگران مغرور سر تعظیم فرود آوردند.

ـ دکتر «جوشوا س. هورن»





لو شون (۱۹۳٦ ـ ۱۸۸۱)

لو شون زندگی خود را وقف خدمت به خلق کرد. او شاعر، داستان نویس، حکاک و یک رهبر انقلابی در جبهه هنر بود که بیش از یک ربع قرن نبرد میان انقلاب و ضد انقلاب را تجربه کرد. لو شون می گفت: «در جنبش مقاومت کنونی، نویسندگان برای حال و آینده می جنگند. به همین خاطر اگر ما حال را ببازیم، آینده را هم باخته ایم.» ـ جهانی برای فتح

یک شعر

فوج چهره های تاریک،
فوج چهره‌های در هم شکسته،
فوج خمیدگان چون بوته‌های خار.
آیا کسی هست که جرات کند
و دنیا را با فریادی سوگوارانه بلرزاند
در اندیشه این سرزمین پهناور غرقه ام
و در این سکوت، غرش تندرها را می شنوم.

ـ لو شون، ۱۹۳٤

در دنیای امروز هر فرهنگ، هر ادبیات و هنری متعلق به طبقه معینی است و از مشی سیاسی مشخصی ناشی می‌شود. در واقع هنر برای هنر، هنر مافوق طبقات، و هنری که جدا یا مستقل از سیاست باشد، وجود ندارد. ادبیات و هنر پرولتاریائی بخشی از مجموعه امر انقلابی پرولتاریاست و همانطور که لنین می گفت: «چرخ و پیچی» از مکانیسم عمومی انقلاب است....

هدف ما اینست که ادبیات و هنر بمثابه یک جزء لاینفک با مکانیسم عمومی انقلاب خوانائی داشته باشد؛ تا بمثابه سلاحی قدرتمند برای متحد کردن و تربیت مردم و برای حمله بردن به دشمن و نابود کردنش عمل کند؛ تا به مردم کمک کند که همدل و همفکر با دشمن بجنگند. ـ مائوتسه دون



از دهه ۱۹۲۰، انقلابیون چینی که از انقلاب اکتبر الهام گرفته بودند، نیاز به تشکیل یک حزب کمونیست انقلابی و برپائی مبارزه مسلحانه علیه رژیم ارتجاعی را جمع بندی کردند. اما برای چندین سال، نگرش رهبری کننده جنگ انقلابی تحت تاثیر تحلیلی نادرست از خصلت جامعه چین و طریقی که جنگ می بایست در یک کشور تحت سلطه به پیش برده شود، قرار داشت. قوای مسلح انقلابی بعد از تحمل یک سلسله شکست، توسط ارتشهای ارتجاعی محاصره شدند و به نظر می رسید که محکوم به نابودیند. مائو که تحلیل صحیحتری از جامعه چین داشت، نقشی کلیدی در نجات نیروهای جوان کمونیست بازی کرد و به آنها کمک نمود که دست به یک عقب نشینی شجاعانه بزنند تا «فردا نبرد را به پیش برند». اما این فرار به هیچ وجه یک عقب نشینی منفعلانه نبود و همانطور که بعدها به اثبات رسید یک نقطه عطف در جنگ خلق بشمار می آمد. تحت رهبری مائو، حزب نه فقط به یک خط صحیح برای رهبری جنگ دست یافت بلکه موفق شد مرتجعین را در چین و سراسر جهان با رهبری نیروهای سرخی که مداوماً به ارتش ارتجاعی هجوم می بردند میخکوب کند. ارتش ارتجاع از نظر نفرات و تسلیحات برتر از نیرهای کمونیست بود. در جریان جنگ، نیروهای کمونیست بذر انقلاب را در سراسر راه پر پیچ و خم خویش و طی راهپیمایی طولانی افشاندند. ـ جهانی برای فتح

نیروی عمده ارتش جبهه اول، منطقه شورایی مرکزی را در اول اکتبر ۱۹۳۴ ترک گفت. این سفر ۶۰۰۰ مایل به درازا کشید و از ۱۲ استان، ۱۸ سلسله کوه و ۲۴ رودخانه گذر کرد.... اگرچه بسیاری طی راه کشته شدند، کسانی که باقی مانده بودند پیام مارکسیسم را اشاعه دادند و بدین ترتیب تاثیرات مساعدتری برای ارتش سرخ بر جای نهادند.

زمانی که آنها به استان «شنسی» رسیدند فقط ۸۰۰۰ نفر از آنها باقی مانده بود یعنی یک بیستم کسانی که سفر را آغاز کرده بودند. بازماندگان طی فقط ۱۳ ماه به اندازه فاصله میان لندن و هنگ کنگ راه رفته بودند. این طولانی ترین مارش ادامه دار یک ارتش در طول تاریخ است. آنها بطور متوسط هر روز یک بار با دشمن درگیری داشتند، که این شامل ۱۵ روز نبرد عمده می شد. آنها ۲۳۵ روز و ۱۸ شب راهپیمایی کردند و فقط ۱۵۰ روز استراحت داشتند. ـ دیک ویلسون: جنگ انقلابی چین.

پاسخی به رفیق کوموجو

— بر وزن مان چیان هون



مشتی پشه
در دنیای کوچک خود
سر بر دیوار می کوبند
بی وقفه وز وز می کنند
گاه سرخوش
گاه نالان.
عبور منظم مورچگان بر درخت اقاقیا
نماد ملتی عظیم است.
پشه های بهاری
سرنگونی درخت تناور را به توطئه
نشسته اند.
باد غرب برگها را بر فراز «چانگان»
می‌پراکند.
تیرها از چله کمان رها شده، در پروازند.
کارهای زیادی است که انجامشان
طلب می شود
و همیشه به اضطرار
جهان به گرد خویش می چرخد.
وقت تنگ است
ده هزار سال، زمانی طولانی است.
وقت را دریاب، لحظه را دریاب!
چهار دریا به خروش آمده اند،
و ابر و باد خشمگینانه سر بلند کرده اند.
پنج قاره به لرزه درآمده
باد و تندر می غرند
هیچکس را یارای ایستادگی در برابر
نیروی ما نیست.
همه آفات را نابود کنید!



- مائو تسه دون

毛澤東



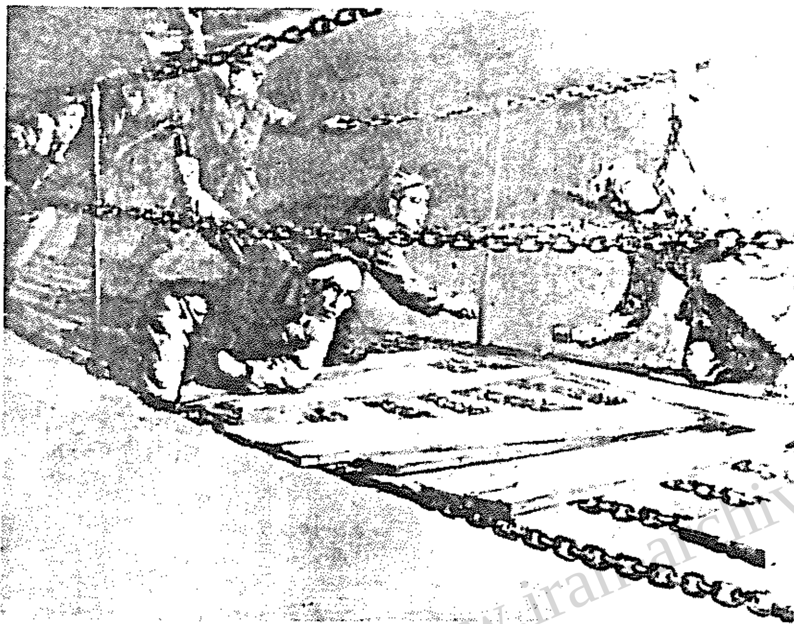
عبور از رودخانه «تاتو» یکی از مهمترین و نادرترین وقایع در جریان راهپیمایی طولانی بود.
اگر ارتش سرخ در اینجا شکست می‌خورد، به احتمال قوی نابود می شد.
چنین شکستهای مهلکی در تاریخ سابقه داشت.

ــ ادگار اسنو: ستاره سرخ بر فراز چین

«ماداجو» فرمانده جوخه قدم جلو گذاشت، یکی از زنجیرها را در دست گرفت، و به این طرف و آن طرف تاب خورد. دست در پی دست گذاشت و به سوی کرانه شمالی پیش رفت. فرمانده سیاسی جوخه از پی او روان شد و سپس نوبت افراد رسید. همانطور که آنها به جلو راه می گشودند، مسلسلهای ارتش سرخ برای شان آتش حمایت درست می کرد؛ و واحدهای مهندسی الوارها را بر روی زنجیرها می نهادند تا پل را دوباره فرش کنند.

ارتش با نفسهای حبس در سینه، نظاره گر مردانی بود که بر زنجیرهای پل خود را به جلو می کشیدند. «ماداجو» نخستین کسی بود که هدف گلوله قرار گرفت و به درون آبهای وحشی افتاد. سپس نوبت افراد دیگر رسید که یکایک از پل فرو می ریختند. بقیه همچنان خود را به جلو هل دادند اما درست پیش از آنکه به انتهای پل در قسمت شمالی رودخانه برسند سربازان دشمن را دیدند که قوطیهای نفت را به روی پل پرتاب می کنند و آتش می زنند. با مشاهده آتش، برخی افراد دچار تردید شدند. اما سرانجام فرمانده سیاسی جوخه پیش از آنکه آتش پاهایش را بسوزاند خود را به سطح انتهایی پل کشاند و به بقیه فرمان داد که بدنبالش بیایند. آنها آمدند. کشان کشان بر الوارها در حالیکه نارنجکهای دستی خود را آزاد می کردند و شمشیرهایشان را بیرون می کشیدند.

آنها بسرعت از دل آتش گذشتند و نارنجکهایشان را به میان دشمن پرتاب کردند. مردان از پی هم از پل عبور می کردند در حالی که آتش بر لباسهایشان شعله می کشید. از پشت سر صدای نعره رفقا می آمد و با رپ ریه‌ی الوارهانی که بر زنجیرها می افتاد، در هم می آمیخت. پل، به یک توده متحرک شعله ور با تفنگهای آماده در دست تبدیل شده بود. دشمن به خط دوم دفاعی خود عقب نشست. ــ آنیس اسملدی (نقل شده در کتاب جنگ انقلابی چین)



در شمال رودخانه «تاتو»، کمونیستها ۱۶ هزار پا از

کوه عظیم برفی

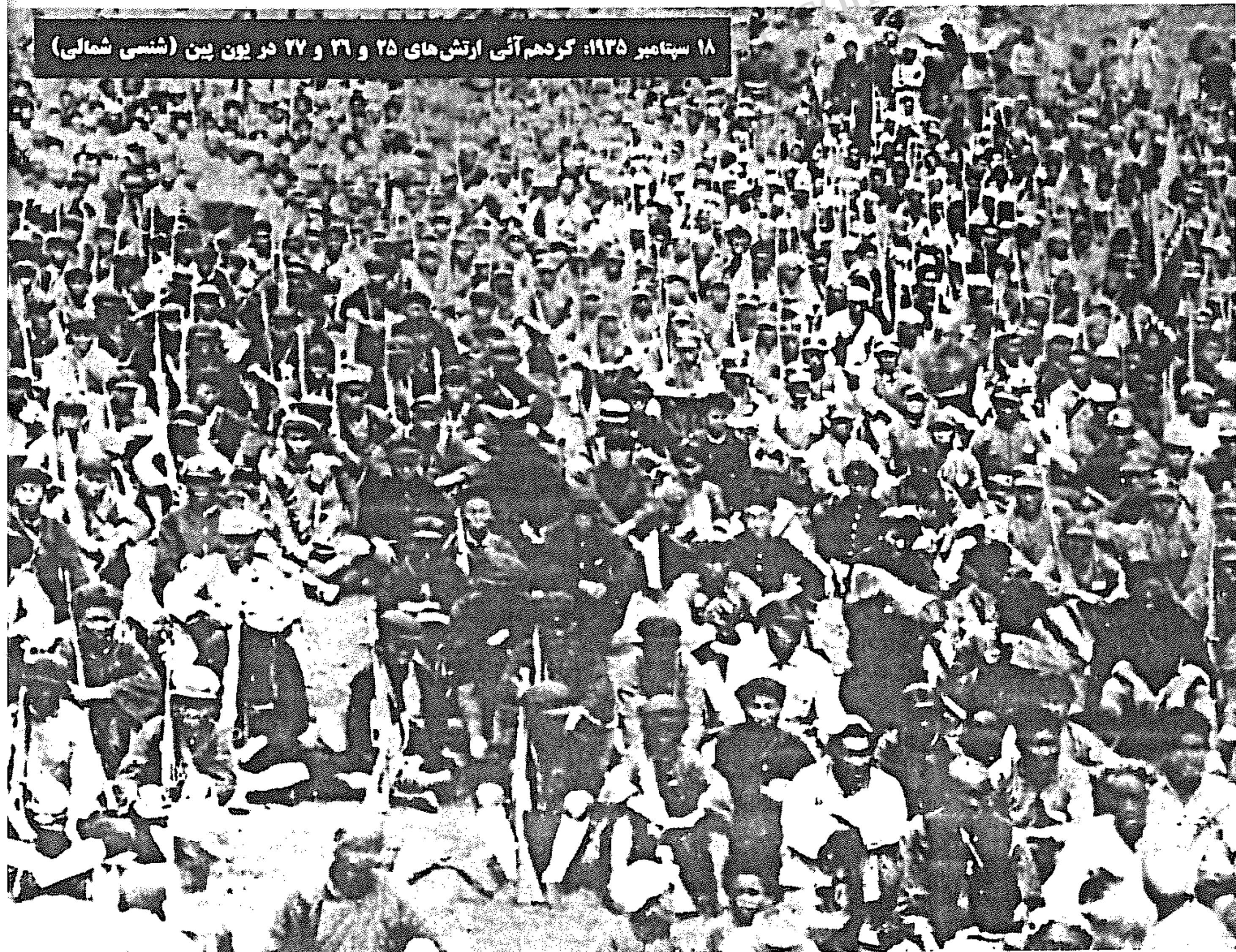
بالا رفتند. آنها در هوای سبک ارتفاعات به غرب نگریستند و دریایی از قله های برفی دیدند. آنجا تبت بود. دیگر ماه ژوئن فرا رسیده بود و دشتها بسیار گرم بود. اما زمانی که آنها از کوه «تاسوهه» می گذشتند بسیاریشان تن پوش مناسبی با خود نداشتند. جنوبی های گرم مزاج به هوای ارتفاعات عادت نداشتند و حالشان منقلب شده بود. اما سخت تر از اینها، صعود به کوهستان «پانو تون کان» بود. در آنجا مجبور بودند جاده سازی کنند. آنها خیزرانهای بلند را قطع می کردند و بر زمین می انداختند تا بتوانند از راه پر پیچ و خم و گل و لای عمیق بگذرند. مائو تسه دون به من گفت که «در این نقطه یکی از واحدهای ارتش، دو سوم حیواناتی که برای حمل ونقل استفاده می کرد را از دست داد. صدها حیوان بارکش به زمین غلتیدند و دیگر هرگز بلند نشدند.»

ــ ادگار اسنو

«مازاد» فراوانی وجود داشت؛ بیش از آنکه کمونیستها بتوانند آنرا حمل کنند. این مازاد در بین تهیدستان محلی توزیع شد. کمونیستها در «یون آن» هزاران خوک دامداران ثروتمند مصادره کردند و دهقانان از کیلومترها آنطرفتر می آمدند تا سهم خود را دریافت کنند. آنها از «کیانسی» اسکناسهای «نانکین» و دلارهای نقره و سنگهای قیمتی را از بانک دولتی می آوردند و در نواحی فقیر مسیر خود از این پولها برای پرداخت مایحتاجشان استفاده می کردند. اسناد اراضی نابود شده بود. مالیاتها لغو شده بودند. و دهقانان فقیر مسلح بودند.اغلب اوقات «دهقانان ستمدیده» گروههایی را[۴] اعزام می کردند و کمونیستها را فرا می خواندند که مسیر خود را عوض کنند و برای «آزادسازی» منطقه آنها روان شوند. آنها درک نازلی از برنامه سیاسی ارتش سرخ داشتند، و البته تنها چیزی که می دانستند این ارتش، ارتش تهیدستان است. این را «وولیان پین» به من گفت. اما همین اندازه شناخت از ارتش برای دهقانان ستمدیده کافی بود . مائوتسه دون با خنده به من گفت که یکی از این هیئتهای نمایندگی از راه رسید تا به «سووی هسینگشن» خوش آمد بگوید که معنایش «آقای شوروی» است! این روستاییان به هیچ وجه نادان نبودند. آنها داشتند اصطلاح فرمانده نظامی فوکین را تکرار می کردند که زمانی از مقر فرماندهی خود جایزه ای برای دستگیری و آوردن مرده یا زنده «آقای شوروی» تعیین کرده بود. این فرمانده اعلام کرده بود که این فرد در همه جا خرابیهای فراوانی ببار آورده و باید کشته شود. ـ ادگار اسنو

ارتش تهیدستان

«چن پسی» برای ما تعریف کرد که دلش برای ۲۰۰ معدنچی که از منطقه «پین تین چو» آمده بودند تنگ شده است. اینجا یکی از دژهای ژاپنیها بر مسیر راه آهن «چن ته» محسوب می شود. زمانیکه ثروتمندان و سپس ارتش های چینی از برابر قوای ژاپنی می گریختند، این معدنچیان بر جای ایستادند و با تفنگهایی که در اسلحه خانه کوچک محل پیدا کرده بودند علیه دشمن به جنگ چریکی دست زدند. آنها مرتباً خط آهن را با مین منفجر می کردند. آنها نخستین گروه داوطلبان بودند که در این منطقه عملیات کردند و از همان آغاز با ارتش هشتم پیاده در استان «شنسی» شمالی تماس گرفتند. این گروه تحت شرایطی دهشتناک به جنگ ادامه داد. هر یک از افراد این گروه تنها یک جفت کفش بهمراه داشت که آنهم اکثراً پاره و مستعمل بود. آنها روزی یکبار بیشتر غذا نمی خوردند و مواقعی هم پیش می آمد که حتی همین یک وعده را هم نداشتند. لباس زمستانی همراه نداشتند و فقط لباسهای تابستانی می پوشیدند. بعداً که با آنها ملاقات کردیم، چند جفت کفش اضافه به آنها دادیم و همینطور مقداری غذا و چیزهای دیگر. از ما پرسیدند که باید به ارتش هشتم پیاده بپیوندند یا همچنان بعنوان داوطلب عملیات کنند. قرار آن شد که به جنگ چریکی ادامه دهند. آنها همان شب برای حملات چریکی در طول خط آهن به نقطه‌ای دیگر رفتند.
ـ آنیس اسملدی: ضدحمله چین

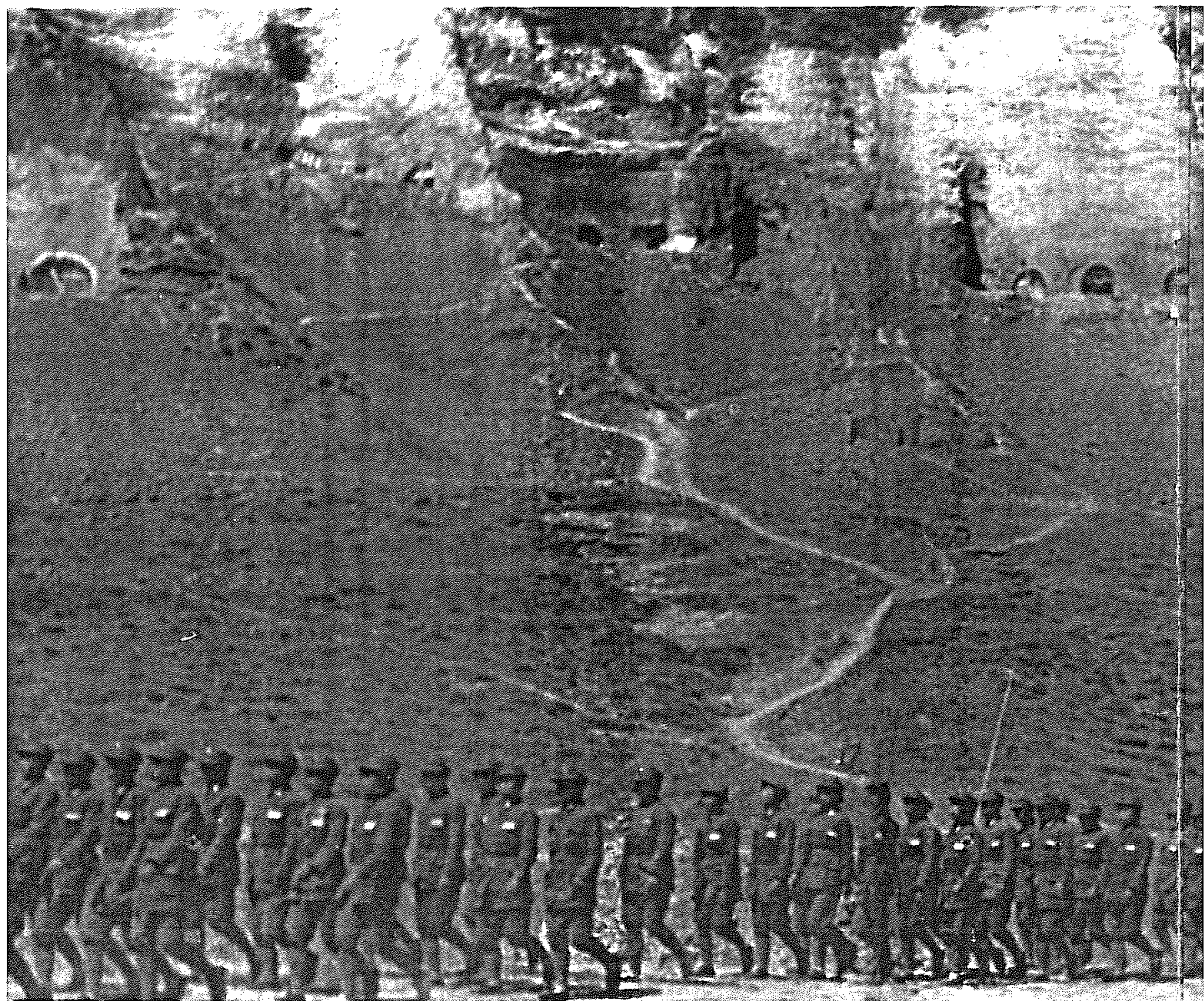

۱۸ سپتامبر ۱۹۳۵: گردهم‌آئی ارتش‌های ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ در یون پین (شنسی شمالی)



انرژی عظیمی که در اردوی کمونیستها وجود داشت در «ینان» هماهنگ می شد. یک شبکه بی سیم و پیک، تمامی مراکز کمونیستها از «هاینان» در جنوب تا نقاط دورافتاده «منچوری» را بهم متصل می کرد.
بی سیم ها دستگاه های آماتوری بودند که از قطعات شکسته ژاپنی، سیمهای دست دوم و ابزار یدکی درست شده بودند. اما علائم رمز بسیار عالی تعیین شده بود و قوای گومیندان و ژاپنیها را به اشتباه می انداخت. کل این سیستم ارتباطی با رشته های آهنین انضباط حکومتهای محلی ۱۸ گانه بهم چفت شده بود. آنچنان هماهنگی و اتحادی برقرار بود که گاه بنظر می رسید با یک حکومت آلترناتیو روبرو هستیم، و گاه بشکل کارآمدترین ماشین جنگی خلق چین جلوه می کرد.
۹۰ درصد منطقه وسیع تحت کنترل کمونیستها بر روی نقشه با علامت مخصوص اشغال ژاپنیها مشخص شده بود. این واقعیتی است که لشکرهای ژاپنی و خطوط ارتباطی آنها کل مناطق را تحت سلطه خود درآورده بودند. این واقعیتی است که در هر یک از مناطق آزادشده، کمونیستها فقط توانسته بودند چند صد کیلومتری را کاملا از وجود دشمن پاک کنند. این واقعیتی است که تقریبا تمامی مراکز حکومتی کمونیستها یک مرکز متحرک فرماندهی محسوب می شد. این مرکز می توانست به فاصله چند ساعت بعد از رسیدن خبر، تغییر مکان دهد و درگیر جنگ شود. اما در عین حال این حکومتهای سیاسی مالیات جمع می کردند، قانون می گذراندند، با دشمن می جنگیدند،



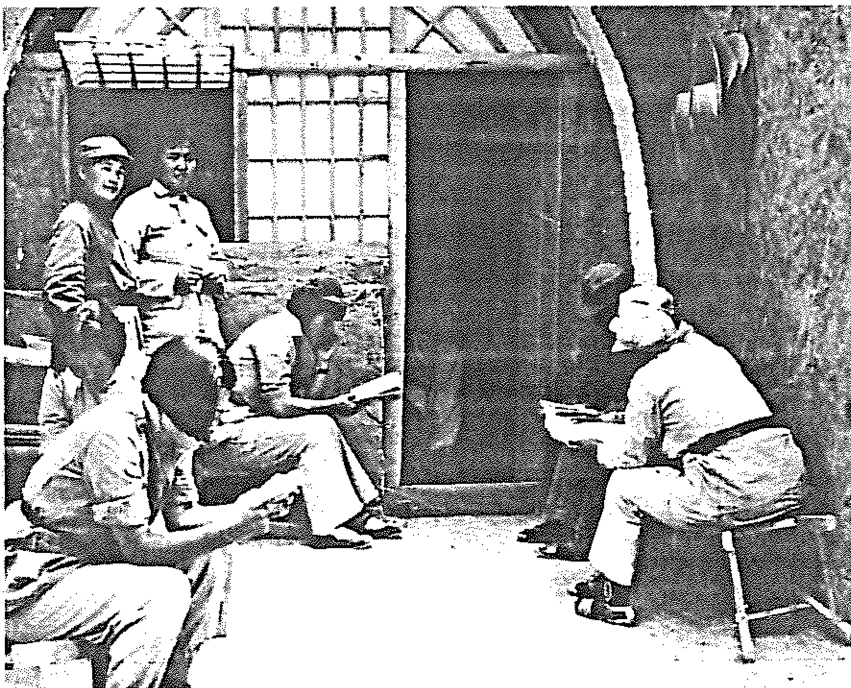
انرژی عظیمی که در اردوی کمونیستها وجود داشت در «ینان» هماهنگ می شد. یک شبکه بی سیم و پیک، تمامی مراکز کمونیستها از «هاینان» در جنوب تا نقاط دورافتاده «منچوری» را بهم متصل می کرد.
بی سیم ها دستگاه های آماتوری بودند که از قطعات شکسته ژاپنی، سیمهای دست دوم و ابزار یدکی درست شده بودند. اما علائم رمز بسیار عالی تعیین شده بود و قوای گومیندان و ژاپنیها را به اشتباه می انداخت. کل این سیستم ارتباطی با رشته های آهنین انضباط حکومتهای محلی ۱۸ گانه بهم چفت شده بود. آنچنان هماهنگی و اتحادی برقرار بود که گاه بنظر می رسید با یک حکومت آلترناتیو روبرو هستیم، و گاه بشکل کارآمدترین ماشین جنگی خلق چین جلوه می کرد.
۹۰ درصد منطقه وسیع تحت کنترل کمونیستها بر روی نقشه با علامت مخصوص اشغال ژاپنیها مشخص شده بود. این واقعیتی است که لشکرهای ژاپنی و خطوط ارتباطی آنها کل مناطق را تحت سلطه خود درآورده بودند. این واقعیتی است که در هر یک از مناطق آزادشده، کمونیستها فقط توانسته بودند چند صد کیلومتری را کاملا از وجود دشمن پاک کنند. این واقعیتی است که تقریبا تمامی مراکز حکومتی کمونیستها یک مرکز متحرک فرماندهی محسوب می شد. این مرکز می توانست به فاصله چند ساعت بعد از رسیدن خبر، تغییر مکان دهد و درگیر جنگ شود. اما در عین حال این حکومتهای سیاسی مالیات جمع می کردند، قانون می گذراندند، با دشمن می جنگیدند،



دهقانان را مسلح می کردند، و آنچنان حس وفاداری خدشه ناپذیری نسبت به رهبری ایجاد می کردند که در برابر وحشیانه ترین اعمال ژاپنیها نیز دوام می آورد.
هر چند دشمنان کمونیستها، اعتقادات آنان را تقبیح می کردند و هر بهتان شرم آوری را به آنها نسبت می دادند، اما هیچ کس نمی توانست نافی این واقعیت شود که کمونیستها معجزه آسا می جنگند. آنها طی شش سال در ارتفاعات سلسله ای از پایگاهها را برپا کردند که مثل یک کمان از «منچوری» تا دره «یانگ تسه» امتداد می یافت. بندرت در تاریخ جنگ و سیاست معاصر با ماجرایی اینچنینی بر می خوریم که بیشتر به خواب و خیال یا یک داستان حماسی شباهت دارد. کمونیستها آنچنان تاریخ را می ساختند که گویی با ابزار روبرویند؛ و آنچنان دهقانان را متحول می کردند که گویی با مواد خام سر و کار دارند. آنها در تاریکی شب به روستا وارد می شدند و با اراده و شعارهای خود آنچنان منابع قدرتی را از آنجا بیرون می کشیدند که گومیندان یا قوای ژاپنی هیچگاه تصور وجود چنین نیرویی را نداشتند. قدرت از خلق سرچشمه می گرفت: از رها کردن آن تشنجات درونی که سالیان سال روستا را فلج کرده بود؛ از هوشیاری توده ها؛ از بی باکی خلل ناپذیر و پایدار دهقانان.
دهقانی را در نظر بگیرید که در تمام سالهای نوجوانی و جوانی خویش تحقیر شده، کتک خورده و مورد ستم قرار گرفته است. و پدرش نیز به او همین احساسات تلخ را که میراث نسلهاست منتقل کرده است. حال اگر شما به چنین فردی بعنوان یک انسان برخورد کنید، عقایدش را بپرسید، بگذارید که برای انتخاب حکومت محلی رای بدهد، بگذارید که پلیس و ژاندارمری خودش را سازمان دهد، در مورد مالیاتش تصمیم بگیرد، و در مورد تقلیل اجاره بها و بهره حق رای داشته باشد، اگر همه این کارها را انجام دهید آنگاه این دهقان چیزی خواهد داشت که برایش بجنگد. و در مقابل هر دشمنی، خواه ژاپنی، خواه چینی، خواهد ایستاد. بعلاوه اگر به این دهقان ارتش و حکومتی را معرفی کنید که به او در امر برداشت محصول کمک کند، خواندن و نوشتن یادش دهد، علیه قوای ژاپنی که به همسرش تجاوز کرده و مادرش را شکنجه کرده بجنگد، حس وفاداری نسبت به این ارتش و حکومت و حزب رهبری کننده آنها در وی شکل خواهد گرفت.
ـ وایت و یاکوبی


ینان

چین ترسیم نمود، معرف خدمتی بی حساب به تئوری و پراتیک انقلاب بوده و راهنمای کسب رهایی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم است. این راه، جنگ درازمدت خلق، محاصره شهرها از طریق روستا، است که در آن مبارزه مسلحانه شکل عمده مبارزه و ارتش تحت رهبری حزب شکل عمده تشکل توده هاست. در این راه دهقانان بویژه دهقانان فقیر بسیج می شوند، انقلاب ارضی به پیش می رود، یک جبهه متحد تحت رهبری حزب کمونیست تشکیل می شود. هدف از تشکیل این جبهه، پیشبرد انقلاب دمکراتیک نوین علیه امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک و برقراری دیکتاتوری مشترک طبقات انقلابی تحت رهبری پرولتاریا است که بمثابه پیش درآمد ضروری برای انقلاب سوسیالیستی باید بلافاصله در پی پیروزی مرحله اول انقلاب آغاز شود.
سند زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم! (جنبش انقلابی انترناسیونالیستی).



مائوتسه دون تاکید کرد که وظیفه مرکزی انقلاب، کسب قدرت سیاسی از طریق قهر انقلابی است. تئوری جنگ خلق مائو در تمامی کشورها کاربرد جهان شمول دارد، هرچند که این تئوری باید بر حسب شرایط مشخص هر کشور، خاصه با در نظر گرفتن راه انقلاب در دو نوع کشور عموماً متفاوت (کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه در جهان امروز) پیاده شود. مائو مسئله چگونگی انجام انقلاب در یک کشور تحت سلطه امپریالیسم را حل کرد. راه پایه‌ای که او برای انقلاب در

بدون ارتش خلق، خلق هیچ چیز ندارد.

ـ مائوتسه دون


زنان جنگاور در راهپیمائی طولانی


انقلاب ارضی، قلب جنگ خلق بود

نیروهایمان را پراکنده می کنیم تا توده ها را برانگیزیم. نیروهایمان را متمرکز می کنیم تا با دشمن مقابله کنیم.

دشمن پیشروی می کند، ما عقب می نشینیم. دشمن مستقر می شود، ما او را به ستوه می آوریم. دشمن خسته می شود، ما به او هجوم می بریم. دشمن عقب می نشیند، ما او را تعقیب می کنیم.

برای گسترش مناطق پایگاهی باثبات، سیاست پیشروی موج وار را بکار بندید. زمانیکه یک دشمن قدرتمند در تعقیب شماست، سیاست دور زدن را پیاده کنید. شمار هرچه گسترده تر توده ها را در کوتاهترین زمان ممکن و به بهترین شیوه های ممکن برانگیزید. ـ مائوتسه دون

دشمن پیشروی می‌کند، ما عقب می‌نشینیم
دشمن خسته می شود، ما به او هجوم می بریم

می توانید صدای این مردم را بشنوید که بلند بلند از یکدیگر پرس و جو می کنند:
این دیگر چیست؟
- این پرچم سرخ است.
این کیست؟
- این یک آدم فقیر است.
پرچم سرخ چیست؟
- پرچم سرخ، پرچم ارتش سرخ است.
ارتش سرخ چیست؟
- ارتش سرخ، ارتش فقیران است!

و بهمین ترتیب سئوال و جواب ادامه می یابد. اگر او بتواند کل ۵۰۰ یا ۶۰۰ حروف هیروگلیفی را بیاموزد آن وقت یک مداد یا یک منگوله سرخ جایزه خواهد گرفت. وقتی که پسران و دختران کشاورزان و خود آنها، کتاب را تمام کنند نه فقط برای نخستین بار در زندگی خود قادر به خواندن خواهند بود، بلکه می دانند که چه کسی آموزگارشان بوده و چرا. آنها عقاید مبارزه جویانه اساسی کمونیسم در چین را درک می کنند.

به هر حال من فکر می کنم که این نوع آموزش بسیار جالبتر از یاد دادن «این گربه است»، «این موش است»، «گربه چکار می کند»، «گربه موش می خورد» است. چرا باید واقعیات را حتماً از طریق حکایات آموخت؟ - ادگار اسنو

هشت نکته مقرراتی ارتش سرخ

* درهایی را که برای استفاده بعنوان تخت از جا درآورده اید، دوباره جا بیندازید.
* کاه هایی که برای خوابیدن از آن استفاده کرده اید را به محل اولیه بازگردانید.
* مودبانه صحبت کنید.
* پول هرچه را که مصرف کرده اید عادلانه بپردازید.
* هرچه قرض گرفته اید را پس بدهید.
* اگر چیزی را خراب کرده اید پولش را بپردازید.
* در مقابل چشم زنان حمام نکنید
* جیب اسیران را نگردید



کمونیستها در میان زنان چین به چیزی حاضر و آماده دست یافتند. زنان عظیمترین توده های محرومی بودند که جهان به خود دیده بود. و از آنجا که کمونیستها کلید قلب این زنان را یافتند، کلید پیروزی بر چانکایچک را نیز بدست آوردند.

ـ جک بلدن: چین دنیا را می لرزاند

مناطق پایگاهی جنگ خلق بواسطه مناسبات اجتماعی نوینی که بر اساس تفنگهای ارتش سرخ بر پا شده بود، شاهد جوشش انقلابی بود. خشم زنان رها شده بود و قیودی که نشانه تبعیت آنان ازمردان بود در هم شکسته می شد. نوارپیچی پاها، قتل نوزادان دختر، و فحشا رخت بربسته بود. در اینجا داستان برخورد به مردی که زنش را کتک می زد را نقل می کنیم. ـ جهانی برای فتح

در بین کسانی که کتک خورده بودند همسر دهقان فقیری به اسم «مان تسان» به چشم می خورد. وقتی که این زن از جلسه انجمن زنان به خانه بازگشت، شوهرش او را کتک زد. همسر «مان تسان» همان روز بعد به دبیر انجمن زنان مراجعه کرد. دبیر، فراخوان نشست زنان کل روستا را داد. «مان تسان» گفت، زنش را به این خاطر کتک زده که در این جور نشستها شرکت می کند و «تنها علتی که زنان به جلسه می روند این است که آزادی بیشتری برای اغواگری و لاس زدن داشته باشند.» زنان در جواب گفتند تو همسرت را کتک می زنی و تازه به بقیه هم تهمت می زنی؟ شاید این درسی برای تو باشد. و شوهر در حالیکه سراسیمه زیر مشت و لگد زنان خود را به روی زمین می کشید فریاد می زد: «بس کنید! دیگر دستم را روی او بلند نمی کنم.» آنها کتک زدن را قطع کردند و اجازه دادند که او برخیزد. سپس به او هشدار دادند و روانه خانه اش کردند. به او گفتند که اگر حتی انگشتش را به روی زنش بلند کند بیشتر از اینها «معالجه» خواهد شد. از آن روز به بعد «مان تسان» هرگز جرات نکرد زنش را کتک بزند و از آن موقع، دیگر در تمامی روستا همسر وی را به جای زن «مان تسان»، بنام اصلیش یعنی «چن آی لین» صدا کردند.
ـ ویلیام هینتون: فن شن (تحول)



در بخش «نین کان» هزاران زن کارگر کشاورزی وجود داشتند که پاهای آنها نوار پیچ نشده بود. مالکان به ازای کار آنها، هر سال مقداری برنج و چهار یا پنج دلار نقره می پرداختند. اما برخی از زنان برده بودند که برای کار کردن بر زمین یا در خانه اغنیا به فروش رسیده بودند.
زمانیکه اتحادیه کارگران کشاورزی تشکیل شد، این زنان وارد آن شدند و برآن مسلط گشتند. و زمانیکه گاردهای سرخ سازمان یافتند برخی از آنها قدم جلو گذاشته و گفتند: «نگاه کنید! پاهای ما بزرگ است! هیچ وقت باند پیچی نشده است! ما می توانیم درست مثل مردان راه برویم! ما همانقدر قدرت داریم که یک مرد! به ما تفنگ بدهید!
آنیس اسملدی : تصاویری از زنان چین در انقلاب



مباحثه زنان روستای چکیانگ درباره قانون جدید ازدواج

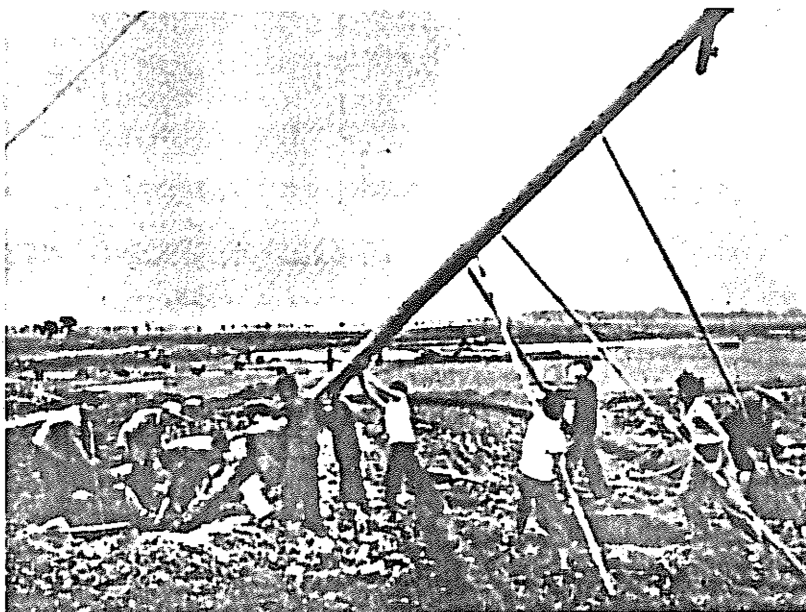




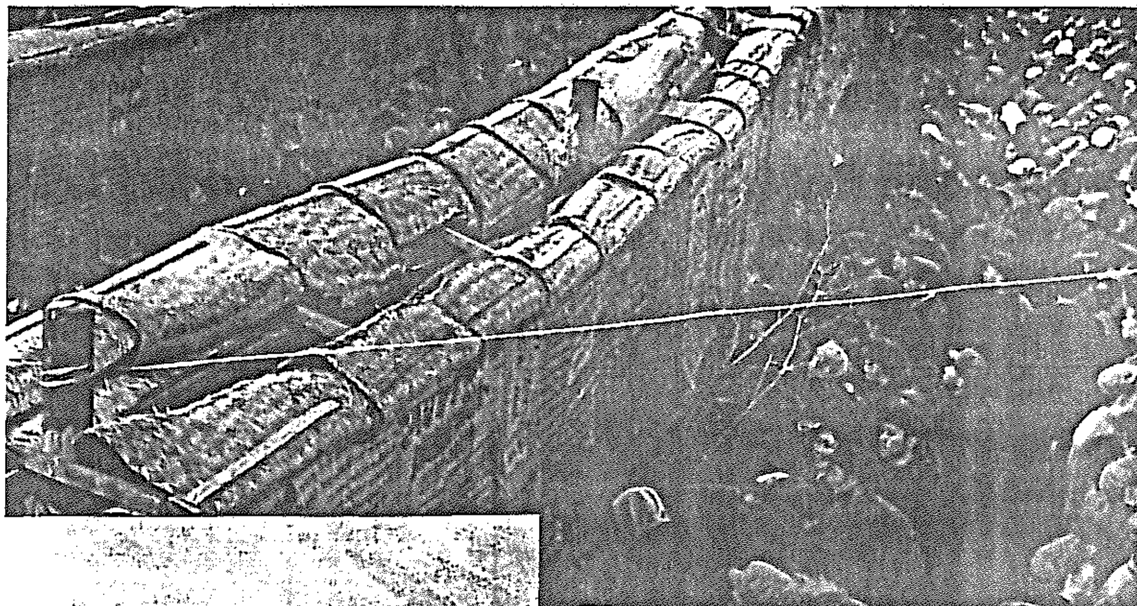
«کسب پیروزی سراسری تنها نخستین گام در یک راهپیمایی طولانی ده هزار فرسنگی است. انقلاب چین، انقلاب عظیمی است اما راه بعد از انقلاب طولانی تر خواهد بود و کارهایی که باید انجام شود عظیمتر و دشوارتر است.»

مائوتسه دون با این جملات پیروزی را بزرگ داشت و پرولتاریا و خلق چین را آماده کرد که وظیفه بی سابقه متحول کردن یک کشور تحت سلطه و تبدیل آن به فانوس درخشان سوسیالیسم و پایگاهی برای انقلاب جهانی را بدوش گیرد. آنچه حزب و ارتش انقلابی به انجام رسانده و طی سالهای طولانی جنگ خلق آموخته بود اینک بخوبی بکار آنها می آمد: استخوانبندی قدرت نوین شکل گرفته بود و اینک می توانست در سطح سراسری گوشت و پوست پیدا کند. آنها انقلاب دمکراتیک نوین که شامل عظیمترین بازتوزیع زمین در تاریخ بشر بود را به انجام رسانده بودند. زنان گامهایی عظیم در راه کسب برابری به پیش برداشته بودند و عملکردهای دیرینه مردسالارانه نظیر نوار پیچی پاها و فحشاء ریشه کن شده بود. خلق چین ساختن یک اقتصاد سوسیالیستی متکی به خود و آزاد از چنگال خفقان بار و از شکل اندازیهای بازار جهانی امپریالیستی را آغاز کرده بود.

اما با هر پیشروی نوین، مصافهای نوین نیز مطرح می شد. و درست همانطور که قبلا در اتحاد شوروی اتفاق افتاده بود، در چین نیز یک بورژوازی نوین سر بلند کرده بود که می خواست



«خلق چین بپاخاسته است!»



جامعه را به عقب بازگرداند و به راه سرمایه داری بکشاند. تحت رهبری مائو، دانشجویان و دانش آموزان و کارگران انقلابی برای براه انداختن انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بسیج شدند. آنها بسیج شدند تا توده های وسیع را برای سرنگونی این رهروان سرمایه داری و وجین کردن خاکی که از آن تغذیه می کردند، به حرکت درآورند. نابرابریها و امتیازات اجتماعی آنچنان هدف ضربات قرار گرفت که تا آن زمان در هیچ جامعه ای دیده نشده بود. میلیونها نفر قابلیتهای خود را برای متحول کردن تمامی عرصه های حیات اجتماعی ارتقاء دادند. یک دهه بعد متعاقب مرگ مائو در سال ۱۹۷۶، رهروان سرمایه داری که تحت رهبری دن سیائو پین قرار داشتند سرانجام موفق به شکست انقلابیون شدند و قدرت را غصب کرده و سرمایه داری را در چین احیا کردند. این نه فقط بمعنای نفی مائوئیسم نبود، بلکه گواهی بر تز مائو مبنی بر نیاز به ادامه انقلاب بود.
دستاوردهای جهانی - تاریخی انقلاب فرهنگی، باعث اشاعه مائوئیسم و منجمله اشاعه درک از جنگ خلق و انقلاب دمکراتیک نوین در سراسر جهان شد.

- جهانی برای فتح



هر روز بطرفت لگدی پرتاب می کنند
با بی سیم، با تلگراف،
با قایقهای توپدار در کناره بندر
با چوبدستی های شان
فکر می کنند با شیری رام طرفند
با شیری خواب آلوده، بی خطر، رام و پیر!
ها ها!
ها ها ها ها!
قهقهه بزن!
مثل آن پسرک کارگر در اسکله های شانگهای
قهقهه بزن!
تو شیر رام نیستی
قهقهه بزنید! ژنرالهای سرخ در کوههای «سیان کیان»
قهقهه بزنید!
شما شیر رام نیستید.
قهقهه بزنید! کودکان برده در کارخانه های خارجیان!
شما شیر رام نیستید.
ای چین! بخند و به غرش درآی!
زمان به آتش کشیدن فرا رسیده است!
اژدهای پیر شرق دهانت را بگشای
برای بلعیدن قایقهای توپدار در رودخانه زرد!
برای بلعیدن هواپیماهای خارجی در آسمانت!
ای سازنده کهنه کار فشفشه ها و ترقه ها!
گلوله ها را فرو بر!
و آزادی را بر چهره دشمنانت تف کن!
زنجیرهای شرق را بگسل ای پسرک کارگر!
زنجیرهای شرق را بگسلید
ای ژنرالهای سرخ!
دروازه آهنین امتیازات را بشکنید!
درب مرکز میسیونرهای مامور و معذور را بشکنید!
درب چرخان موسسه «جیم کرو» را بشکنید!
دشمنان زمین و نان و آزادی را نابود کنید!
ای چین بپا خیز و به غرش درآی !
می دانی که چه می خواهی!
تنها راه دستیابی به خواسته هایت به چنگ آوردن آنهاست!
ای چین به غرش درآی!
- لانگستن هیوز، چین به غرش درآی!

ای چین
به غرش درآی!

فکر می کنند
با شیری رام طرفند

ها ها!
ها ها ها ها!

گلوله ها را فرو بر!
و آزادی را بر چهره
دشمنانت تف کن!

تنها راه دستیابی به
خواسته هایت
به چنگ آوردن
آنهاست!

ای چین
به غرش درآی!

منابع مورد استفاده

کتابهای زیادی در دست است که تصاویر بسیار جالب و اغلب مستقیمی از تحولات تکان دهند در چین انقلابی را ارائه می دهد.
جک بلدن، چین جهان را می لرزاند (نشر ویکتور گولانزس، لندن، ۱۹۵۰) زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم! سندی از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (چاپ جدید ۱۹۹۸) لو شون، چین خاموش: برگزیده آثار لو شون (نشر دانشگاه آکسفورد، لندن، ۱۹۹۳) ویلیام هینتون، فن شن (نشر پنگوئن، میدل سکس، ۱۹۷۲) جوشوا هورن، تمامی آفات را نابود کنید (گروه نشر هاملین، لندن، ۱۹۶۹) لانگستن هیوز، مجموعه اشعار لانگستن هیوز - مائوتسه دون، اشعار (نشر زبانهای خارجی پکن، ۱۹۷۲) - جاناتان اسپنس و آن پین چین، قرن چین (نشر راندوم، نیویورک، ۱۹۹۶) - آنیس اسملدی، تصاویری از زنان چین در انقلاب (نشر فمینیست، نیویورک، ۱۹۷۶) - آنیس اسملدی، ضدحمله چین (نشر ویکتور گولانزس، لندن، ۱۹۳۸) - ادگار اسنو، ستاره سرخ بر فراز چین (چاپ جدید، پنگوئن، میدل سکس، ۱۹۷۸) - دیک ویلسون، جنگ انقلابی چین (نشر وایدن فلد و نیکلسون، لندن، ۱۹۹۱) - تئودور وایت و آنیلی یاکوبی، تندر بر فراز چین (نشر داکاپو، نیویورک، ۱۹۷۴) - نقل قول آثار مائوتسه دون از مقالات زیر: مسائل استراتژی در جنگ انقلابی چین - گزارش درباره یک بررسی از جنبش دهقانی هونان - سخنرانیها در محفل ادبی و هنری ینان

فراخوان مقابله با سرکوب دولتی

از جنبش انقلابی در هند دفاع کنید!

از سوی مجمع سراسری مقاومت خلقهای هند ـ ۷ ژانویه ۱۹۹۹

دوستان و رفقای عزیز،

این فراخوانی است به مردم سراسر کشور و جامعه بین المللی برای محکوم کردن سرکوب وحشیانه ای که دولت هند علیه توده های مبارز این کشور بویژه در استانهای آندراپرادش، تلانگانای شمالی، بیهار و نواحی جنگلی مرکزی که دانداکارانیا خوانده می شود براه انداخته است...

جنبشهای انقلابی، ملی و سایر جنبشهای دمکراتیک، و حتی تمامی مبارزات خودجوش مردم هند، اینک با سرکوب شدید مواجه است. حق حیات و سایر حقوق مدنی و دمکراتیک بیرحمانه زیر پا گذاشته می شود. با آغاز سیاستهای تعدیل ساختاری از سال ۱۹۹۱، غارت امپریالیستی تشدید یافته و فاشیستی کردن فزاینده دولت و جامعه که کاملا با آن سیاستها مرتبط است، بار استثمار و ستم تحت نظم اجتماعی موجود را سنگینتر کرده است.

جنبش انقلابی در آندراپرادش، تلانگانای شمالی، بیهار و دانداکارانیا، هسته مرکزی جنبش انقلابی خلق در هند امروز را تشکیل می دهد. در این مناطق بیش از صد میلیون نفر زندگی می کنند و درگیر جنبش انقلابی هستند. تمامی اینها بطور مستقیم یا غیر مستقیم تحت سرکوب شدید حکومتهای گوناگون محلی و حکومت مرکزی قرار دارند. امروز انقلاب ارضی در هند توسط توده ها ریشه می دواند و به تدریج به سایر مناطق گسترش می یابد. مردم در جنبش انقلابی، مبارزه بی وقفه ای را علیه طبقات حاکمه فئودال و طرفدار امپریالیسم به پیش می برند.

طی بیست سال گذشته، جنبشهای انقلابی در بیهار از یک سو، و در آندراپرادش و تلانگانای شمالی و دانداکارانیا از سوی دیگر، نبردهای خونینی را علیه مالکان فئودال و کمپرادورها به پیش برده، قیود فئودالی را در هم شکسته، حس اعتماد را در توده های روستایی بیدار ساخته و بطور کلی به توده ها جانی تازه بخشیده است. صدها هزار جریب زمین در این مناطق مصادره و در بین دهقانان بی زمین تقسیم شده است. (اگرچه در اغلب موارد حکومت به دهقانان بی زمین اجازه کشت در اراضی مصادره شده را نمی دهد.) مبارزه بر سر زمین همچنان ادامه دارد. عکس العمل دولت هند، کشتار رهبران انقلابی و مردمی است که بطور پیگیر در مبارزه شرکت می جویند. دولت هند با استفاده از تمامی قوای مسلحش فعالانه از طبقات ملاک پشتیبانی کرده است. از آنجا که قوانین اصلاحات ارضی حکومتی طی پنجاه سال گذشته قلابی بودن خود را نشان داده، توده های روستایی خود به نبرد برای مصادره زمین از چنگ مالکان فئودال برخاسته اند. مناسبات فئودالی، کار مقید و اشکال قرون وسطایی انقیاد در نظام کاستی و مناسبات به شدت ناعادلانه ارضی برقرار است. مردم روستا تحت رهبری سازمانهای انقلابی علیه چنین مناسبات اجتماعی ستمگرانه ای مبارزه می کنند. جنبشهای انقلابی و دمکراتیک، توسط پروژه های توسعه خلقی و دورنماها و اهداف نوینی که با ایجاد اشکال جنینی قدرت خلق در مناطق درگیر مبارزه انقلابی مطرح شده، بیش از پیش تقویت می شوند...

حکومتیان در آخرین مرحله حملات سرکوبگرانه، شمار زیادی از مردم عادی را کشته اند و به دروغ می گویند که آنها در درگیری کشته شده اند. در برخی موارد گروههایی از مردم را کاملا از بین برده اند. پلیس و نیروهای شبه نظامی دولتی در استانهای یاد شده از اختیارات نامحدود بهره مند گشته اند. هر ساله در تلانگانای شمالی و آندراپرادش حدود ۲۰۰ نفر تحت عنوان درگیری مسلحانه به قتل می رسند. در سال ۱۹۹۸، تعداد کسانی که در درگیریهای ادعایی بقتل رسیدند ۲۹۰ نفر بود. این رقم در سال ۱۹۹۷ به ۱۵۹ و در سال ۱۹۹۶ به ۱۶۱ و در سال ۱۹۹۲ به ۲۵۶ بالغ می شد. بطور کلی رهبران، فعالین و افراد عادی که هوادار متشکل یا غیر متشکل هستند توسط پلیس از خانه ها یا پناهگاههایشان بیرون کشیده می شوند و بعد از بازجویی و شکنجه بقتل می رسند. طبیعی است که اجساد آنها به خانواده هایشان بازگردانده نمی شود. در چند ساله اخیر هزاران نفر خواستار تحویل اجساد انقلابیون شده اند. دولت این جنبش را نیز سرکوب کرده است.....

پلیس در حال حاضر برای قتل فعالین انقلابی و مردم از نارنجک، بمبهای دست ساز، گازهای کشنده و حتی مین ضد نفر استفاده می کند. فرماندار «آندراپرادش» به نام «چاندارا بابو نیدو» که طفل نظرکرده بانک جهانی و شرکت مایکروسافت (متعلق به بیل گیتز) است، در حال حاضر هلیکوپترهای نیروی دریایی را در اختیار دارد تا بتواند در یک چشم به هم زدن قوای ضربت ویژه خویش بنام «سگهای خاکستری» را به صحنه عملیات وارد کند. توسط همین قوای ضربت و استفاده از هلی کوپتر بود که سیزده عضو «حزب جنگ خلق» در منطقه مرزی «اوریسا» محاصره شده و بقتل رسیدند....

نیروهای پلیس بعنوان بخشی از این عملیات به منازل فعالین تشکلات توده ای ریخته و این خانه ها را نابود کرده اند. افراد پلیس با وسائط نقلیه موتوری و گاه با ۱۰ تا ۱۵ جیپ سرمی رسند و

اهالی ده منجمله زنان و کودکان را به باد کتک می گیرند. مغازه داران کوچک، کارمندان، نمایندگان احزاب سیاسی محلی و حتی معلمان از دست آنها جان سالم بدر نمی برند. حکومتهای محلی برای اینکه بتوانند چنین کارزار ترور سفیدی را به پیش برند و جنبش انقلابی را ریشه کن کنند دست به احداث راه ها زده اند. زمانی که مردم در مقابل راه سازیهای آنها مقاومت می کنند، حتی ارتش وارد کار می شود تا این پروژه ها به پیش رود.

از اوائل دهه ۸۰ حدود سه هزار رهبر و فعال انقلابی بقتل رسیده و هزاران نفر دیگر از توده های انقلابی بدست ارتشهای خصوصی مالکان و نیروهای مسلح حکومتی در مناطقی که «حزب جنگ خلق»، «مرکز کمونیستی مائوئیست»، و «اتحاد حزبی حزب کمونیست هند (م ـ ل)» درگیر مبارزه هستند، کشته شده اند. بویژه باید به تعداد بیشماری که در سیاهچالها بقتل رسیده اند و اسناد قتل آنها نابود شده است اشاره کنیم. آنها شامل مفقودالاثرها شده اند. بعلاوه باید از صدها زندانی سیاسی که در زندانهای هند با مرگ تدریجی دست و پنجه نرم می کنند یاد کنیم. آنها در حبس انفرادی بسر می برند بی آنکه محاکمه ای در انتظارشان باشد....

بویژه از میانه دهه هشتاد، نیروهای فاشیست هندو در سطح محلی سر بلند کرده اند. این نیروها توسط حزب «بهاراتیا جاناتا»، و جریان «شیوسنا» و شمار زیادی از محافل رادیکال هندو که حامی آنها هستند نمایندگی می شوند. این جریانات هدف تشدید سرکوب جنبشهای خلقی را دنبال می کنند. امروز نیروهای فاشیست هندو به نوک پیکان کل ارتجاع هند تبدیل شده اند. آنها جامعه هند را بر مبنای تمایزات مذهبی، قطب بندی می کنند و بدین ترتیب مردم را به جان هم می اندازند. برای پیشبرد این هدف، آنها شورشهای جماعتی را بر می انگیزند. این نیروها بطور همه جانبه توسط دستگاه دولتی هند و طبقات مسلط بر کشور تغذیه شده اند. طبقات حاکمه بر روی آنها بمثابه آخرین خاکریز وضع موجود حساب می کنند. گمان می کنند که آنها می توانند دولت و نظام را از خشم جنبشهای خلقی برهانند....

مجمع سراسری مقاومت خلقهای هند، همه زحمتکشان و آزاداندیشان سراسر جهان را به حمایت از جنبشهای انقلابی در هند فرا می خواند. ما از سوی توده های مبارز کشور که امروز علیه هر شکل ستم و استثمار در نبردند با تمام وجود حمایت شما را طلب می کنیم. دورنمای رهایی خلقهای هند که یکی از مهمترین کشورها در نظام جهانی امپریالیستی محسوب می شود، قطعاً تاثیری تکان دهنده بر سرنوشت مشترک کلیه خلقهای مبارز دنیا خواهد داشت.

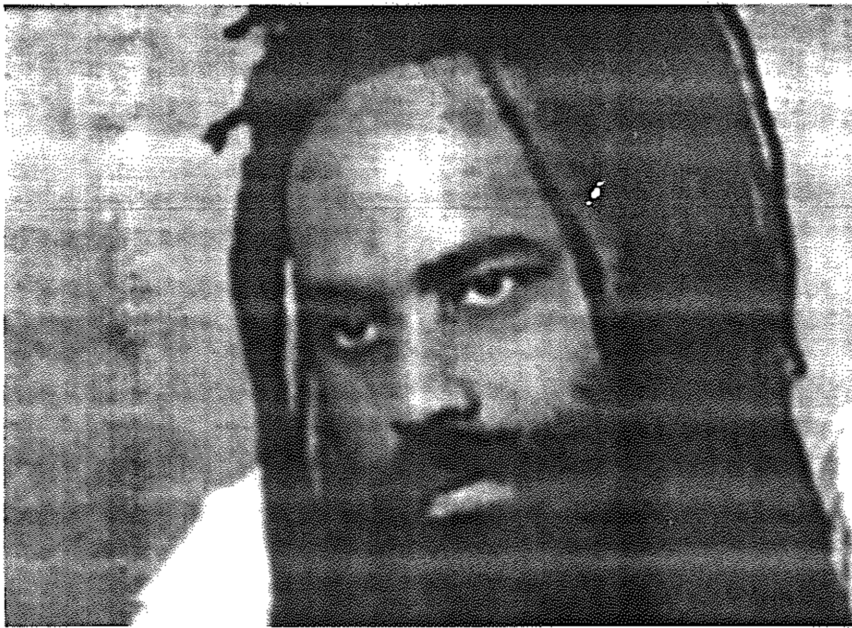
برای تماس می توانید از نشانی زیر و شماره تلفن و فاکس مجمع سراسری استفاده کنید:
G.N. SAIBABA,
GENERAL SECRETARY, AIPRE
PD-50A,
VISHAKHA ENCLAVE, PITAMPURA,
DELHI-110 034, INDIA.
PHONE: 91-11-7466155 (also fax)
E-mail: aiprf@hotmail.com
fax: 91-11-7458953

از اعدام مومیا ابو جمال جلوگیری کنید!

مومیا ابو جمال یک روزنامه نگار، فعال انقلابی و زندانی سیاسی در آمریکا است که از سال ۱۹۸۲ محکوم به اعدام شده است. او به دروغ بعنوان قاتل یک پلیس در فیلادلفیا محکوم شناخته شد. محاکمه او محاکمه ای ناعادلانه بود. در حالیکه افرادی از جانب پلیس در مورد صحنه قتل شهادت می دادند، وکیل مدافع مومیا حق احضار شاهد را نداشت. واقعیت آن بود که برای مومیا بخاطر اعتقادات انقلابی اش پاپوش دوختند و او را محکوم به مرگ کردند.

مومیا هنوز خیلی جوان بود که به یک چهره کلیدی در شاخه حزب پلنگان سیاه در فیلادلفیا تبدیل شد. این حزب یک تشکل انقلابی سیاهپوستان بود که از اواخر دهه ۶۰ تا اوایل دهه ۷۰ فعالیت داشت. مومیا بعدها بخاطر گزارشات انقلابی رادیونی خود به «صدای بی صدایان» مشهور شد. او بطور مشخص نقشی کلیدی در افشای تعقیب و آزار و سرانجام قتل فعالین گروه «موو» بدست پلیس فیلادلفیا بازی کرد. افشاگری مومیا از راسیسم و خشونت پلیس، و سیاستهای انقلابی مومیا باعث شد که نفرت مقامات آمریکا بویژه پلیس نسبت به وی برانگیخته شود. آنها نخست کوشیدند او را در اسارت بقتل رسانند. سپس کارزار سازمان یافته ای از دروغ و بهتان علیه وی براه انداختند تا افکار عمومی را برای اعدامش آماده سازند. اما همان چیزی که نفرت حاکمان از مومیا را بر می انگیزد، عشق مردم را نثارش می کند و باعث حمایت توده ها از وی می شود: او برادر انقلابی ماست که قاطعانه در برابر دشمن ایستاده است.

وکیلان مدافع مومیا اسناد بسیاری در مورد دروغها و تناقضاتی که در محاکمه اولیه وی وجود داشته رو کرده اند. منجمله اسناد جدیدی ارائه شده که نشان می دهد حداقل یکی از کسانی که علیه وی شهادت داده جاسوس پلیس بوده و اینک خود به این صحنه سازی اعتراف کرده است. مومیا بر این مبنا تقاضای برگزاری یک محاکمه جدید را ارائه داد. اما دیوان عالی پنسیلوانیا در اکتبر ۱۹۹۸ تقاضای وی را رد کرد تا راه اعدام او را هموار سازد. استفاده فزاینده از اعدام یک جنبه مهم از برنامه ارتجاعی امپریالیسم آمریکا است. لازم است مخالفت قاطعانه و گسترده ای در برابر این برنامه سازمان یابد تا نتوانند این نقشه های جنایتکارانه را به اجرا گذارند.





تصویر بالا: مومیا ابو جمال
تصویر سمت راست: ۲۴ آوریل مصادف با تولد مومیا، بیش از ۳۰۰۰۰ نفر در شهرهای فیلادلفیا و سن فرانسیسکو در آمریکا برای جلوگیری از اعدام مومیا و رعایت عدالت در مورد وی دست به تظاهرات زدند. اتحادیه بین المللی کارگران بنادر و انبارداران به نشانه حمایت از مومیا، اسکله ها و انبارها را در ناحیه غرب آمریکا تعطیل کردند. همزمان مبارزات دیگری در بسیاری از کشورها انجام گرفت.

در سراسر جهان جنبشهای گسترده ای در حمایت از مومیا و برای مقابله با اعدام وی بپا خاسته است. احزاب و سازمانهای شرکت کننده در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» به برپایی این کارزار در کشورهایی که این کارزار در آنجا جریان نداشته کمک کرده اند. بدون شک این کارزار بین المللی یکی از عواملی بود که دولت آمریکا را مجبور کرد در اوت ۱۹۹۵ موقتاً از اعدام مومیا عقب نشینی کند. از آمریکا گرفته تا فرانسه، از آلمان تا هلند، از ایتالیا تا انگلستان و سایر نقاط اروپا، از آفریقای جنوبی تا هند و بنگلادش اطلاعات مربوط به مومیا اشاعه یافته و مبارزه برای جلوگیری از نخستین اعدام یک زندانی سیاسی در آمریکا از دهه ۵۰، به پیش رفته است. (در دهه ۱۹۵۰، «اتل» و «ژولیوس روزنبرگ» را در چارچوب کارزار ضد کمونیستی آن دوره به قتل رساندند.) بسیاری از هنرمندان، نویسندگان و سایر افراد مشهور برای دفاع از مومیا به صحنه آمده اند.

در آوریل ۱۹۹۹، وکیلان مدافع مومیا طوماری را به دیوان عالی کشور آمریکا تسلیم کردند و در آن خواستار بررسی موضوعات مهم حقوقی منجمله حق مومیا به داشتن یک محاکمه عادلانه شدند. انتظار می رود که نبرد برای ممانعت از اعدام وی در اوائل پاییز شدت بگیرد، زیرا مبارزات متعددی برای سپتامبر امسال برنامه ریزی شده است. همانگونه که در یکی از شعارهای مبارزاتی در تظاهرات آمریکا آمده است: «فقط مردم می توانند مومیا ابو جمال را نجات دهند!»

برای اطلاعات بیشتر با نشانیهای زیر تماس بگیرید:

Refuse & Resist!
305 Madison Ave. Suite 1166,
New York,
NY 10165, US.
Email: Mumia@aol.org

مطالب مربوط به مومیا و کلیه اخبار مبارزاتی در این مورد را می توانید بر صفحه **Revolutionary Worker** در اینترنت بیابید:
www.mcs.net/rw

بمناسبت صد و پنجاهمین سالگرد انتشار مانیفست کمونیست

از سوی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

این متن سخنرانی تهیه شده توسط کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است که توسط «جهانی برای فتح» بمناسبت صد و پنجاهمین سالگرد انتشار مانیفست کمونیست در دو سمینار ارائه شد. این متن مختصرا ویرایش شده است.

بخش اول ـــ قدرت مانیفست از پرولتاریا سرچشمه می گیرد

در تاریخ بشر، معدود آثاری یافت میشوند که قدرت و نفوذی نظیر مانیفست کمونیست داشته باشند. تعداد آثاری که همانند مانیفست، مسیر تاریخ را تغییر داده از این نیز کمتر است.

مانیفست یکی از عظیمترین آثار نگارشی تاریخ بشر است؛ این را حتی مخالفانش نیز نمیتوانند منکر شوند. مانیفست بدون شک نافذترین سند سیاسی است که تاکنون برشته تحریر در آمده. مانیفست عمیق ترین ایده ها را با چنان وضوح و دقت نظری تدوین و عرضه کرده که هر کارگر انقلابی با اندکی تلاش می تواند آن را دریابد و درک کند.

اما جملات پرشور مانیفست کمونیست به تنهائی نمیتواند تاثیر ماندگار و تواناتیش در به صحنه کشاندن نسلهای جدیدی از کمونیستها را توضیح دهد. در گذشته آثار بزرگی نوشته شد که برخی شان در مبارزه علیه ستمگری و استبداد و فقر لجام گسیخته جانب توده ها را گرفت. اما هیچیک از آنها نتوانست و نمی توانست جذبه و قدرتی نظیر مانیفست کمونیست داشته باشد.

مانیفست کمونیست بازتاب ظهور یک طبقه نوین در تاریخ بشر است؛ بازتاب ظهور پرولتاریا. مانیفست کمونیست بیان برنامه سیاسی و رسالت تاریخی طبقه ای است که از میانه قرن نوزدهم میلادی پا به صحنه گذاشت؛ یعنی هنگامی که برای نخستین بار مانیفست منتشر شد. از زمان پیدایش طبقات، زحمتکشان هیچگاه از مبارزه علیه استثمار باز نایستاده اند. همانگونه که مانیفست خاطر نشان می کند «تاریخ کلیه جوامعی که تاکنون وجود داشته تاریخ مبارزه طبقاتی است.» بارها و بارها برنامه های سیاسی و رهبرانی انقلابی به ظهور رسیده اند که نماینده منافع و مبارزات استثمار شدگان بوده اند. ولی فقط با ظهور پرولتاریای مدرن بود که امکان تدوین و پیشبرد برنامه ای سیاسی با هدف محو کلیه طبقات پدید آمد. پرولتاریا طبقه ای است که مستقیما رویاروی طبقه سرمایه دار حاکم قرار گرفته و استثمار وی منشاء ثروت طبقه سرمایه دار است.

مارکس و انگلس دو فرد معمولی بودند که در زمان نگارش مانیفست هنوز سی سال هم نداشتند؛ اما همانگونه که مائوتسه دون خاطر نشان کرد آنها توانستند با اطمینان خاطر پایان کار نظام سرمایه داری و نشستن کمونیسم بجای آنرا پیش بینی کنند. تفاوت خوش بینی انقلابی که در صفحات مانیفست کمونیست موج می زند با وعده های دروغین حقه بازان مذهبی و طراحان رفرمیست در کجاست؟ تفاوت عمده اینست که مارکس و انگلس صرفا «ایده های خوب» ارائه ندادند. ایده های آنها بر طبقه ای انقلابی اتکاء دارد که از بطن جامعه سربلند کرده؛ ایده های آنها، ایده هائی صحیح است. درک مارکس و انگلس با نحوه سازمانیابی واقعی جهان و چگونگی پیشرفتش از مرحله ای به مرحله دیگر مطابقت دارد. آنها شناخت گسترده ای که تا آن زمان توسط متفکرین بزرگ طبقات دیگر انباشت شده بود را جمعبندی و خلاصه کردند؛ و همزمان از طریق شرکت تمام و کمال در جریان تغییر جهان توانستند آن را بشناسند. دو پروسه تغییر و شناخت، بطور ناگزیر بهم وابسته اند. مانیفست نخست برای یک سازمان کوچک و ابتدائی کارگران انقلابی در چند کشور اروپائی نگاشته شد. مارکس و انگلس از کیفیات روشنفکری بالایی برخوردار بودند. اما آنها روشنفکرانی تراز نوین محسوب میشدند که خود را در همه حیطه های عملی و تئوریک تماما وقف مبارزه پرولتری کرده بودند.

اگر چه اینک با نگاه به گذشته می توان گفت که نظام سرمایه داری در دوران حیات مارکس و انگلس هنوز نسبتا جوان بود، اما آنها توانستند چگونگی زیر و رو شدن جهان توسط این نظام، و ریختن شالوده یک نظام اجتماعی عالی تر توسط سرمایه داری را نشان دهند. آنها سبعیت و عوامفریبی طبقه حاکمه، و تضاد چشمگیر بین تمرکز عظیم سرمایه در یک قطب و تمرکز فقر در بین توده هائی که آفریننده ثروتند در قطب مقابل را افشاء کردند. امروز این تضاد در مقیاس جهانی، بسیار شدیدتر از زمانی که مارکس و انگلس برای نخستین بار توجه همگان را بدان جلب کردند خودنمائی می کند.

جهان امروز کماکان از همان قوانین پایه ای پیروی می کند که مارکس و انگلس کشف کرده و در مانیفست بر آن تاکید نهادند. سرمایه داران، ثروت و قدرت تولیدی را بدان درجه در دست خویش متمرکز کرده اند که اگر مارکس و انگلس زنده بودند نیز حیرت می کردند. آنها همزمان لشگرهای جدیدی از پرولترها را مداوما در هر گوشه جهان می آفرینند. احکام مانیفست کمونیست درباره سرمایه داری هیچگاه به اندازه امروز صادق نبوده. برای مثال هیچگاه در تاریخ بشر، تقسیم ثروت اینچنین افراطی، چشمگیر و خشم برانگیز نبوده. در حالی که روزانه در سراسر جهان پنجاه هزار کودک از بیماریهای قابل پیشگیری و از سوء تغذیه می میرند، مقدار عظیمی شیر در اروپا به خاطر نبود بازار انبار شده؛ و صدها پزشک فوق متخصص در آمریکا فکر و ذکر خویش را متوجه جراحی پلاستیک و کاستن از وزن اضافه افراد در خدمت زیبائی شان میکنند. در همان ابتدا، مانیفست کمونیست به تشریح خصلت پوچ بحران می پردازد. مارکس در مورد بحران چنین می گوید: «گوئی قحط و غلاء و جنگ عمومی خانمانسوزی جامعه را از همه وسایل زندگی محروم ساخته؛ پنداری که صنایع و بازرگانی نابود شده» چرا؟ علت این امر فقدان ثروت نیست بلکه همانطور که مارکس خاطر نشان می کند: «بیش از حد تمدن، بیش از حد وسائل زندگی، بیش از حد صنایع و بازرگانی در اختیار خویش دارد.» امروز صدها میلیون نفر همچنان در این کابوس پوچ بسر می برند. آیا می توان به نتیجه ای غیر از آنچه مارکس و انگلس بیان کردند دست یافت: «بورژوازی قادر نیست که بیش از این طبقه حاکمه جامعه باقی بماند.»

بخش دوم ـ یک خط پایه ای برای جنبش پرولتری

اگر چه مانیفست کمونیست صد و پنجاه سال پیش در دنیائی نوشته شد که بنظر بسیار متفاوت از دنیای کنونی می آید؛ اما هر کارگر آگاه که امروز آنرا بخواند حتما از جهت روشن و تعیین کننده ای که مارکس و انگلس برای تکامل جنبش طبقه کارگر ترسیم کرده اند، تعجب خواهد کرد. محتوای مانیفست کمونیست با مضمون جنبش

کارگری تحت رهبری مارکس و انگلس یکسان است. به یک کلام، انقلابیست.

تصویری که مانیفست از جنبش طبقه کارگر ارائه می دهد هیچ ربطی به درک و عملکرد رفرمیستی و رویزیونیستی ندارد. مارکس و انگلس این ایده را کاملا رد می کنند که جنبش کارگران باید صرفا در پی بهبود شرایط طبقه کارگر و افزایش بهای نیروی کار باشد، و در عین حال نظامی که بر خرید و استثمار نیروی کار استوار است را دست نخورده بگذارد.

مانیفست خاطر نشان می کند که مبارزه طبقاتی باید شکل یک مبارزه سیاسی بخود بگیرد و هدف آن باید تبدیل پرولتاریا به طبقه حاکمه باشد. هدف از قدرت سیاسی انقلابی پرولتاریا نیز تحول گام به گام سراپای جهانست؛ آنسان که هیچ نشانی از نظم استثمارگرانه کهن بر جای نماند و هیچ امکانی برای برقراری مجدد چنان نظامی در میان نباشد. این قدرت سیاسی که منافع اکثریت عظیم جامعه را بیان می کند دیکتاتوری پرولتاریاست.

حرف مانیفست کمونیست کاملا روشن است: هدف جنبش کمونیستی محو مالکیت خصوصی، محو بورژوازی بمثابه یک طبقه و محو شرایطی است که در آن بخشی از جامعه یعنی اکثریت آن، برده اقلیتی است که صاحب ابزار تولید است. کل جامعه رسمی باید «زیر و رو شود.» انگلس در مقدمه خود بر مانیفست کمونیست تاکید می کند که تاریخ به نقطه ای رسیده که «پرولتاریا دیگر نمیتواند از یوغ طبقه استثمارگر و ستمکار رهائی یابد مگر آنکه در عین حال تمام جامعه را برای همیشه از قید استثمار و ستم و مبارزه طبقاتی خلاص کند.» بعلاوه مانیفست تاکید می کند که انقلاب کمونیستی معرف «قطعی ترین شکل گسستن» از دستگاه ایده ها یا ایدئولوژی هائی است که بر پایه هزاران سال جامعه طبقاتی بنا شده و به توجیه و تقویت استثمار خدمت می کند.

تاریخ جنبش پرولتری ما، بعد از مانیفست کمونیست نشان داده که این مبارزه تا چه اندازه دشوار و طولانی خواهد بود. پرولتاریا دو بار موفق به کسب قدرت سیاسی شده و بطور جدی روند تحول جامعه را آغاز کرده. این امر نخستین بار در اتحاد شوروی تحت رهبری لنین و استالین و سپس در چین تحت رهبری مائو به پیش رفته. این سه تن مهمترین ادامه دهندگان راه مارکس و انگلس هستند. در تجربه شوروی و چین، پیشرفت عظیمی در برانگیختن توده های مردم تحت رهبری پرولتاریا و حزب پیشاهنگ متشکل طبقه صورت گرفت و پروسه متحول کردن جامعه و پاک کردن آن از نشانه های استثمار هزاران ساله به پیش رفت.

در کشورهائی که سوسیالیستی بودند و طبقه کارگر حاکم بود، کسانی پیدا شدند که به برنامه مانیفست یعنی پیشروی بسوی جامعه بی طبقه پشت پا زدند. بحث طاس کباب داغی که خروشچف به کارگران شوروی وعده داد، و «مدرنیزاسیونی» که دن سیائو پین به توده های چینی قولش را داد، اساسا یکسان بود: انقلاب، کافیست؛ اینک وظیفه کارگران و دهقانان تولید کردن است. معنی این حرف را می دانیم: احیاء سرمایه داری، غصب قدرت توسط یک طبقه حاکمه سرمایه دار جدید، و انقیاد توده ها و کل جامعه در دام قوانین بیرحم سرمایه داری. سرانجام اینکه، طاس کباب به همگان نرسید و مدرنیزاسیون نیز معنائی جز فلاکت مدرن برای اکثریت جامعه نداشت. دهشتهای احیای سرمایه داری در چین، استثمار و ستم غیر قابل تصور در کشوری که زمانی دژ درخشان و پیشرو حاکمیت طبقه کارگر بود، درسی تلخ اما حیاتی برای تمامی ما دارد که باید آنرا بیاموزیم.

بعد از شکست حاکمیت طبقه کارگر در اتحاد شوروی بسال ۱۹۵۶، مائوتسه دون رهبر انقلاب چین به این مسئله پرداخت که چگونه می توان در مسیر مانیفست کمونیست پایداری کرد، و چگونه می توان کسانی که به هر شکل در پی برقراری مجدد نظام بردگی مزدی هستند را بعقب راند و در هم شکست. مائو مبارزه کرد تا کارگران، دهقانان و روشنفکران انقلابی چین به دورنمائی کمونیستی که نخستین بار توسط مارکس و انگلس تکوین یافت، مسلح شوند. مفهوم این دورنما، هیچ چیز نیست مگر وظیفه نبرد در راه محو طبقات.

مائو این نکته را فهمید که جامعه کمونیستی مورد نظر مارکس و انگلس را نمی توان فورا برقرار کرد. اما او مصمم بود گامهایی پیاپی در این جهت بردارد، خاک جامعه کهن را ذره به ذره شخم زند، و وجوه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک نظام کهنه استثمار که هنوز متحول نشده را زیر و رو کند. او می دانست که در جریان پیشبرد این انقلاب به ناگزیر با مخالفت شوم بورژوازی نوخاسته ای روبرو خواهد شد که از درون خود حزب کمونیست سر برآورده؛ او می دانست که توده ها ضرورتا باید این بورژوازی را بارها و بارها سرنگون کنند و انقلاب را ادامه دهند.

شکلی که مائو برای حل مسئله یعنی ادامه حرکت بسوی کمونیسم و بعبارت دیگر ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری انقلاب کشف کرد، انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی بود. تحت رهبری مائو و ستادهای انقلابی پرولتری درون حزب کمونیست، کارگران و دهقانان و نسل نوینی از روشنفکران انقلابی بپاخاستند و بخشهائی از قدرت سیاسی که توسط رهروان سرمایه داری غصب شده بود را پس گرفتند. رهروان سرمایه داری همانها بودند که می خواستند سرمایه داری را باز گردانند.

انقلاب فرهنگی یک مانیفست کمونیست جدید بود؛ یک مانیفست عملی. انقلاب فرهنگی، طبقه کارگر و ستمدیدگان سراسر جهان را با تصویری روشن و شورانگیز از جامعه آینده برانگیخت:

جامعه ای که در آن از استثمارگر و استثمار شونده خبری نیست، توده ها به جای اینکه اسیر تولید باشند، آگاهانه و دستجمعی بر توانائی های تولیدی که خود طی نسلهای پیاپی پدید آورده اند مسلط می شوند؛ و از این توانائی برای متحول کردن و رها ساختن جامعه و پیشرفت جهان به مرحله ای استفاده می کنند که امروز ما فقط می توانیم رویایش را در سر بپرورانیم. اما رویای ما بر یک درک منسجم از آنچه جامعه را تغییر شکل می دهد و متحول می کند استوار است. رویای کاملا علمی مارکس و انگلس از طریق خیزش غول آسای انقلاب فرهنگی بیش از پیش پر رنگ شد. این ایده که در آغاز یک تئوری سیاه و سفید بود، رنگ زنده مبارزه انقلابی بخود گرفت. در این مبارزه حیاتی عظیم بود که علم انقلابی ما به مرحله ای بالاتر و نوین انجامید؛ به سومین مرحله خود یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم.

از همان آغاز، نبرد بین مارکسیسم و اپورتونیسم بر سر این سئوال متمرکز شده:آیا جنبش طبقه کارگر جرئت این را به خود می دهد و باید بدهد که هدفش را سرنگونی انقلابی کل شرایط اجتماعی موجود و «زیر و رو کردن» کل جامعه رسمی قرار دهد؟ و در پی برقراری دیکتاتوری و حاکمیت خویش، و حفظ و استفاده از این حاکمیت برای متحول کردن خود و جهان باشد یا نه؟طاس کباب داغ و مدرنیزاسیون؛ یا یک دنیای کاملا متفاوت؟دنیائی که مارکس و انگلس برایش می جنگیدند، یا استثماری که خروشچف و دن سیائو پین و امثالهم برقرار کردند؟سوسیال دمکراتهای دیروز، سبزهای امروز، «مارکسیست ـ لنینیستهای» سابق که راه پارلمانی در پیش گرفته اند، همه این فرصت طلبان و رویزیونیستها که پیاپی مثل قارچ از خاک جامعه سر بر می آورند، در یک چیز مشترکند: هیچیک از آنها قادر نیست فراتر از جامعه استوار بر استثمار و ستم را ببینند. در واقع اینان خواه نقشه ای آگاهانه داشته باشد، خواه صرفا در پی حوادث روان شوند، به یک نقطه می رسند: اینکه بر روند بلعیدن کار انسانی توسط سرمایه داری نظارت کنند و از آن نفع برند.

طبیعی است که خط تمایز بین مارکسیسم و اپورتونیسم به شکلی بسیار برجسته در حیطه برنامه نیز تبارز می یابد. جای تعجب نیست، کسانی که از نبرد برای سرنگونی نظام بردگی مزدی

دست شسته اند، می کوشند توجه زحمتکشان را به اصلاحات حقیری معطوف دارند که هیچ فایده ای به حال فراخوان مانیفست یعنی «سرنگونی همه نظام اجتماعی موجود از راه جبر» ندارد.

لنین نبرد سرسختانه ای را علیه مارکسیست نماهای دوران خود که مخالف سرنگونی انقلابی طبقه حاکم و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا بودند به پیش برد. این رویزیونیستها مطرح می کردند که طبقه کارگر و توده ها بجای در هم شکستن ماشین دولتی کهنه، بنوعی میتوانند همین دولت ارتجاعی را از طرق مسالمت آمیز بچنگ آورند و از آن برای انجام اصلاحات تدریجی استفاده کنند. انگلس خود در مقدمه ای بر چاپ بعدی مانیفست کمونیست، در فردای کمون پاریس بسال ۱۸۷۱، یعنی نخستین تلاش در جهت انجام یک انقلاب پرولتری، تاکید کرد که درس کمون شکست خورده این است که باید دستگاه دولتی موجود را در هم شکست.

مائو بعدها این نکته را در جمله درخشان خویش چنین جمعبندی کرد که «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید.» کمونیستها در همه جا برای انقلاب پرولتری فعالیت می کنند و فرصت طلبان و رویزیونیستها در هم جا علیه این انقلاب حرکت می کنند؛ مسلما این نقش خاص آنهاست و بخاطرش از طبقات حاکمه پاداش می گیرند.

با وجود این، صرف بدست گرفتن سلاح این سئوال را پاسخ نمی دهد که نبرد برای کدامین طبقه و با چه هدفی انجام می گیرد؟ کمونیستها از جانب پرولتاریا و با دورنمای محو کل جامعه طبقاتی سلاح بر می دارند. سایر نیروهای طبقاتی نیز می توانند مسلحانه با طبقات حاکم بجنگند؛ اما آنها اینکار را بدون دورنمای پایان بخشیدن به استثمار و جامعه طبقاتی انجام می دهند.

بخش سوم - امپریالیسم بالاترین و آخرین مرحله سرمایه داری

جهانی که امروز پیرامون خود می بینیم نتیجه طبیعی همان جهان سرمایه داری است که مارکس و انگلس آن را برای نخستین بار در مانیفست تشریح کردند. مارکس و انگلس از صنایعی صحبت کردند که دیگر بر مواد محلی متکی نبوده بلکه بر مواد خامی که «از دورترین مناطق کره زمین فراهم میشود» اتکاء دارند؛ و محصولات آنها «در همه دنیا» مصرف می شود. آنها از چگونگی تبدیل «ثمرات فعالیت معنوی ملل جداگانه به مایملک مشترک» صحبت کردند. امروز این گرایش سرمایه داری که جهان را درون یک کل واحد به هم می آمیزد به یکی از برجسته ترین وجوه آن تبدیل شده و هیچ ناظری نمی تواند آن را انکار کند. تفکر درخشان مارکس و انگلس، و اعتبار تحلیل مارکسیستی توسط توانائی مارکس و انگلس در ترسیم خطوط عمومی این سیر تکاملی مورد تاکید قرار می گیرد؛ آنهم در زمانی که این روند هنوز مراحل اولیه اش را طی می کرد.

چقدر این اظهاریه مانیفست صادق است، و امروز از هر زمان دیگر روشنتر است که بورژوازی در جستجوی سود «همه جا رسوخ می کند، همه جا ساکن می شود، با همه جا رابطه برقرار می سازد.» بورژوازی نظام استثمارش را بمثابه ارباب بلامنازع جهان ایجاد کرده است.

اما مارکس و انگلس غیبگو نبودند. بعد از مرگ آنها، روند تکامل و توسعه سرمایه داری که توسط آن دو تشریح شده بود به سطحی کیفیتا نوین یعنی به نظامی که امروز با آن آشنائیم ارتقاء یافت. لنین رهبر انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ که نخستین حاکمیت پایدار پرولتری را در اتحاد شوروی برقرار کرد، وجوه و قوانین سرمایه داری در عالی ترین و آخرین مرحله اش را کشف و تشریح نمود و بر آن نام امپریالیسم یا سرمایه داری انحصاری نهاد. این یکی از خدمات عظیم لنین محسوب می شود. لنین با یک سلسله خدمات خود، ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا را به دومین مرحله اش یعنی مارکسیسم - لنینیسم تکامل داد.

لنین امپریالیسم را بر پایه آموزشهای مارکس و انگلس، و نه در مخالفت با آنها، مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. او نبرد سختی را علیه کسانی به پیش برد که آن روزها مطرح می کردند امپریالیسم به خصلت پر هرج و مرج سرمایه داری نقطه پایان نهاده است. او در تئوری نشان داد و در عمل به اثبات رساند که امپریالیسم، امکان انقلاب طبقه کارگر را از میان نبرده بلکه بر عکس، شرایط را برای سرنگونی سرمایه داری مهیاتر کرده است. لنین نشان داد که رشد سرمایه داری و امپریالیسم، انقلاب پرولتری را از نخستین گاهواره اش یعنی کشورهای سرمایه داری پیشرفته به همه جا گسترش داده و آن را به یک پدیده حقیقتا جهانی تبدیل کرده است. این نکته مانیفست که مهمترین محصول سرمایه داری، گورکنان آن است، بیش از پیش با آفرینش لشکرهای نوین گورکنان در کشورهای سراسر جهان مورد تائید قرار گرفته است.

لنین نشان داد که چگونه رقابت مرگبار سرمایه داری که توسط مارکس و انگلس تشریح شده، به آنجا رسیده که مشتی قدرتهای امپریالیستی، جهان را تقسیم کرده اند. او نشان داد که چگونه این امر، قدرتهای امپریالیستی را بسوی جنگ می راند. این جنگ نه فقط علیه خلقهای ستمدیده که نیاز به استثمار و سلطه بر آنان دارند، بلکه علیه رقبای امپریالیست است. دهشتهای سرمایه داری که توسط مارکس و انگلس تشریح شده با یک جنایت عظیم جدید همراه شده است: جنگ جهانی. عصر امپریالیسم آشکارا با دو درگیری هولناک که به سلاخی دهها میلیون نفر انجامید رقم خورده است. اگر این نظام نابود نشود، دیر یا زود بار دیگر نوع بشر را با جنگ جهانی تهدید خواهد کرد. آیا فقط همین یک مسئله کافی نیست تا بر این حکم مانیفست مهر تائید بگذاریم که: «جامعه نمی تواند بیش از این تحت سیطره بورژوازی بسر برد. بدین معنی که حیات بورژوازی دیگر با حیات جامعه سازگار نیست»؟

مارکس و انگلس نشان دادند که چگونه تارهای سرمایه داری در هر گوشه جهان تنیده شد و «ملل دهقانی» را به «ملل بورژوا» و خاور را به باختر، وابسته کرد. انقیاد کشورهای کم توسعه آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به مشتی کشورهای امپریالیستی یکی از مهمترین وجوه امپریالیسم است که توسط لنین مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. او نتایج عمیق این تحولات را در تکامل جنبش کارگری درک کرد.

فوق سود های حاصله از استثمار خلقهای ستمدیده بدین معنا بود که سرمایه داری می توانست به بخشی از کارگران در کشورهای پیشرفته رشوه بدهد و بخشهای دیگری را دچار رخوت سازد. در همان حال که بخشی از کارگران پائینتر رانده شده و وحشیانه تر از پیش مورد استثمار قرار می گیرند، و بی خانمانی به یک بیماری در حال گسترش در ثروتمند ترین کشورها تبدیل می شود، بخشهای دیگری از طبقه کارگر به خرید سهام در بازار بورس مشغولند و به آنها اجازه داده شده که به ازای خدمت

وفادارانه به طبقه حاکمه «خودی»، از رفاهی شبیه به طبقه متوسط بهره مند شوند. فرصت طلبان و رویزیونیستها، نماینده و سخنگوی این بخش ممتاز هستند. کمونیستهای انقلابی، نماینده و سخنگوی پرولتاریا هستند که مانیفست آن را چنین تشریح می کند: «کسانیکه چیزی برای از دست دادن ندارند مگر زنجیر بردگی شان.»

تحت امپریالیسم، سرمایه داران نه فقط محصولات خود بلکه سرمایه را نیز به کشورهای تحت سلطه خویش صادر می کنند. آنها نه فقط در پی مواد خام، بلکه بیش از هر چیز به دنبال مکیدن مازادی هستند که توسط بخشهای رو به رشد پرولتاریا در کشورهای تحت سلطه تولید می شود.

امپریالیستها هر کجا که وارد می شوند، جوامع موجود را در نظام استثمار جهانی خود ادغام می کنند. آنها توسعه سرمایه داری را به این کشورها معرفی می کنند. اما این نوع خاصی از توسعه است که تابع سرمایه امپریالیستی بوده و بسیاری از وجوه عقب مانده اشکال قبلی استثمار را در خود جذب کرده و تقویت می کند. بنابراین لباسهای «بلو جینی» که آمریکا طراحی کرده به خوبی می توانند با آتش زدن زنان در هند همزیستی کنند؛ مستبدان محلی می توانند همچنان در روستاهای مکزیک یا پرو بر سر کار بمانند و از آخرین مدلهای کامپیوتر و برنامه های مایکروسافت برای محاسبه و سازماندهی غارتگری خونین شان استفاده کنند.

مائوتسه دون جامعه چین را بر اساس تشریح مارکس و انگلس از سرمایه داری و آموزه های لنین در مورد امپریالیسم مورد تجزیه و تحلیل قرار دارد. او نشان داد که چگونه نفوذ امپریالیسم در چین، به پدیده ای که آن را «نیمه فئودالیسم» نامید انجامیده. جامعه فئودالی کهن جایگاهی واقعی دارد هر چند که بخشا بواسطه معرفی مناسبات سرمایه داری تغییر کرده. این پدیده همچنان در کنار طبقه سرمایه دار بوروکرات کشور و سلطه امپریالیسم، آماج انقلاب است.

مائو این نکته اساسی مانیفست را درک کرد که «کمونیستها همه جا از هر جنبش انقلابی بر ضد نظم اجتماعی و سیاسی موجود، پشتیبانی می کنند.» او نشان داد که چگونه این امر در شرایط مشخص چین به معنای اینست که طبقه کارگر می تواند و می باید کل خلق و بویژه توده های وسیع دهقانی چین را برای پیشبرد یک انقلاب دمکراتیک که آن سه آماج را نابود میکند، سازماندهی کند. چنین انقلابی در عین حال که کماکان بورژوائی است و بدنبال محو فوری سرمایه داری نیست، اما یک انقلاب بورژوا دمکراتیک تراز نوین است. معنایش اینست که این انقلاب بمثابه بخشی از کل انقلاب پرولتری جهانی توسط پرولتاریا رهبری می شود. این انقلاب بر انقلاب سوسیالیستی راه می گشاید. این دقیقا همان کاری بود که مائو انجام داد. جنگ درازمدتی که مائو، توده های چین را در آن رهبری کرد، پیام مانیفست را در بین تمامی ملل تحت ستم طنین افکن ساخت.

امروز درباره «گلوبالیزاسیون» سر و صدای زیادی بلند است. بدون شک طی ده ساله گذشته امپریالیستها دور دیگری از انبساط بیشتر و تشدید نظام جهانی استثمار خویش را آغاز کرده اند. آنها می خواهند تمامی ملل در برابر خداوندگار آزادی سرمایه گذاری سر تعظیم فرود آورند. بدون شک صندوق بین المللی پول، درست همانطور سیاستهای اجتماعی را به حکام کشورهای تحت سلطه دیکته می کند که قدرتهای مستعمراتی قدیم با فرمانداران و نایبان خود می کردند. هر گاه نظام امپریالیستی طلب کند، رژیم غذائی مردم سراسر جهان باید تغییر یابد؛ کوکاکولا باید جای شیر نارگیل را بگیرد. اما همانگونه که امروز در اندونزی شاهدیم، دهقانان اجبارا دوباره به خوردن ریشه درختان روی آورده اند؛ درست همان کاری که اجدادشان به هنگام قحطی می کردند. در دنیائی که بسیاری از بیماریها مورد معالجه قرار نمی گیرند، امپریالیستها می خواهند تحت پرچم «مایملک فکری»، تضمین کنند که هیچ واکسنی تولید نشود تا انحصارات غول آسا بتوانند سود ببرند. آنها نه فقط بر مبنای منافع خویش در جهان قانونگذاری می کنند، بلکه از اعمال ترور عریان و اعزام سربازان و بمب افکنهای شان ابائی ندارند. طی دهه اخیر، این را در پاناما، سومالی، افغانستان، عراق و بسیاری از نقاط دیگر مشاهده کرده ایم.

در عین حال که وجوه نوینی مداوما در حال ظهور است اما دنیای جدید گلوبالیزاسیون به واقع هیچ چیز نیست مگر همان دنیای کهنه سرمایه داری و امپریالیسم که مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم قبلا آن را تشریح کرده و محکومش ساخته است. گلوبالیزاسیون تحلیل پایه ای مائو از مفهوم امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک را هم بنیادا تغییر نداده است. شک نیست که داغ سرمایه داری جهانی عمیقتر از پیش بر گوشت ملل ستمدیده نقش بسته است؛ اما امپریالیسم بهیچوجه وجوه بازمانده از گذشته، یعنی اشکال استثمار غیر سرمایه داری را ریشه کن نکرده است. در عین حال که برخی از این اشکال تغییر یافته یا نابود شده، برخی دیگر تقویت شده است. گلوبالیزاسیون تقسیم کشورها به تحت ستم و ستمگر را لغو نکرده؛ بلکه آنرا بیش از پیش برجسته ساخته است. گلوبالیزاسیون نیاز به انقلاب دمکراتیک نوین که مائو آن را توضیح داد را نیز برطرف نکرده؛ بلکه چنین انقلابی را جهت رهائی ملل ستمدیده بیش از پیش ضروری ساخته است. گلوبالیزاسیون پایه های جنگ خلق را نابود نکرده؛ بلکه برپائی چنین جنگهائی را به یک وظیفه عاجل و مبرم تبدیل کرده است.

بخش چهارم - چه چیزی مرده و چه چیزی نمرده؟

در آغاز دهه حاضر، اتحاد شوروی و بلوک شرق کاملا فرو ریختند. اما آنچه فروپاشید چه بود؟ این جامعه سوسیالیستی راستین نبود. جامعه سوسیالیستی را چند دهه قبل خروشچف بخاک سپرده بود. ماشین عظیم نظامی عصر برژنف هیچ ربطی به سوسیالیسم نداشت. همانطور که مائو گفت این یک قدرت سوسیال امپریالیستی بود. یک قدرت امپریالیستی که از قوانینی مشابه با سایر امپریالیستها پیروی می کرد؛ و در عین حال بر خود حجاب نازک سرخ رنگی کشیده بود. چگونه پرولتاریای جهانی می تواند به خاطر فروپاشی یکی از بزرگترین دشمنانش متاسف باشد؟ آن بلائی که سرانجام بر سر کمونیستهای قلابی بلوک شوروی آمد به درک مفهوم کمونیسم، و آنچه کمونیستی نیست، کمک می کند. از صحنه خارج شدن کسانی که از مدتها قبل هدف مارکس و انگلس یعنی جامعه بی طبقه را به یک کاریکاتور تبدیل کرده بودند، زمینه ای است برای این که پیام مانیفست رساتر از قبل طنین افکن شود و نسل نوین انقلابیون پرولتر را الهام بخشد.

اما بدون شک دشمنان طبقاتی کماکان از فروپاشی شوروی برای به هجو کشیدن ایدئولوژی راستین کمونیستی ما، و اعلام مرگ آن استفاده خواهند کرد.

ایدئولوژی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم فقط در صورتی پیروز خواهد شد که نبردی سخت و طولانی علیه دشمنان در عرصه تفکر و عمل به پیش برده شود.

در دهه ۹۰، توهین به ایدئولوژی انقلابی ما و بهتان زدن به رهبران کبیری که طبقه ما به صحنه آورد، رایج شد. همانطور که مارکس و انگلس در مانیفست خاطر نشان کردند «ایده های رایج و شایع، هر زمانی پیوسته تنها عبارت بوده از ایده های طبقه حاکمه.» امواج تلویزیونی آنها به همه جا راه می یابد؛ توده ها با ایده هائی بمباران می شوند که حرص و آز و مصرف را بالاترین فضیلت های بشری معرفی می کنند. هر نظریه ای که تغییر دستجمعی و داوطلبانه توده ها و جهان بدست خود آنها را مطرح کند، با فریبکاری کنار زده می شود. پس چه جای تعجب است اگر افراد گوناگونی را می بینیم که طوطی وار حملات سرمایه داری علیه کمونیستها را تکرار می کنند؟ این افراد که شامل انقلابیون سابق نیز هستند بخیال خود دید روشنی دارند. در حالی که در اغلب موارد، صرفا به غرغره کردن دشنامهای طبقه حاکمه مشغولند. هدف طبقه حاکم نیز هیچ چیز جز پیشگیری از یک انقلاب کمونیستی نیست. جیغ و دادهای بورژوازی مبنی بر اینکه ایدئولوژی کمونیستی «از دور خارج شده» از دهان کسانی خارج می شود که در قیاس با غولهای پرولتری نظیر مارکس و انگلس، کوتوله های ایدئولوژیکی بیش نیستند. امروز سقوط بورژوازی به ورطه محدود نگری ایدئولوژیک، تاریک اندیشی و خودخواهی، حد و مرزی نمی شناسد. اگر در گذشته بورژوازی مجبور بود با کلیسا مبارزه کند، امروز در جنین، «روح» را کشف می کند. جالب اینجاست که ما را «از دور خارج شده» می خوانند!

توده ها به مبارزه ادامه خواهند داد؛ راهی جز این ندارند. شرایط زندگی تحت امپریالیسم، و عملکرد سرمایه داری، پرولتاریا را به نبرد با بورژوازی وا می دارد؛ ملل ستمدیده را مجبور به مقاومت در برابر امپریالیسم می کند؛ و قدرتهای سرمایه داری را به تشدید مبارزه درونی می کشاند، که این برخورد باعث فلاکت فوری و خطرات درازمدت برای جامعه بشری می شود.

مبارزه طبقاتی را نمی توان بدون محو سرچشمه آن، یعنی استثمار طبقاتی محو کرد. سئوال این نیست که آیا پرولتاریا و توده ها نبرد خواهند کرد یا نه؟ سئوال این است که با چه برنامه ای، تحت کدام ایدئولوژی و کدام رهبری خواهند جنگید؟

تاریخ بارها نشان داده که در غیاب رهبری مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، مبارزات پرولتاریا و خلق شکست خواهد خورد؛ یا اینکه منحرف شده و صرفا به ابزاری برای نشستن گروهی از استثمارگران بجای استثمارگران قبلی تبدیل خواهد شد. بگذارید صراحتا بگوئیم: یا کمونیستهای راستین موفق خواهند شد که مردم را در پیشبرد جنگ خلق بمثابه بخشی از نبرد جهانی جهت نابودی امپریالیسم و ارتجاع رهبری کنند؛ و یا کارگران و دهقانان و سایر توده های انقلابی بدنبال پرچمهای دروغین روان شده و فداکاریها و رنجهای آنها به رهائی شان منجر نخواهد شد.

کافیست به ویتنام نگاه کنیم که مردمش یکی از قهرمانانه ترین مبارزات تاریخ را به پیش بردند. از آنجا که رهبری مبارزه در ویتنام دورنمای همه جانبه انقلابی مانیفست را کنار گذاشت یا هیچگاه واقعا به آن دست نیافت، انقلاب را کنار گذاشت و به عجز و لابه روی آورد. نه فقط کشور در مسیر جامعه بی طبقه پیشرفت نکرده، بلکه حتی دستاورد بزرگ جنگ یعنی شکست امپریالیسم آمریکا نیز بواسطه آستان بوسی اجباری رهبری ویتنام در مقابل آمریکا کم رنگ شده. آنها حتی مجبور شدند در مقابل این «امتیاز» که جائی در «نظم نوین جهانی» امپریالیستها بیابند، به جنایتکاران جنگی امپریالیست غرامت جنگی بپردازند.

در تحلیل نهائی، یا بورژوازی بر کره ارض حکم خواهد راند یا پرولتاریا؛ یا نظام جهانی امپریالیستی با استفاده از هر نوع ارتجاع و عقب ماندگی سر پا خواهد ایستاد، یا اینکه نظام سوسیالیستی در هر کشور بر پا خواهد شد و خلقهای جهان دوشادوش هم بسوی جامعه کمونیستی بی طبقه آینده پیشروی خواهند کرد. به پیروزی انقلاب پرولتری در کشورهای مشخص باید در این چارچوب نگریست.

کشورهای سوسیالیستی که ما بنا می کنیم باید جاده پیشرفت بسوی کمونیسم را سنگفرش کنند و مناطقی پایگاهی برای پیشروی مبارزات مردم سراسر جهان باشند. دشمن امپریالیستی بخوبی به این نکته واقف است؛ بدون شک امپریالیستها در آینده دست به تجاوز و آزار علیه هر رژیم سوسیالیستی راستین خواهند زد و خواهند کوشید آن را خفه کنند؛ همانطور که در گذشته چنین تلاشی کردند. طبقه کارگر و ستمدیدگان باید در هر کجا و هر زمان که ممکنست قدرت را کسب کنند؛ این به احتمال زیاد در یک مقطع زمانی معین، شامل یک یا چند کشورها خواهد بود. اما افق دید و برنامه ما هرگز به مرزهای یک کشور واحد محدود نخواهد شد. ما می توانیم و باید «جهانی را بدست آوریم» وگرنه دیر یا زود هر آنچه کسب کرده ایم را از دست خواهیم داد.

مارکس و انگلس از همان زمان انتشار مانیفست کمونیست، مبارزه طبقه کارگر را، مبارزه ای بین المللی می دیدند و در پی ساختن تشکیلات بین المللی پرولتاریا بودند. از نظر مارکس و انگلس، مبارزه ضروری پرولتاریا علیه «بورژوازی خودی» فقط یک شکل بود که مضمون آن را مبارزه بین المللی علیه کل شیوه تولید سرمایه داری تشکیل می داد. مارکس و انگلس تشخیص خصلت بین المللی این مبارزه و هدف نهائی کمونیسم جهانی را خط تمایز مرکزی با سایر جنبشهای سیاسی می دانستند که تحت عنوان طبقه کارگر فعالیت می کردند.

با این روحیه بود که مارکس و انگلس در انترناسیونال اول که سازمانهای نوبنیاد طبقه کارگر در اروپا را گرد آورده بود، نقش رهبری کننده ای ایفاء کردند. بعدها بعد از مرگ مارکس، انگلس به یک شخصیت کلیدی انترناسیونال دوم تبدیل شد. بعد از پیروزی انقلاب اکتبر روسیه، لنین که هیچگاه افق انترناسیونالیستی یا هدف کمونیستی خویش را از دست نداده بود، امر سازماندهی انترناسیونال سوم یا انترناسیونال کمونیستی را رهبری کرد. انترناسیونال سوم در اشاعه کمونیسم در چار گوشه جهان نقشی شکوهمند بازی کرد. این تشکل یک مرکز فعالیت عملی مبارزه پرولتری جهانی بود؛ و برای مثال به ایجاد و رهبری بریگادهای بین المللی پرداخت که کارگران سراسر جهان را برای نبرد در کنار خواهران و برادران طبقاتی شان علیه فرانکو در اسپانیا گرد آورد.

امروز نیاز به یک انترناسیونال کمونیستی نوین بیش از پیش احساس می شود. باید یک مرکز سیاسی باشد که همه کمونیستهای راستین جهان را بر پایه ایدئولوژی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم گرد آورده، بتواند قدرت طبقه ما را به لحاظ بین المللی بهم آمیزد و متمرکز کند؛ بتواند تجارب و مبارزات

کارگران و ستمدیدگان هر کشور را به مایملک مشترک انقلابیون سراسر جهان تبدیل کند. دشمن ما، دشمنی بین المللی و سازمان یافته است و ما در مقابلش باید تشکیلات بین المللی جنبش کمونیستی را داشته باشیم. افق دید روشن و بی ابهام انترناسیونالیستی مانیفست، باید بار دیگر به اصل راهنمای تمامی نیروهای کمونیست جهان تبدیل شود.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که در سال ۱۹۸۴ تشکیل شد، وظیفه خویش را کمک به ایجاد چنین انترناسیونالی قرار دارد. این جنبش در آغاز فقط شمار نسبتا اندکی را شامل می شد که نه فقط علیه دشمن امپریالیستی بودند بلکه با جریانات مهمی که ادعای «کمونیست بودن» داشتند نیز مخالفت می ورزیدند. این جریانات مدعی «کمونیسم» شامل رویزیونیستهای شوروی و بلوک شرق سابق بود؛ و نیز کسانی که بعد از مرگ مائو بسال ۱۹۷٦ تازه در چین قدرت را غصب کرده و میراث او را سرنگون کرده بودند، و سایر گرایشات نظیر دنباله روان انورخوجه رهبر آلبانی که از شکست چین برای براه انداختن یک حمله همه جانبه علیه مائوئیسم سود می جستند.

امروز بعد از گذشت ۱۵ سال ما شاهد پیشرفت نیروهای مائوئیست راستین هستیم. جنگ خلق در پرو که در زمان تاسیس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی دوران کودکی خود را می گذراند، رشد و نمو یافت و به نقطه ای رسید که امکان کسب سراسری قدرت سیاسی را بدست آورد. این امر نه فقط در محافل حاکمه پرو بلکه در دستگاه حاکمه اربابان آنها یعنی آمریکا نیز هراسی عظیم آفرید. علیرغم اینکه دستگیری رهبر انقلاب پرو - یعنی صدر گونزالو - «پیچی» را در جاده مبارزه ایجاد کرد، اما رفقای حزب کمونیست پرو نبرد را نه فقط علیه طبقه حاکمه ارتجاعی بلکه علیه کسانی که سابقا در صفوف انقلاب بودند و سپس خواهان توقف جنگ و رسیدن به توافق با دشمن شدند ادامه داده اند.

سال ۱۹۹٦ در نپال، برگ شکوهمندی از دفتر انقلاب گشوده شد. حزب کمونیست نپال (مائوئیست) جنگ خلق را آغاز کرد. این جنگ سریعا به سراسر کشور توسعه یافته و بخشهای وسیعی از مردم نپال را درگیر مبارزه با جامعه کهن کرده. در سایر کشورهائی که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حضور دارد رفقا بر مبنای شرایط و راه مناسب در هر کشور مشخص، تدارک آغاز یا تشدید مبارزه مسلحانه انقلابی جهت کسب قدرت را می بینند.

خارج از صفوف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، نیروهای مائوئیست دیگری نیز هستند که در جاده انقلاب پیشروی کرده اند. در فیلیپین، جنگ خلقی که نسل قبل آغاز کرد بعد از کارزار اصلاحی، زندگی و نیروی محرکه نوینی یافت. این کارزار توسط رهبری حزب و با هدف احیاء و تثبیت مجدد دیدگاه و برنامه مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی که حزب نخست بر آن پایه بنا شده بود، براه افتاد. در هند، شماری از سازمانهای مائوئیست همچنان پرچم انقلابی ناگزالباری را از طریق پیشبرد مبارزه مسلحانه انقلابی در اهتزاز نگهداشته اند.

بنابراین، در عین حال که نیروهای مائوئیست کماکان در مقایسه با دشمن امپریالیستی ضعیفند، اما این را هم می توان گفت نه فقط توان نیروهای مائوئیست رو به فزونی است بلکه درک و سطح اتحاد آنها نیز در حال رشد است. راستی مخالفان ما امروز کجا هستند؟ کجایند رویزیونیستهای طرفدار شوروی؟ کجایند دنباله روان خط تسلیم طلبی و احیاء سرمایه داری در چین؟ چه بر سر طرفداران آلبانی آمد که به مائو بهتان می زدند؟ پیروزی پیروان راستین مانیفست که هیچ نقطه اتکائی مگر توده ها و صحت خط ایدئولوژیک و سیاسی خویش نداشتند را به هیچوجه نمی توان ناچیز شمرد. آنها توانستند توفان ضد کمونیستی که بدنبال فروپاشی دولتها و حتی امپراتوریهای رویزیونیستها براه افتاد را از سر بگذرانند و حتی صفوف خویش را گسترش دهند.

اما این حرف به معنی سرآمدن مبارزه ایدئولوژیک علیه مارکسیسم دروغین یا رویزیونیسم نیست. اپورتونیسم تا زمانیکه پایه طبقاتی آن در جهان موجود است، باقی خواهد ماند. نبرد در دفاع از خط انقلاب پرولتری، در دفاع از مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، یک مبارزه مداوم مرگ و زندگی برای کل جنبش بین المللی کمونیستی محسوب می شود. انترناسیونال کمونیستی تراز نوین که ما بدنبال آن هستیم نه از طریق اجتناب از مجادله میان مارکسیسم و رویزیونیسم بلکه بر پایه یک پیروزی روشن و تعیین کننده از جانب مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بر تمامی دشمنان آشکار و پنهانش ایجاد خواهد شد.

اگر چه مبارزه برای این انترناسیونال نوین بدون شک طولانی و پیچیده و دشوار است، اما این پروسه ای است که دیگر آغاز شده است.

امسال در صد و پنجاهمین سالگرد انتشار مانیفست کمونیست، باید بر تعهد و هدف خویش که هیچ چیز کمتر از یک جهان کاملا نوین و عاری از استثمار نیست تاکیدی مجدد بگذاریم. بگذارید سخن خود را با نتیجه گیری شورانگیز مانیفست پایان دهیم:

«کمونیستها عار دارند که مقاصد و نظرات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام می کنند که تنها از طریق واژگون کردن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر، وصول به هدفهایشان میسر است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتارها در این میان چیزی جز زنجیر خود را از دست نمی دهند، ولی جهانی را بدست خواهند آورد.

کارگران همه کشورها متحد شوید!»

از غرب تا شرق جهان در کارزار جمع‌آوری کمک مالی شرکت کنید!

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تمامی انتشار از کشورهای مختلف را فرا می خواند که نصف روز از حقوق خود را بعنوان کمک مالی در اختیار این جنبش بگذارند. اگرچه اینکار عدم تعادل شدیدی که بین کشورهای مختلف وجود دارد را رفع نمی کند، اما در این راستا قرار دارد و بیان یک از خود گذشتگی جمعی است، مهم نیست که در کدام گوشه این دنیای امپریالیستی زاده شده‌ایم.

برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی کمک مالی جمع کنید!

نجات دهندگان فروتن:

چگونه رژیم پل پوت به کجراه رفت

نوشته: ف. ج

بخش اول: نکاهی کلی به مقاله

موضع بررسی ما

در آوریل ۱۹۷۵ (دو هفته پیش از سقوط سایگون در ویتنام) ارتشی از مردان و زنان جوان، دهقانان ضعیف الجثه و یک لاقبا، حکومت وابسته به آمریکا در کشور همسایه ویتنام، یعنی کامبوج (یا کامپوچیه، به زبان خمر) را سرنگون کردند. در ژانویه ۱۹۷۹ (یعنی حدود ۴۴ ماه بعد) این رژیم با تهاجم ارتش ویتنام، از قدرت ساقط شد و تار و مار گردید.

کوتاه بودن این دوره باعث سختتر شدن فهم مسئله می شود. به علاوه، اسنادی که شواهد عینی گسترده ای از اتفاقات ارائه دهد، موجود نیست. حتی تحلیل گران مسائل کامبوج بر سر ابتدایی ترین فاکتها با هم توافق ندارند. یک مشکل عمده این است که حزب کمونیست کامپوچیه(ح. ک. ک.) تحت رهبری پل پوت، تا مدتهای زیادی سیاستها، اهداف و حتی موجودیت خود در قدرت را مخفی می کرد و هیچکدام از رهبران آن زمان حزب نیز برای دفاع از خط حزب پا پیش نگذارده اند. اما علت اصلی گیجی در مورد آن دوره این است که یک نظر ارتجاعی در مورد آن عمومیت یافته است. غلبه این نظر از یک سو بدین سبب است که به زور رسانه ها بخورد مردم داده شده و همچنین به خاطر آن است که یک صدای مخالف و افشاگر در برابر این نظریه ارتجاعی قد علم نکرده است.

در این نظریه ارتجاعی، هرگاه ذکری از پل پوت می شود (با توجه به اینکه دو دهه از سقوط رژیم «کامپوچیه دمکراتیک» وی می گذرد) یک نتیجه گیری همواره مطرح می شود: «انقلاب بدتر است از دردهایی که ادعای درمانشان را دارد.» بسیاری از بررسی ها، آمار و ارقام سنگینی از کشته شدگان دوره حکومت «کامپوچیه دمکراتیک» ارائه می دهند تا ثابت کنند نیروهایی که امپریالیستهای آمریکا را از آسیای جنوب شرقی بیرون راندند از خود امپریالیستها بدترند.

در اینجا مهم است که حقیقت موضوع را بفهمیم. حقیقت چیست؟ چه چیزی و کدام را باور کنیم؟ موضوع بزرگی در مساله مورد بررسی ما می باشد. خوانندهٔ ای که نپرسد: «چرا باید حرفهای معمول را باور کنم؟» هنوز به این مساله پی نبرده است که چگونه موضوع کامبوج مورد استفاده قرار می گیرد.

در این مقاله ما می خواهیم باورهای غالب در این باره را سرنگون کنیم. بر خلاف آنان که به غلط مدعی اند قضاوتهای آنها متکی بر بینش معینی نیست، ما موضع خود را به صراحت اعلام می کنیم:

همانگونه که مائو گفت: «شورش علیه ارتجاع برحق است». به عبارت دیگر، نقطه عزیمت ما این است که جنگ خلقهای هندوچین (ویتنام، کامبوج و لائوس) علیه امپریالیسم برحق و عادلانه بود. انتقادات ما به رژیم پل پوت شدید است. اما این واقعیت را عوض نمی کند که رژیم پل پوت با دهشتهایی که امپریالیسم آمریکا برای کامبوج ایجاد کرده بود رودررو بود. اگر قرار باشد کسی به خاطر جنایتکاری در آسیای جنوب شرقی محاکمه شود، طبقه حاکمه آمریکا است. اتهام نسل کشی از سوی حکام آمریکا علیه رهبران ح ک ک در اصل تلاش برای عوض کردن جای حق و ناحق است.

اهداف بررسی ما

اشکال عمده دیگر در سایر بررسی های تجربه مذکور، این است که این تجربه ای «غیرمعقول» و در نتیجه غیر قابل توضیح است. ما از زاویه ماتریالیسم دیالکتیک به این تجربه نگریسته ایم و بررسی کرده ایم که هرکدام از نیروها چکار می کرد. (سیاستها و برنامه هایشان چه بود)، چه چیزی تحت آن شرایط عینی امکان پذیر بود، و نتایج آن سیاستها و برنامه ها چه بود. بدین جهت است که ما بر مسائل پایه ای که ح ک ک می بایست حل می کرد تمرکز داده ایم.چهار مساله مرتبط به هم در این وجود دارند:

۱. رابطه میان کامبوج و ویتنام. این مسئله کل روند تکوین انقلاب کامبوج را رقم زد. ح ک ک در تضاد با حزب کمونیست ویتنام ایجاد شد. حزبی که تلاش داشت انقلاب کامبوج را تابع استراتژیک مبارزه ویتنام علیه امپریالیسم کند. پس از پیروزی، از دید رهبران ح ک ک، ویتنام به خطر عمده انقلاب تبدیل شد. این مسئله هم بطور عینی، و هم در ذهن رهبران ح ک ک مسئله ای تعیین کننده بود. مسیر انقلاب کامبوج به آن وابسته بود.

۲. نوع جامعه ای که ح ک ک در پی ایجادش بود و نقش توده ها در آن. این مشتمل است بر یکم، راه انقلاب کامبوج بویژه مسئله اساسی انقلاب دو مرحله ای در شرایط خاصی که انقلاب هندوچین در ویتنام متمرکز بود، و فرصتها و محدودیتهای خاص خودش را اعمال می کرد. دوم، جبهه متحد طی جنگ و بعد از آن (منجمله رابطه بسیار پیچیده با سیهانوک)، و سوم، پیشبرد ساختمان سوسیالیسم در کامبوج زیر سایه سنگین ویتنام (که بخاطر وابستگی روزافزونش به شوروی نتوانسته بود انقلاب اجتماعی اش را به پیش ببرد). بطور مثال همه شنیده ایم که دولت «کامبوج دمکراتیک» شهرها را بطور کامل تخلیه کرد. ما در این مقاله به بررسی این سیاستها و علل انجام آنها خواهیم پرداخت.

۳. مسئله حزب. وضعیت درونی ح ک ک و درک رهبرانش از ضرورت موجودیت حزب: تا سپتامبر ۱۹۷۷، مردم کامبوج نمی دانستند آنچه که خودشان آنرا «سازمان» (آنگکار) و مخالفین اش «خمرهای سرخ» می نامند، حزب کمونیست است. بعلاوه حزب به میزان زیادی به علت پیروزی ویتنام بر آمریکا، ناگهان به قدرت سیاسی دست یافت. این در حالی بود که هنوز خط مشی و صفوفش تحکیم نیافته بود و این برای حزب یک معضل بود.

۴. مسئله برخورد ح ک ک به تجارب خارجی بطور عموم و مائوئیسم بطور خاص. غالباً ادعا می شود که ح ک ک تحت تاثیر مائوئیسم و انقلاب چین عمل می کرده است. این ادعا در برخی موارد ناشی از ناآگاهی به حقایق است و در بعضی موارد تلاش آگاهانه برای خراب کردن مائوئیسم. (۲) خود ح ک ک هیچگاه چنین ادعایی نداشت. علی رغم اینکه پل پوت طی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین حضور داشت، و اگرچه این واقعه تکان دهنده جهانی که پیشرفته ترین قله فتح شده توسط انقلاب جهانی پرولتری است، تاثیراتی خودجوش بر اوضاع سیاسی کامبوج داشت، اما در هیچکدام از اسناد و بیانیه های ح ک ک در زمان حیات مائو، هیچگونه سخنی که دال بر



تصویر بالا: بمب‌افکنهای ب ـ ۵۲ بر فراز هندوچین ماشین جنگی پیشرفته آمریکا حداقل دو میلیون ویتنامی و یک میلیون کامبوجی را به قتل رساند.
تصویر سمت چپ: ناو هواپیمابر آمریکا در سواحل کامبوج

حمایت این حزب از انقلاب کبیر فرهنگی باشد به چشم نمی خورد.

ح ک ک طرفدار چین بود چون ویتنام طرفدار شوروی بود. (و به همین علت هم با کره شمالی، آلبانی و یوگوسلاوی رابطه داشت). و هرگاه که اسناد ح ک ک به انقلاب چین اشاره می کرد، منظور کم ارزشتر نشان دادن آن در مقام مقایسه با انقلاب کامبوج بود. ح ک ک مدعی بود که «از لنین سرتر و از مائو برتر» است، و چنان انقلاب «منحصر به فردی» را رهبری می کند که «در این مورد بهتر است هیچ چیزی از تجارب خارجی آموخته نشود.» اما «خارجی» بودن تجربه انقلاب چین تنها علتی نبود که رهبری ح ک ک از آموختن آموزه های مائو در تکامل مارکسیسم، دوری جست. آنها محتوایش را قبول نداشتند. همانگونه که پیشتر خواهیم دید، سیاستهای آنها کاملا خلاف سیاستهای تکامل یافته توسط مائو بود. رهبری ح ک ک تا سپتامبر ۱۹۷۷ به میزان زیادی در ارتباطاتش با چین دست به عصا بود. اما از آن زمان به بعد مشتاقانه روابطش را با دن سیائو پین (که جانشینان مائو را سرنگون کرده بود) برقرار کرد. برای پل پوت مهم نبود که چه طبقه ای در چین بر سر قدرت است، چرا که او فقط به یک متحد علیه ویتنام احتیاج داشت. (٦)

مسائل ذکر شده باعث می شود به یک سلسله مسائل مهم دیگر پرداخته نشود، به ویژه به زمینه های بین المللی کلیه این مسائل: نقش کامل آمریکا (منجمله حمایتش از ح ک ک پس از سقوط از قدرت، و مقاصد کنونی اش در کامبوج)، نقش شوروی، و ماهیت تحولات در ویتنام به ویژه پس از پایان جنگ ویتنام. در اینجا نمی توانیم یک بررسی کلی از نقش چین ارائه دهیم، اگرچه چین تنها منبع حمایتی خارجی رژیم کامبوج دمکراتیک بود. این کار محتاج بررسی سیاستهای کلی چین در سطح جهانی است. بعلاوه، این کار نیازمند بررسی اهداف متفاوت خط راست و چپ درون حزب کمونیست چین در رابطه با کامبوج دمکراتیک است. (مبارزه میان راست و چپ درون حزب کمونیست چین در این دوره به اوج خود رسید). در مورد این موضوع حدسها زیاد است، اما اسناد یا حتی اطلاعات موثق بسیار اندک است.

شیوه بررسی

گفتیم که تقریباً تمام مدارک موجود در مورد کامبوج دمکراتیک (به ویژه برای کسانی که نمی توانند به مدارک به زبان خمر رجوع کنند) توسط منابعی تامین شده اند که با این رژیم دشمنی دارند. اکثر تحقیقات بر مبنای گزارشات ضد و نقیض و مغرضانه (غالباً از مصاحبه با پناهندگان کامبوجی در تایلند یا سایر نقاط) انجام شده اند. برخی از خود این مصاحبه کنندگان شدیداً ارتجاعی اند. اما ح ک ک دارای خط مشی ای بود و آن را می توان از دل این بررسی ها بیرون کشید. حتی مهمتر از این، این خط مشی در اسناد درونی حزب که توسط آکادمیسینها طی دهه ی گذشته ترجمه شده اند، موجود است. ما برخی از بررسیهای عمده آکادمیک در این مورد را انتخاب کرده و از دریچه خط مشی اعلام شده ح ک ک و درک خودمان به آنها نگریسته ایم.

موضوع اصلی بررسی ما از این قرار است: کامبوج جامعه ای بود که در دریای پرتلاطمی از تضادها غوطه ور بود. اما این جامعه در تحلیل نهایی خیلی پیچیده تر از جوامع دیگر نبود، فقط در شرایط حادتری بسر می برد. برای چنین جامعه ای تنها یک راه نجات وجود داشت: سیاست انقلابی باید به واقعیت مادی تبدیل می شد، ح ک ک باید بر فعالیت آگاهانه بخش فزاینده ای از توده ها تکیه می کرد و اکثریت مردم

را هماهنگ با منافع خلقهای هندوچین و سراسر جهان در راه ریشه کن کردن گام به گام جامعه کهن متحد می کرد. اینها موازینی است که ما ح ک ک را بر آن پایه ارزیابی کرده ایم. در این میان و با بررسی این تجربه، درکمان از پیچیدگی انجام این وظیفه و ضرورت و امکان پیشبرد آن ارتقاء یافت.

برای دستیابی به این هدف، بخش دوم این رساله را به بررسی کرونولوژیک شرایط پیروزی ح ک ک اختصاص می دهیم و بخش سوم به بررسی سیاستهای ح ک ک زمانی که زمام قدرت را به کف گرفت می پردازد. در بخش چهارم به مسائل تئوریکی مطروحه در این تجربه، نگاهی می اندازیم. بخش آخر، توضیح مختصری است از آنچه که پس از سرنگونی کامپوچیه دمکراتیک در ۱۹۷۹ رخ داد - بویژه سرنوشت کامبوج در دهه گذشته که در چنگال سازمان ملل، صندوق بین المللی پول، و سایر نهادهای امپریالیستی غربی گرفتار بوده است.

بخش دوم: پس منظر پیروزی

سلسله پادشاهی آنککور

کامبوج از دل سلطنت سلسله آنگکور، که طی قرون نهم تا چهاردهم میلادی حکومت کردند، ایجاد گشت. پانصد سال بعد، با ظهور ملت نوین سلسله معابدی که آنها ساخته بودند، برای ملی گرایان به نشان تشخص ملی خمرها تبدیل شد.

دامنه تمدن هندو مرزهای هند را پشت سر گذاشت و به کامپوچیه رسید. قبول این تمدن توسط شاهان خمر تحولی را پدید آورد. ظهور یک دولت مرکزی مقتدر و متمرکز امکان ساختمان یک سیستم آبیاری وسیع برای کنترل سیلابهای فصل بارانهای موسمی و ذخیره آب برای آبیاری را بوجود آورد. برای سرزمینی که نیمی از سال سیلاب زده و نیمی دیگر در خشکسالی بود، این تحولی حیاتی محسوب می شد. برخی تاریخ نگاران می گویند که پادشاهی آنگکور توانست بر کشت برنج در فصل خشک احاطه یابد و برداشت سالانه دو به بار برنج را امکان پذیر نماید. ثروت دربار خمر افسانه ای بود. سلطه اش از سوی شرق از دلتای مکونگ (جنوب ویتنام) گذشته و به دریا می رسید. از سوی شمال تا بخش اعظم لائوس رفته و به چین می رسید. از سوی غرب از تایلند گذشته و بخشی از برمه را دربرمی گرفت. اما معابدی که مثل سدها و کانالهای آبیاری از طریق کار «کوروه» یعنی بیگاری اجباری دهقانان ساخته شده بودند. به ویرانه تبدیل شدند. چراکه این نظام استثماری قابل دوام نبود. مردم که از دست نظام سلطنت به عذاب آمده بودند، از مذهب هندو بریدند و به مذهب بودایی گرویدند.

«سیام» (تایلند کنونی) که کشور قدرتمندی بود از غرب فشار وارد می آورد. ویتنام، مکونگ را تصرف کرد و در کامبوج به پیشروی پرداخت. کامبوجی ها می گویند که فاتحین ویتنامی خمرها را زنده زنده تا گردن در خاک فرو می کردند، دهانشان را با ذغال داغ پر می کردند تا کتری چایشان را روی سرشان جوش بیاورند. صحت و سقم این داستانها معلوم نیست، با این وصف برای تمام احزاب سیاسی کامبوج همینها یک نقطه رجوع شدند.

هنگامی که فرانسوی ها در اواسط قرن نوزدهم وارد کامبوج شدند، دیگر رمقی از سلطنت آنگکور باقی نمانده بود. فرانسوی ها به قصد مستعمره کردن تمام کشورهای دلتای مکونگ آمده بودند. علتش هم بخشاً مقابله با انگلیسی ها در چین بود. فرانسوی ها در ۱۸۶۳ «نورودوم» پادشاه کامبوج را وادار به امضای قرارداد تحت الحمایگی با فرانسه کردند و در ازایش فرانسوی ها قول دادند سلطنت وی را حفظ کنند.

کامپوچیه، مستعمره فرانسه

فرانسوی ها هم (مثل انگلیسی ها) ابتدا با سودبری از تجارت تریاک و الکل آغاز کردند. اما بزودی دریافتند که این کافی نیست. در سال ۱۸۸۴ کشتی های توپدار فرانسوی از طریق ویتنام وارد دلتای مکونگ شدند. نیروهای فرانسوی به کاخ سلطنتی ریختند و پادشاه را وادار به کناره گیری کردند. قصد آنها این بود که مالکیت زمینهای کامبوج را بدست آورند و کشتزارهای خودشان را برپا کنند و مالیاتهای سنگین بر دهقانان ببندند. وقتی که دهقانان علیه فرانسوی ها بپاخاستند، استعمارگران از ویتنام سرباز آوردند . بنابر نظر برخی تاریخ نگاران، آنها دویست هزار نفر (۲۰٪ جمعیت) را کشتند. «نورودوم» که ابتدا فراخوان آن شورش را داده بود، دو سال بعد در ازای باز پس گرفتن سلطنت اش، به جنبش خیانت کرد.

فرانسوی ها برای رتق و فتق امور اداری کامبوج، از ویتنامی ها استفاده می کردند و به جز دربار شاه، هیچ قشر ممتاز بومی دیگری بوجود نیاوردند. مالیاتی که فرانسوی ها از کامبوج بدست می آوردند صرف هزینه های اداری استعمار فرانسه در ویتنام می شد. فرانسوی ها با تنبل خواندن خمرها و با گفتن اینکه خمرها «نژاد منحطی هستند»، سیاستهای خود را محق جلوه می دادند. فرانسوی ها برای سودآوری بیشتر و حفظ منابع کلی امپراطوریشان در آسیای جنوب شرقی درجه محدودی مدرنیزاسیون را در ویتنام پیش می بردند. اما در کامبوج هیچ توسعه ای انجام ندادند، به جز ایجاد کشتزارهای کائوچو و سایر محصولات کشاورزی صادراتی. هیچ اقدامی در رابطه با حفظ سیستم آبیاری قدیمی انجام نشد. واردات فرانسه به کامبوج، صنایع دستی این کشور یعنی ابریشم بافی و نخ ریسی و صنایع تازه پای بومی را از بین برد. مالیات بندی باعث رشد وام دهندگان نزول خوار شد. چراکه دهقانانی که پیش از آن ارتباطی با بازار نداشتند مجبور شدند برای پرداخت مالیات به نزول خواران روی آورند. زمین های کشاورزی به قطعات کوچکتر و کوچکتر تقسیم و بازتقسیم شد و دهقانان به رعیت وابسته تبدیل شدند، که بجای اینکه زمین خود را کشت کنند، مجبور بودند برای دیگران که در واقع صاحب آنها بودند، کار کنند. تولید سرانه برنج در کامبوج به نازلترین سطح خود در آسیای جنوب شرقی رسید.

«نورودوم سیهانوک» (نوه پادشاه کامبوج) توسط فرانسوی ها به پادشاهی رسید و بعداً تحت فرمان اشغالگران ژاپنی حکومت کرد. او پس از پایان جنگ جهانی دوم، فرانسوی ها را «دعوت» به بازگشت کرد. سرمایه داری و فئودالیسم هر دو طی دهه های بعد بطور روزافزونی طاقت فرسا شدند. دربار سلطنتی، عریض و طویل و بسیار پرزرق و برق شد. در برخی نواحی روستایی بویژه در «باتامبان» و «سوی این» نظام اربابی بسیار رایج شد. بطور عام، تعداد دهقانانی که دیگر صاحب زمین نبودند و بعنوان نسق دار یا اجاره دار کار می کردند، بسرعت رشد کرد. بویژه در دهه های پنجاه و شصت میلادی، این رقم در پایان سلطنت سیهانوک در ۱۹۷۰ به نسبت یک به پنج رسیده بود. در عین حال که بخش اعظم دهقانان صاحب مقداری زمین بودند، بسیاری خانوارها کمتر از یک هکتار زمین داشتند. (یک خانواده چهار نفری به سختی با این مقدار زمین گذران می کرد.) آنها در

عین حال مجبور به اجاره کردن زمین و ابزار کشت نیز بودند. اکثر روستاییان به رباخواران و دکانداران بدهکار بودند. بدهی بسیاری از دهقانان بیش از درآمد سالانه شان بود. میزان سودی که رباخواران اخذ می کردند، عموماً ۱۲ درصد در ماه بود. آنان دست در دست تاجران داشتند. تجار، برنج را در ابتدای فصل که زیاد بود به قیمت ارزان از دهقانان می خریدند، سپس در آخر فصل که کمبود برنج وجود داشت، به قیمت گران و بطور نسیه به خود دهقانان می فروختند. این تاجران و رباخواران عموماً چینی و یا خمرهای چینی بودند.

همانگونه که مائو گفت وقتی مناسبات اجتماعی مانع رشد ابزار تولید می شوند، این ابزار از طریق مردم زبان به سخن می گشایند. مبارزه علیه آن مناسبات اجتماعی که مردم این کشور سابقاً ثروتمند را به فقر محکوم کرده بود، آغاز شد.

طلبه های بودایی نقش بزرگی در جنگهای ضدفرانسوی در قرن نوزدهم بازی کرده بودند. در دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰، معابد بودایی به مراکز مقاومت ملی، ابتدا علیه فرانسوی ها و سپس علیه ژاپنی ها تبدیل شد. بودیسم بعنوان ایدئولوژی، یکی از پایه های اصلی نظام اجتماعی را تشکیل می داد، اما معابد بودایی تنها مراکز آموزشی و فعالیت روشنفکری بودند و تنها نهاد سراسری واقعی (بجز نهاد سلطنت) محسوب می شدند. اکثر پسران جوان چند سالی را در لباس طلبگی سپری می کردند. این بدین معنی بود که روندهای سیاسی گوناگون در معابد شکل می گرفت.

جنبش کمونیستی اولیه

در سال ۱۹۳۰ که نسیم انقلاب درجهان وزیدن گرفته بود، کمینترن (بین الملل کمونیستی) بر زمینه جنگ انقلابی در چین به هوشی مین، رهبر جنبش کمونیستی ویتنام، رهنمود تشکیل حزب کمونیست هندوچین را داد. هسته مرکزی این حزب در ویتنام بود. جنبش کمونیستی ویتنام از سایر نقاط هندوچین بسیار پیشرفته تر بود. جنبش کمونیستی در لائوس از مابقی مناطق هندوچین عقب افتاده تر بود و عقب افتاده تر باقی ماند. در ابتدا در کامبوج، تنها ویتنامی های کارگر مزارع کائوچو در شرق و چینی های بومی متعلق به طبقات متوسط شهری عضو حزب بودند. بعدها با رشد جنبش ضد استعماری دهه ۱۹۴۰ تحت رهبری بودایی ها، حزب به جلب طلبه های جوان و عضوگیری از میان آنان پرداخت. ۲۰ سال بعد بسیاری از کادرها و رهبران حزب از طلبه های بودایی سابق بودند.

جنگ جهانی دوم، این مبارزه استقلال طلبانه را دستخوش تحول ساخت. اندکی بعد، ویتنامی ها علیه فرانسوی ها دست به قیام مسلحانه زدند. در آن زمان، جنبش کمونیستی بین المللی به ویتنامی ها و چینیها رهنمود داد که در پی رهایی ملی از طریق جنگ انقلابی برنیایند. البته هیچکدام این رهنمود را قبول نکردند. پس از پیروزی انقلاب چین در ۱۹۴۹، این کشور به مهمترین منبع حمایت خارجی برای انقلاب ویتنام تبدیل شد. در همان دوره چینی ها این نقش را برای مردم کره نیز بازی کردند و به آنها در جنگشان علیه اشغالگران آمریکایی کمک کردند. تا زمانی که ویتنامی ها در سال ۱۹۵۴ فرانسوی ها را بیرون راندند، آمریکا هشتاد درصد مخارج جنگی، فرانسه در این جنگ را تامین می کرد. آمریکائی ها پیروزی در ویتنام را برای ایجاد حلقه محاصره بدور چین سوسیالیستی، حیاتی می دانستند.

به دنبال منحل شدن «حزب کمونیست هندوچین» در ۱۹۵۱، ویتنامی ها حزب کمونیست خودشان (حزب زحمتکشان ویتنام که در ۱۹۷۶ به حزب کمونیست ویتنام تغییر نام داد) را ایجاد کردند. آنها ارتش خودشان را نیز داشتند. موقعیت کمونیستهای کامبوجی بسیار متفاوت بود. مسئله تنها این نبود که انقلابیون کامبوجی نسبت به انقلابیون ویتنامی از نظر سیاسی، تشکیلاتی و نظامی کمتر پیشرفت کرده بودند. وابستگی خارجی شان به ویتنام بر این حقیقت منطبق بود که هیچ تشکیلات کمونیستی متمایزی نداشتند. کامبوجی ها به جای ایجاد حزب کمونیست، با پیروی از رهنمود ویتنامی ها یک جبهه متحد، به نام «حزب انقلابی خلق خمر»، تشکیل دادند. آنها به جای تشکیل ارتش خودشان (ارتشی که در عین حال که محور وحدتش انجام وظایف بلافصل انقلاب بود، می توانست عرصه آموزش دادن در مورد اهداف دراز مدت کمونیستی و ایدئولوژی کمونیستی باشد) صرفاً با چریکهای بودیست و ناسیونالیست «ایساراک» که بواسطه مبارزه علیه ژاپن سر بلند کرده بودند، شروع به همکاری کردند. به عبارت دیگر، کمونیستهای ویتنامی و کامبوجی، هر دو، به گونه ای به کامبوج برخورد می کردند که گویی قرار نیست در آن کشور انقلابی سازمان داده شود که جزیی از انقلاب جهانی پرولتاریایی است. آنها به کامبوج صرفاً بعنوان دنباله مبارزه در ویتنام، برخورد می کردند.

رهبری حزب زحمتکشان ویتنام برای این سیاست، یک توجیه تئوریک داشت و بسیاری از کامبوجی ها را نیز به آن جلب کرده بود. آنها شرایط را در کامبوج برای انقلاب مساعد نمی دیدند و معتقد بودند که بسیاری از دهقانان کامبوجی زمینداران کوچک می باشند و تخاصم اجتماعی به اندازه کافی در کامبوج تکوین نیافته است. آنها استدلال می کردند که جنبش کمونیستی کامبوج به این دلیل بالاجبار ضعیف است و محکوم به عقب ماندگی است و بنابراین حزب ویتنام باید نقش حزب را برایش ایفا کند. یک سند از حزب کارگران ویتنام در سال ۱۹۵۶ چنین می گوید: «حزب زحمتکشان ویتنام حق خود می داند که بر فعالیتهای احزاب برادر در کامبوج و لائوس نظارت کند.» (۸)

یک تضاد، دهه های آتی را رقم زد: از یک سو، جنبش ویتنام قوی بود و جنبش کامبوج را به پیش می راند، از سوی دیگر، ضعف جنبش کامبوج خوشایند ویتنامی ها بود و می خواستند این ضعف را نهادینه کنند. ویتنامی ها بار اصلی نبرد را علیه فرانسوی ها و آمریکایی ها بر دوش می کشیدند: آنها علیرغم اینکه این نبرد را با فداکاریهای قهرمانانه به پیش می بردند، اما در عین حال مبارزات کشورهای همجوار را تابع مبارزه خود می کردند. می توان بحث کرد که این کار به صورت تاکتیکی قابل توجیه است. (بطور مثال، تجمع نیروها در یکی از این کشورها در جهت تحقق منافع کلی انقلاب هندوچین). اما حزب زحمتکشان ویتنام این را به یک استراتژی تبدیل کرد که طبق آن انقلاب در کامبوج و لائوس بدون دخالت ویتنام امکان پذیر نمی شد.

ویتنامی ها ارتش استعماری فرانسه را در نبرد دین بین فو بطور کامل در هم شکستند. در سال ۱۹۵۴ فرانسه مجبور به مذاکره برای خروج از ویتنام شد. کنفرانس ژنو شرایط پایان دادن به جنگ هندوچین را چنین تصویب کرد: ویتنام تقسیم می شود؛ دولت انقلابی در شمال، و در جنوب وحدت دوباره ویتنام به رای عمومی گذاشته می شود. وضعیت در کامبوج پیچیده تر بود. جنبش ایساراک دارای پایه بود و نیروهای مسلح اش به هزاران نفر بالغ می شد. لیکن سیهانوک مثل همیشه دو

جانبه بازی می کرد. او در ۱۹۵۳ فرانسوی ها را قانع کرده بود که استقلال کامبوج را اعلان کنند. برای قانع کردن فرانسوی ها، سیهانوک به آنها گفته بود اگر با وی معامله نکنند کامبوج بدست کمونیستهای ویتنامی که فرانسه با آنها در جنگ بود، می افتد. او در کنفرانس ژنو موفق شد موافقتنامه ای دال بر تضمین ادامه حکومتش در قبال بی طرفی کامبوج، به دست آورد.

درسهای تلخ

سر کمونیستهای کامبوج بی کلاه ماند. آنها ملزم بودند که نیروهای مسلح شان را منحل کنند. حدود یک هزار نفر (تقریباً نیمی از فعالین انقلابی در آن زمان) به همراه نیروهای ویتنامی که در کامبوج می جنگیدند کامبوج را با کشتی به سوی ویتنام شمالی ترک کردند. آنچه که بخشاً برای ویتنام پیروزی بود، برای کامبوج شکستی سنگین بود. این تجربه تاثیرات عمیقی بر هسته رهبری آتی حزب کمونیست کامبوج بر جای نهاد. چه آنها که در سالهای جنگ در پاریس به دانشگاه می رفتند و چه امثال پل پوت که موقعی به کامبوج رسید که آرزوهایش کاملا بر باد رفته بود.

این آغاز دوره ای بود که به «دوره سیهانوک» معروف شد. طی این دوره سیهانوک به نفع پدرش از پادشاهی کناره گرفت و در مقام «شاهزاده سیهانوک» کشور را از طریق مانورهای پارلمانی، انتخابات فرمایشی و سرکوب تا هنگام سرنگونی اش در سال ۱۹۷۰ اداره کرد. این دوره دوره ای بسیار پیچیده بود و با عروج مجدد مبارزه مسلحانه ویتنامی ها در سال ۱۹۵۹ پیچیده تر شد. این جنگ متعاقب مخالفت آمریکا با برپایی انتخابات در ویتنام جنوبی (که قرارداد ژنو آن را قبول کرده بود) آغاز شد. سیهانوک ابتدا اعلام چیزی به نام «سوسیالیسم خمر» کرد. سپس آن را به «سوسیالیسم بودایی» تغییر داد. جوهر دکترینش عبارت بود از: «حفظ دیوارهایی که حافظ اصالت نژادمان، سنتهایمان و باورهای دینی مان است و استقلالمان را در برابر برخی کشورهای همسایه مصون می دارد.» هدف «سوسیالیسم» اش همانگونه که خود او توضیح داد، عبارت بود از «جلوگیری از پیروزی کمونیسم در کامبوج». (۹) او مقصودش را کاملا عیان اعلان کرد: هدف وی از کلیه سیاست داخلی و خارجی اش عبارت بود از حفظ حکومتش و تقویت کل نظامی که این حکومت مظهرش بود.

وضع کمونیستهای کامبوج تحت این شرایط از بد، بدتر شد. آنها حزبی ساختند به نام «پراچه چون» و بطور علنی در انتخابات ۱۹۵۱ شرکت کردند. تحلیلگری می نویسد: «بزرگترین دستاورد ناشی از شرکت حزب پراچه چون در انتخابات نصیب پلیس شد، نه حزب. تمام چپهایی که خود را در مبارزات انتخاباتی علنی کرده بودند، شناسایی شدند». (۱۰) این حزب اجازه موجودیت قانونی داشت و تعدادی از اعضایش بطور مخفی درون رژیم نفوذ کرده بودند. لیکن سیهانوک سیاست کشتار و سرکوب شدید کمونیستها را بویژه در مناطق روستایی به پیش برد. تا زمانی که سیهانوک جنبش اعتراضی کارگران را سرکوب نکرده بود، کمونیستها توانستند به برخی موفقیتها در زمینه سازماندهی کارگران صنعتی دست یابند. پلیس سیهانوک علناً ناشر ارگان حزب پراچه چون را در مقابل اداره نشریه به قتل رساند. رهبر این حزب که سالها پیش خیانت کرده و اطلاعات به رژیم رد می کرد، بالاخره بطور علنی به حکومت پیوست. گفته می شود که در اواخر دهه ۱۹۵۰، حدود ۹۰٪ اعضای حزب در مناطق روستایی از کف رفتند. بسیاری توسط دشمن کشته یا پراکنده شدند. مابقی هم به مرور پی کار خود رفتند. سند تاریخچه حزب کمونیست کامبوج، بخش اعظم این شکست را ناشی از روش منفعلانه غالب در حزب می داند.

حزب کمونیست کامپوچیه در سال ۱۹۶۰ تاسیس شد. در آن زمان همانند حزب زحمتکشان ویتنام خود را حزب زحمتکشان کامپوچیه نامید. این حزب تشکیلاتی زیرزمینی داشت و وجودش نیز مخفی بود. فعالیت علنی آن از طریق حزب قانونی پرچه چون به پیش می رفت. مناسبات عجیب آنها با سیهانوک کماکان ادامه داشت. سیهانوک از یکسو دو کمونیست سرشناس را وارد کابینه و یکی دیگر را وارد مجلس کرد، و از سوی دیگر صدر حزب را به قتل رساند. در سال ۱۹۶۳ یک شورش دانشجویی علیه سرکوب پلیس بوقوع پیوست. واکنش سیهانوک این بود، انتشار لیست اعضای کمیته مرکزی حزب و تهدید به ریشه کن کردن آنچه که او «خمرهای سرخ» نامید.

اوضاع خارج از کشور در آن دوره تاثیرات بسزایی بر هر دو طرف داشت. سیهانوک از قتل نگودین دیم توسط سازمان سیا ناراحت بود. نگودین دیم خود دست نشانده آمریکا بود که تاریخ مصرفش سررسیده بود. او در واکنش نسبت به این واقعه، مناسبات کامبوج با آمریکا را قطع کرد و با دولت ویتنام شمالی و «جبهه آزادی بخش ملی» در ویتنام جنوبی توافقتنامه ای به امضاء رساند مبنی بر اینکه آنها در ازای به رسمیت شناختن مرزهای کامبوج اجازه داشتند از خاک کامبوج استفاده کنند. (۱۲) در همین زمان کمونیستهای کامبوج به نوبه خود از حوادث اندونزی در ۱۹۶۵ شدیداً درس گرفتند. حزب کمونیست اندونزی که بطور علنی و قانونی فعالیت می کرد، امیدوار بود بتواند بدون مبارزه مسلحانه، از طریق همکاری با رژیم ملی گرای سوکارنو به رهایی ملی دست یابد. ولی در عوض، هم رژیم سوکارنو و هم حزب کمونیست توسط کودتای دست راستی آمریکایی قلع و قمع شده و تعداد بی شماری از مردم قتل عام شدند.

پل پوت صدر حزب می شود

کنگره دوم حزب زحمتکشان کامپوچیه در ۱۹۶۶ نقطه عطفی بود. نام این حزب به «حزب کمونیست کامبوج» تغییر یافت و پول پوت صدر حزب شد. اکثریت رهبری و بخش اعظم اعضا و کادرهایش (که بسیاری از آموزگاران و دانش آموزان را شامل می شد) به مناطق روستایی رفتند. مرکز ثقل مبارزه حزب ابتدا به مرزهای شرقی (که در آنجا تماس و همکاری با کمونیستهای ویتنامی مجدداً برقرار گردید.) رسید. سپس به تپه های دورافتاده ایالت «راتاناگاری» منتقل شد. برای تدارک مبارزه مسلحانه، حزب در مناطق روستایی دست به ایجاد یک تشکیلات زیرزمینی زد. خلقهای قبایل کوهستانی که سالها تحت حکومت مرکزی رنج برده بودند به حمایت از آن برخاستند. این اقدامات، حزب کمونیست کامبوج را رفته رفته از حزب زحمتکشان ویتنام دور می کرد؛ حزب زحمتکشان ویتنام معتقد بود که هنوز موقعیت انقلابی در کامبوج وجود ندارد و بنابراین باید از اقداماتی که همکاری سیهانوک را به خطر اندازد پرهیز کرد. (۱۳) طنز قضیه در این است که اوضاع کامبوج به شدت تحت تاثیر جنگ بود و این به نوبه خود تضادهای داخلی جامعه کامبوج را تا سرحد از هم گسستن شدت می بخشید.

چین از طریق بنادر کامبوج به ویتنام تسلیحات می فرستاد. سیهانوک در این وسط چند درصدی کمیسیون می

گرفت. به همین ترتیب، بخش بزرگی از محصول برنج کامبوج به «جبهه رهایی بخش ملی» در ویتنام جنوبی فروخته می شد. دولت کامبوج برای اینکه در این معامله سهیم شود، یک طرح مالیاتی به نام «جمع آوری» وضع کرد. سربازها به روستاها می رفتند و دهقانان را مجبور می کردند محصول برنج خود را به قیمت ارزانتر از بازار به دولت بفروشند. در ساملوآت که نزدیک «باتامبانگ» است، دهقانان شورش کرده و به پاسگاههای نظامی حمله بردند. حزب کمونیست کامبوج با وجود آنکه در سوی دیگر کشور فعالیت می کرد، از این شورشها حمایت کرد.

پل پوت این اوضاع را بعداً چنین توضیح داد: «اوضاع انقلابی در حال اوج گیری بود که در سال ۱۹۶۷ در ساملوآت خیزش مسلحانه رخ داد.... این جنبش خودجوش مردم بود. کمیته مرکزی حزب هنوز تصمیم به برپایی خیزش مسلحانه عمومی در سراسر کشور نگرفته بود.» (۱۴)

در حقیقت حزب هنوز بطور رسمی آن خط التقاطی را که از یک دهه پیش بر آن غلبه داشت، تغییر نداده بود. این خط التقاطی «ترکیب مبارزه سیاسی و مبارزه مسلحانه» نامیده می شد. مشخص هم نبود که در حزب تا چه اندازه حول گسست کامل از پراتیک گذشته اتفاق نظر بود. (گزارش شده که حزب در منطقه شرقی بطور خاص، بر سر این گسست مردد بود.) اما تکوین اوضاع حکم خود را بر حزب تحمیل کرد: «این حقیقت محض است که حزب ما هنوز مبارزه مسلحانه را تایید نکرده بود، اما در شرایطی که دشمن جنگ داخلی گسترده ای را آغاز کرده بود، حزب می بایست بطور مسلحانه به پاسخگویی برخیزد».

سیهانوک هواپیماهایی که چینی ها برای جنگ مقاومت علیه آمریکا به او داده بودند را برای بمباران روستاهای کامبوج بکار گرفت. او علناً دستور داد که شورشیان دستگیر شده را بلادرنگ و درجا اعدام کنند. او تهدید می کرد که شورشیان را کباب کرده و خوراک کرکسها می کند. او دستور داده بود که از به قتل رساندن زندانیان فیلم برداری کرده و در سینماهای شهر نمایش دهند. نیروهای او برای زهر چشم گرفتن در مناطق روستایی، کله های خردشده شورشیان را بر نیزه های چوبین می کردنداین شورش از ماه آوریل تا ماه مه ادامه یافت.

حزب از این زمان، تدارک خیزش مسلحانه سراسری را با تمام قوا آغاز کرد و در ژانویه ۱۹۶۸ نخستین حمله اش را عملی کرد. انقلابیون در این زمان از سلاحهای مدرن چندانی برخوردار نبودند. رهبری حزب هنوز می بایست خود را از زیر ضربه نیروهای سیهانوک خارج کند. ولی به هر حال جنگ داخلی آغاز شده بود.

ویتنامی ها از این تحول چندان خرسند نبودند، اما به همکاریشان با ح ک ک ادامه دادند. «جبهه رهایی بخش ملی» در ویتنام جنوبی درگیر تدارک حمله «تت» در فوریه ۱۹۶۸ بود. این حمله، یک قمار سرنوشت ساز در رابطه با استراتژی قیام شهری بود. شکست این قیام نشانه پایان اتکاء گسترده بر استراتژی و تاکتیکهای جنگ درازمدت خلق در ویتنام، و آغاز یک جنگ متعارفی با هدف رسیدن به توافق از طریق مذاکره بود.

اما باز هم از طنز روزگار، سیهانوک و ح ک ک و ویتنامی ها می رفتند تا برخلاف میلشان یکبار دیگر وارد یک ائتلاف سه گانه شوند.

«جنگ سری» آمریکا در کامبوج

در ماه مارس ۱۹۶۹ آمریکا کارزار «سری» بمباران کامبوج را آغاز کرد. سیهانوک که دستپاچه شده بود، ژاکلین کندی (بیوه جان کندی) را برای دیدار از کامبوج دعوت کرد تا رابطه خود را با آمریکا دوباره جوش دهد. اما دیگر دیر شده بود. در ماه مارس ۱۹۷۰، ژنرال «لون نول» نخست وزیر سیهانوک، که از ابتدا عامل سیهانوک در سرکوب کمونیستها بود، او را در یک کودتای آمریکایی از حکومت ساقط کرد. آمریکا در پایان ماه آوریل کامبوج را اشغال کرد. حدود سی هزار سرباز آمریکایی و چهل هزار سرباز دولت دست نشانده آمریکا در ویتنام جنوبی مدت دو ماه شرق کامبوج را زیر و رو کردند. هدف اعلان شده آنها، ریشه کن کردن نیروهای «جبهه رهایی بخش ویتنام» بود. «جبهه رهایی بخش ویتنام» برای پرهیز از وارد شدن به یک نبرد تعیین کننده، مرکز ثقل خود را به طرف غرب منتقل کرد. سیهانوک ابتدا به پاریس و سپس به پکن گریخت. چین به او گفت در صورت جنگیدن با آمریکا از او حمایت می کند. سیهانوک چند روز بعد درمقام ریاست «جبهه متحد ملی کامپوچیه» (که علائم اختصاری نام فرانسوی آن فونک است) فراخوان مبارزه مسلحانه داد. خمرهای سرخ هسته مرکزی این جبهه را تشکیل می دادند. او همچنین خواستار برگزاری کنفرانس برای متحد کردن خلقهای هندوچین علیه امپریالیسم آمریکا شد. سیهانوک به ریاست دولت تبعیدی این جبهه «حکومت سلطنتی اتحاد ملی» گمارده شد. اما برنامه جبهه اشاره ای به نقش سیهانوک در فردای به قدرت رسیدن این جبهه نداشت.

حزب کمونیست کامبوج در آن زمان پنجاه هزار میلیشیای بومی و یک ارتش پنج هزار نفری داشت. این تعداد یک سال بعد دو برابر شد. همکاری نظامی نزدیک میان نیروهای رهایی بخش دو کشور ایجاد شد. یک زن ژورنالیست آمریکایی که در آن زمان در پنوم پن بسر می برد چنین می نویسد: «آنها از نظر تجهیزات بسیار در مضیقه بودند. آنها به یک اندازه بر تسلیحات مصادره شده از نیروهای آمریکایی و دریافت تسلیحات از چینی ها و ویتنامی ها متکی بودند.» او چنین ادامه می دهد: «اما زمان، بهترین کمکی بود که ویتنامی ها در اختیارشان گذاشتند که از آن به بهترین نحو استفاده کردند».

پر واضح است که این روند دو جنبه داشت. حزب کمونیست کامبوج می بایست گام به گام نیروهای مسلحش را تقویت کند و برای این کار به جز حمایت مردم کامبوج نقطه اتکایی نداشت. بنا به عقیده کلیه ناظران جدی، حمایت مردم کامبوج بسیار گسترده، عمیق و قوی بود. دلیل اثباتی آنهم، گسترش مستمر ارتش انقلابی بود که در ۱۹۷۳ به چهل هزار نفر رسید. حتی خرید مقدار زیادی تسلیحات از مقامات و افسران فاسد رژیم لون نول برای حزب امکان پذیر بود زیرا در میان کارگران مزارع کائوچو پایه داشت. این کارگران محصول کائوچو را در اختیار حزب می گذاشتند تا با فروش آن هزینه خرید اسلحه را تامین کند. اما از سوی دیگر، تا پایان سال ۱۹۷۲ بار عمده جنگ علیه رژیم لون نول را ویتنامی ها بر دوش داشتندو نیشهای زهرآگین این مرتجع را کشیده بودند. مهمتر از آن، امپریالیسم آمریکا را در ویتنام به زانو درآورده بودند. در غیر این صورت رهایی کامبوج در آن زمان ممکن نبود.

ویتنامی ها در ۱۹۷۳ آمریکایی ها را مجبور به انجام مذاکره در پاریس کردند و از حزب کمونیست کامبوج نیز خواستند که در این مذاکرات شرکت کند. ویتنامی ها در این مذاکرات خواستار خروج نیروهای آمریکایی و توقف بمبارانها شدند که در روی کاغذ بدانها

دست یافتند. آمریکا که حاضر به قبول شکست نبود، جنگ را تا دو سال دیگر ادامه داد. اما دیگر حاضر به دست زدن به هر ریسکی برای کسب پیروزی نبود. در چارچوب کلی جنگ آمریکا در هندوچین این دوره، مقطع تعیین کننده ای بود. کامبوجی ها بنابر اهداف جنگی بلافصل خودشان، هیچ دلیلی برای قبول آتش بس نمی دیدند زیرا آنها در سراسر کشور منهای پنوم پن، قدرت داشتند و به نظر می رسید که پنوم پن نیز بزودی در دامنشان بیفتد. ژنرال لون نول که به این واقعیت واقف بود، مصرانه خواهان آتش بس بود و اعلام کرد که حتی اگر ح ک ک در مذاکرات پاریس شرکت نکند، او آماده است بطور یک جانبه اعلام آتش بس کند. حزب کمونیست کامبوج هم با وقوف به این حقیقت هر دو پیشنهاد فوق را رد کرد.

به همان میزان که اهداف بلافصل دو نیروی رهایی بخش هندوچین (ویتنامی ها و کامبوجی ها) در زمان مذاکرات پاریس متفاوت بود، نتایج بلافصل وقایع در آن زمان نیز متفاوت بود. کامبوجی ها از خروج آمریکایی ها از ویتنام نه تنها سودی نبردند، بلکه بالعکس، زیان دیدند. طبق توافقنامه پاریس، آمریکا دیگر نمی توانست ویتنام را بمباران کند. آمریکا چنین تصور می کرد که حمایت گسترده از رژیم دست نشانده اش در ویتنام جنوبی می تواند این رژیم ارتجاعی را برای «مدت نسبتاً کافی» روی پا نگه دارد. اما آنها از پیروزی قریب الوقوع خمرهای سرخ نگران بودند. «ویلیام کولبی» رئیس سازمان سیا در آن زمان، بمباران کامبوج را «آخرین آس» آمریکا می دید.(۱۷)

بخش اعظم کامبوج بعنوان «منطقه بمباران» اعلام شد.(۱۸) مذاکرات پاریس درماه ژانویه انجام شد. هواپیماهای آمریکایی در ماه فوریه دوباره در آسمان کامبوج به پرواز درآمدند. طی مدت ۱۴۰ روز کامبوج هر روز بمباران شد و دویست و پنجاه هزار تن بمب روی آن ریخته شد. این میزان سه برابر مقدار بمبی است که در آخرین کارزار بمباران همه جانبه ژاپن طی جنگ جهانی دوم (که نهایتاً به تخریب اتمی هیروشیما و ناکازاکی انجامید) روی این کشور ریخته شد. هدف کارزار بمباران کامبوج عبارت بود از ایجاد یک دیوار آتش به گرد پنوم پن. این کارزار موفق شد رژیم لون نول را مدت دو سال دیگر روی پا نگه دارد.

مناسبات دو حزب کمونیست هندوچین، که در بهترین زمانها نیز چندان با هم جور نبودند، در این شرایط رو به اضمحلال نهاد. بنابر گزارشات حزب کمونیست کامبوج، ویتنامی ها به آنها پیشنهاد ایجاد واحدها و فرماندهی نظامی مشترک دادند، اما کامبوجی ها ترجیح دادند استقلال خود را حفظ کنند. (۱۹) ویتنامی ها که در پی ایجاد نیروی هم خط خود در کامبوج و بالا بردن سطح و عمق نفوذ خود در میان حزب کمونیست کامبوج بودند، از اوایل دهه هفتاد (پس از اشغال کامبوج توسط آمریکا و ایجاد «جبهه متحد ملی کامپوچیه») ویتنامیها شروع به بازگرداندن کامبوجی های تبعیدی که بمدت ۱۵ سال در شمال ویتنام بسر برده بودند، کردند. بسیاری از این کادرهای کامبوجی در ویتنام در عرصه های مختلف منجمله عرصه سیاسی از سوی ویتنامی ها آموزش دیده بودند. آنها در ابتدا مورد استقبال قرار گرفته و جذب واحدهای حزب کمونیست کامبوج شدند. اما چند سال بعد تقریباً همه آنها از حزب اخراج گشته و بسیاری از آنها اعدام شدند. یکی از اسناد سال ۱۹۷۶ حزب کمونیست کامبوج در این زمینه می نویسد: «گروه رزمندگان سابق که در هانوی تعلیم یافته بودند، کاملا ویتنامی شده و چیزی از خمر در آنها نمانده بود. آنها خدمتگزاران حلقه به گوش ویتنامی ها شده بودند.» (۲۰) این تضاد تلخ درون خود حزب کمونیست کامبوج نیز تظاهر یافت. نیروهای فرماندهی حزب کمونیست کامبوج در منطقه جنوب غربی، نیروهای این حزب در منطقه شرقی (همجوار ویتنام) را افرادی با «جسم خمر و مغز ویتنامی» می خواندند. جنگ لفظی میان آنها به جنگ واقعی کشیده شد. از قول رهبری حزب در منطقه جنوب غربی چنین نقل شده است که کامبوجی ها دو نوع دشمن دارند: «حاد و غیر حاد. ویتنامی ها هنوز مانند رژیم آمریکایی لون نول دشمن حاد ما نیستند. اما ویتنام دشمن شماره دو ما است». از ویتنام بعنوان «دشمن موروثی» نیز یاد می شد.(۲۱)

جنگ برنج

اگر حزب کمونیست کامبوج جز حمایت توده ای حامی دیگری نداشت، اما رژیم کامبوج تنها به اتکای هواپیماهای ۵۲ آمریکایی سرپا ایستاده بود. حتی مشاوران آمریکایی این رژیم نیز آن را یک فاجعه می دانستند. این رژیم بسیار فاسد و بی کفایت بود. تقریباً نیمی از سربازان ثبت نام شده در پادگانهای این کشور وجود خارجی نداشتند. درجه داران ارتش دریافتی ماهانه این سربازان را به جیب می زدند. تعداد درجه داران و افسران ارتش این کشور به نسبت تعداد سربازان از همه کشورهای جهان بالاتر بود. حزب کمونیست کامبوج برای مقابله با بمبارانهای شدید و گسترده آمریکا از همان تاکتیک موثر ویتنامی ها استفاده کرده و تا حداکثر امکان جنگجویان مسلح اش به نیروهای مسلح حکومت نزدیک می کرد. بسیاری از تلفات این بمبارانها را مردم غیر نظامی تشکیل می دادند. بعلاوه، بمبهای ناپالم و بقایای بمبهای فرو ریخته شده، بخشهای عظیمی از مناطق روستایی را تبدیل به برهوت کرده بود. و هر جوانی که سالم مانده بود، مجبور بود به یکی از طرفین جنگ بپیوندد. مسئله تغذیه مردم و نیروهای نظامی برای هر دو طرف روز به روز جدی تر می شد. «شورش برنج» شهر پنوم پن را که مملو از جنگ زدگان بود، تکان داد. آمریکا مجبور شد مقدار زیادی برنج وارد کامبوج کند. بقایای رژیم لون نول آنقدر به این واردات برنج وابسته شده بود که سفارت آمریکا میزان موجودی برنج در کامبوج را بطور هفتگی به واشنگتن گزارش می داد.

علیرغم بمبارانها، وضع تولید برنج در برخی مناطق آزاد شده بهتر شد. اما نیازها بسیار بیش از این بود. در آن زمان دیگر زمینهای زمینداران و سایر حامیان رژیم مصادره شده و میان خانواده های بی زمین به صورت فردی تقسیم شده بود. دهقانان با اشتیاق فراوان گروههای همکاری متقابل ایجاد کرده و به کشت و زرع زمینهای یکدیگر کمک می کردند. نیمی از جمعیت کشور در مناطق آزاد شده بسر می برد. این مناطق توسط تشکیلات توده های نظیر «انجمن دهقانان» و همچنین «انجمن راهبان وطن پرست» اداره می شدند. (موجودیت سازمان «ائتلاف جوانان کمونیست» که حزب نیروهای خود را از آن طریق جذب می کرد، نظیر موجودیت خود ح ک ک هنوز مخفی بود.) وام دهی در ازای محصول برنج ملغی اعلام شد اما تاجران کماکان به تجارت خود ادامه دادند. دهقانان دیگر از دست فساد، تجاوز، دزدی، مستی و قمار رها شده بودند. دهقانان در برخی مناطق به صورت داوطلبانه دست به ایجاد کئوپراتیوهایی دربرگیرنده ده تا سی خانوار زده و سطح زندگی خود را ارتقاء داده بودند.

«آنگکار» در ماه مه ۱۹۷۳ آنچه را که «انقلاب دمکراتیک» می خواند براه ا نداخت. اکنون این کئوپراتیوها می بایست به «سطح عالیتر» ارتقاء یافته و سراسری می شدند. واژه کئوپراتیو در اینجا فریبنده است چرا که مالکیت خصوصی اساساً ملغی نشده بود، وضعیت شهرها در مناطق آزاد شده نیز همین گونه بود.

نشریه درونی ح ک ک به نام «پرچم انقلابی» بعداً این اوضاع را بدین نحو توضیح داد: «از یکسو برخی پیشرفتها حاصل شده بود، و از سوی دیگر جامعه کماکان کهنه بود... زیرا آنها که صاحب زمین بودند مالکیت خصوصی خود بر زمین را حفظ کرده بودند. مضافاً کارگران و دهقانان سابقاً بی زمین از دولت (انقلابی) زمین دریافت کرده بودند. بنابراین، زمین بطور کل در مالکیت خصوصی باقی مانده بود.» در شهر «کراتی» در شمال شرقی (بخشی از مناطق آزادشده تحت نفوذ ح ک ک) «دولت ما حول محور آنها (سرمایه داران کمپرادور) می چرخید... تمام نشانه های جامعه کهن در شهر کراتی دیده می شد. موتور سیکلتهای هوندا مثل سابق در خیابان ها جولان می دادند. ولی چریکهای خسته و کوفته ما در میان گرد و غبار و گل و لای پیاده می رفتند. این نشان می داد که آنها (کمپرادورها) کماکان اربابان جامعه بودند.... ما اگر اوضاع را به همان روال پیش می بردیم، به هیچ جا نمی رسیدیم». (۲۲)

شهر کراتی بطور کامل تخلیه گشت و به شهر ارواح تبدیل شد. پول، اعتبار و تجارت در مناطق روستایی لغو شدند. برنج و سایر محصولات اولیه مستقیماً توسط دولت نوین جمع آوری شد. مالکیت خصوصی بر زمین، بر وسایل زراعی، بر وسائط نقلیه و غیره ملغی شد.

این سند حزب ح ک ک در ادامه اعتراف می کند که مصادره کامل مالکیت خصوصی در جریان یک جنگ رهایی بخش ملی، هنگامی که وظیفه عبارت است از متحد کردن حداکثر نیروها علیه امپریالیستها و رژیم دست نشانده شان (منجمله متحد کردن بورژوازی ملی و سرمایه داران و زمینداران بزرگ و میهن پرست که بند نافشان به جامعه کهن بسته است ولی گاهی می توانند علیه دشمن عمده جذب وحدت عمل شوند، مثلا خود سیهانوک) امر بی سابقه ای است. بعلاوه این سیاست به مالکیت خصوصی در کلیه سطوح به یکسان برخورد می کرد - چه املاک زمینداران فئودال و صاحبان مزارع (که آماج انقلاب هستند)، و چه زمین دهقانان - و این در حالیست که دهقان تنها با مصادره زمین می تواند به رهایی دست یابد. پس بدین ترتیب، غرض از این اقدامات چه بود؟

پل پوت بعداً قصد حزب از انجام این اقدامات را چنین تشریح کرد: «زمینداران و تاجران کل محصول برنج را جمع آوری کرده و به رژیم لون نول و ویتنامی ها می فروختند. اقشار فقیر بدون برنج می ماندند... ارتش انقلابی کامپوچیه که در جبهه می جنگیدند نیز بدون آذوقه و برنج می ماند و تنها با سوپ برنج تغذیه می کرد... بدین دلیل بود که کمیته مرکزی حزب تا در ۱۹۷۳ تصمیم گرفت در مناطق آزاد شده کئوپراتیوهایی در سطوح دانی و عالی ایجاد کند.» (۲۳) یکی دیگر از رهبران حزب ح ک ک این تصمیم حزب در ۱۹۷۳ را چنین بی تعارف توضیح داد: «ویتنامی ها بزرگترین مشکل ما بودند. آنها برنج ما را می خریدند. ما تصمیم گرفتیم پول را ملغی کنیم. چون اگر مردم به پول احتیاج نمی داشتند، و اگر به شکل کئوپراتیوی زندگی می کردند و دولت همه چیزشان را تامین می کرد، دیگر به ویتنامی ها برنج نمی فروختند.» (۲۴)

این اقدامات در روزهای سخت جنگ و در گرماگرم یک خیزش انقلابی اتخاذ شدند. ظاهراً این اقدامات در همه مناطق آزادشده و همزمان به اجرا درنیامدند. در برخی نقاط فقط در روستاهای پیشرفته بکار بسته شدند، در نقاط دیگر برای همه اجباری بود. اینها اقداماتی صرفاً تاکتیکی نبودند بلکه پیش درآمد قدرت گیری ح ک ک بودند. در واقع خصلت عمده ح ک ک و مسائل سیاسی و ایدئولوژیک برخاسته از حاکمیت آن از همین زمان خودنمایی می کند و شکل ویژه در هم آمیزی آنها ظهور می یابد.

ناسیونالیسم و رویزیونیسم

به چهار نکته ای که در اول مقاله ذکر شدند بازگردیم:

نخست، برخورد حزب ح ک ک به مسئله ویتنام: نگرش تحقیر آمیز ویتنامی ها نسبت به انقلاب در کامبوج و تلاش آنها برای تابع کردن آن به منافع ملی خود، در حال تبدیل شدن به فاکتور عمده ای در شکل گیری انقلاب کامبوج بود. نمی توان بر این عامل خارجی در چگونگی شکل گیری انقلاب کامبوج بیش از اندازه تاکید نمود، چرا که این عامل خارجی تعیین کننده واکنش انقلابیون کامبوج نبود.

باید توجه داشت که ارتباطات و تداخل نظامی این دو مبارزه رهایی بخش ملی این امکان را برای ویتنامی ها فراهم آورد که بر روند مبارزه در کامبوج تاثیر بگذارند. بی شک عکس آن نیز ممکن بود. اگر خط غلط حزب زحمتکشان ویتنام مشکل بزرگی برای کامبوج بود، نتایجش برای خود مردم ویتنام حتی اسفبارتر از این بود. (۲۵) ویتنام برای انقلاب کامبوج یک مشکل بزرگ بود. اما مزیت بزرگی نیز بود. آمریکا در ویتنام شکست خورده بود. مردم این کشور از هست و نیست خود برای مبارزه ضدامپریالیستی مایه گذاشته بودند. این واقعیت که بسیاری کامبوجیها در ویتنام زندگی می کردند و بالعکس، بالقوه این امکان را برای یک خط انقلابی درکامبوج فراهم می آورد که بتواند برکل منطقه تاثیر بگذارد. اما ح ک ک قادر به دیدن این نبود. آنها صرفاً جنبه منفی قضیه را می دیدند. دیدگاه آنها از منافع ملی کامبوج (آنهم درک خودشان از منافع ملی کامبوج) فراتر نمی رفت، درست همانطور که رویزیونیستهای ویتنامی نمی دانستند چرا باید نگران انقلاب کامبوج باشند. ویتنامی ها گرایش به آن داشتند که مبارزات مردم هندوچین را به انقلاب در ویتنام و حمایت دو کشور دیگر از آن، تقلیل دهند. در مقابل چنین خطی، ح ک ک نیز قادر نبود ضرورت و امکان اشاعه یک انقلاب انترناسیونالیستی پرولتری تمام عیار در سراسر منطقه هندوچین، در اتحاد با خلقهای جهان (منجمله چین مائوتیستی که در آن اوضاع عامل بسیار مهمی بود) را درک کنند.

دوم، این مطلب ما را به این سوال می رساند که آنها بواقع در پی چگونه انقلابی بودند؟ این به تدریج طی چند سالی که ح ک ک قدرت سیاسی سراسری را در دست داشت، روشن شد (که در بخش بعد بدان خواهیم پرداخت). اما حتی پیش از به قدرت رسیدن نیز در سال ۱۹۷۳ اقداماتی صورت گرفت که خط ح ک ک را مشخص می کرد. خط ح ک ک پریدن از روی مرحله انقلاب دمکراتیک ملی و حتی سوسیالیسم بود. این خط پس از کسب قدرت سراسری، شکل شگفت انگیزی به خود گرفت. آماج انقلاب عوض شد: به جای متمرکز کردن

آتش انقلاب بر آمریکا و رژیم لون نول، مالکیت خصوصی بطور کل بعنوان دشمن اعلام شد. آنهم در کشوری که هرکس بالاخره مالک چیزی بود. از نظر آنها بزرگترین اهانت این بود که برخی جوانان طبقه متوسط «موتور سیکلت سوار می شدند ولی رزمندگان خمرهای سرخ در گل و لای پیاده راه می رفتند.» (توجه کنید که از نظر نشریه «پرچم انقلابی» این واقعیت که دهقانان سابقاً بی زمین اکنون صاحب زمین بودند، عامل افزایش شور و شوق آنها به پیشروی انقلاب نبود بلکه زمینهایشان می بایست مصادره می شد.) عجز ح ک ک در درک امکان متحد کردن خلقهای هندوچین بر مبنایی انقلابی یک روی سکه بود. روی دیگر سکه عجز این حزب در درک اهمیت متحد کردن اکثریت مردم کامبوج برای پیشبرد انقلاب بود.

سوم، یک شگفتی اسفبار دیگر، روش برخورد ح ک ک به تضادهای درون حزب بود. (بویژه برخورد ناعادلانه به کادرهای بازگشته از ویتنام). همانگونه که دیدیم، مبارزه علیه نفوذ «ویتنام» در ح ک ک در اصل مبارزه میان دو خط درون خود حزب کمونیست کامبوج بود. این تلاشی بود در جهت یافتن یک خط انقلابی در تقابل با خط غیر انقلابی غالب بر حزب. اما از آنجا که به این مبارزه نیز با عینک ناسیونالیستی نگریسته می شد، به غلط بعنوان مبارزه ای علیه دشمن خارجی (ویتنام و «افکار ویتنامی») تلقی شد. این جمعبندی غلط به یک مانع عظیم بر سر راه رشد حزب تبدیل شد و جهتگیری های انقلابی را تضعیف کرد. برخورد صریح سیاسی به این مسائل می توانست درک از وحدت درون حزبی را ارتقاء داده و این وحدت را تحکیم بخشد. اما از آنجا که چنین برخوردی به قضیه صورت نگرفت، باعث تضعیف حزب شد. به جای آموختن از این اشتباه، این شیوه برخورد غلط نهادینه شد.

چهارم، ح ک ک می بایست به نقد خط سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی حزب زحمتکشان ویتنام (که هیچگاه محکم نبود و هرچه بیشتر جذب مدار سیاسی - ایدئولوژیکی شوروی می شد) دست می زد. چنین نقدی برای پرتو افکندن بر راه رهایی و سوسیالیسم در کامبوج و متحد و منسجم ساختن حزب ضروری بود. این نقد به همین میزان نیز در لائوس و ویتنام ضروری بود. این یک جنبه از «تجربه خارجی» بود که ح ک ک تنها به بهای از دست دادن موقعیت و توانایی اش در رهبری هرگونه انقلابی می توانست نادیده بگیرد. مسئله دیگر، پلمیکهای مائو علیه رویزیونیسم مدرن تحت رهبری شوروی، و جمعبندیش از تجربه تاریخی جنبش کمونیستی بین المللی، و خط و تجربه انقلاب فرهنگی در چین بود. اما آنها به جای اینکه ایدئولوژی و منافع پرولتاریای بین المللی را نقطه عزیمت خود قرار دهند، بر مبنایی ناسیونالیستی نسبت به شوونیسم ویتنامی ها واکنش نشان دادند، و تضاد را غیر قابل حل کردند. علیرغم رهبری بسیار واقعی و شناخته شده ح ک ک بر خلق کامبوج و نقش ارزشمند و قهرمانانه اش در مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا (که خدمت مهمی به انقلاب پرولتری بین المللی بود)، این حزب پا به پای تکوین و تحکیم خطش طی جنگ، بیش از پیش به بن بست کشانده می شد.

بخش سوم: به هدر دادن پیروزی

رهایی

پنوم پن در ۱۵ آوریل ۱۹۷۵ آزاد شد. تهاجم نهایی از نخستین روز سال آغاز شده بود. نیروهای انقلابی، شاهراه شماره یک که پنوم پن را به سایگون وصل می کرد بستند. آنها مینهای آبی را که از چینی ها گرفته بودند، در عرض دلتای مکونگ به سیم می بستند و هنگام عبور کشتی ها از آب بیرون می کشیدند و آنها را از کار می انداختند. بدین ترتیب، این راه آبی نیز بسته شد. آنها با استفاده از خمپاره اندازهای سنگین (که ویتنامی ها از آمریکایی ها مصادره کرده و به آنها داده بودند) فرودگاه پایتخت را گلوله باران کردند. بدین ترتیب فرودگاه را که تنها راه ارتباطی رژیم لون نول با آمریکایی ها بود از کار انداختند. آمریکا در هراس از آنچه سفیرش در کامبوج «راه حل کنترل نشده» خوانده بود، لون نول را به تبعید فرستاد و سعی کرد با سیهانوک بر سر گسستن وحدتش با ح ک ک به توافق برسد. (۲۶) سیهانوک این پیشنهاد را رد کرد، شاید بخاطر اینکه خیلی دیر شده بود. ارتش ارتجاعی منفور (که روستاها، شهرها و سکنه شان را مورد تجاوز و تعدی و غارت قرار داده بود) درهم شکسته شد و همزمان نیروهای مسلح ح ک ک حلقه محاصره خود به دور شهرها را تنگتر کرد. شصت هزار نفر، منجمله چندین گردان زنان، به همراه دهقانان میلیشیای محلی در ارتش انقلابی می جنگید. ارتش لون نول چند برابر این بود. اما ارتش تحت رهبری ح ک ک به خاطر عادلانه بودن مبارزه اش به نیرویی شکست ناپذیر تبدیل شده بود.

آمریکا و رژیم دست نشانده اش تمام این مدت تلاش کرده بودند چنین وانمود کنند که می خواهند کامبوج را از جنگ تجاوز ویتنامی ها نجات دهند و جنگ کامبوج را برای همین براه انداخته اند. اما اکنون برای نخستین بار در تاریخ نوین این کشور، کامبوج بطور کامل در دست کامبوجیها بود. حتی یک مقام وزارت خارجه آمریکا در پنوم پن در آن زمان معترف است که: «مردم در روز ۱۷ آوریل ۱۹۷۵ در بخش جمهوری (رژیم لون نول) با شور و شوق از تسلیم استقبال کردند.» (۲۷)

با وجود این باید گفت که دو کامبوج متفاوت یا دو بخش متفاوت در کامبوج که رشد و توسعه ای متفاوت داشتند، باهم رودررو شدند. پنوم پن تحت مالکیت فرانسوی ها (و حتی پیش از آن) و سپس در سالهای رونق اقتصادی دوران سیهانوک مثل بسیاری پایتختهای جهان سوم تبدیل به شهری مجزا از مابقی کشور شده بود. اقتصادش وابسته به سرمایه خارجی و صادرات برنج، کائوچو و چند قلم کالای تولیدی دیگر بود. نقش اصلی اش عبارت بود از انبار و محل توزیع اجناس خارجی در طول بخش اعظم قرن بیستم، اکثریت جمعیتش را غیر خمرهای متولد کامبوج، بویژه چینی ها و ویتنامی ها، تشکیل می دادند. پس از کسب استقلال از فرانسه، سیهانوک در دورانی که حال و هوای «مدرنیزه کردن» در سر داشت، دستور داده بود که پابرهنه راه رفتن و پوشیدن لباسهای سنتی روستایی در شهر ممنوع گردد. یک میلیون پناهنده که طی بمبارانهای آمریکا از مناطق روستایی به پنوم پن هجوم آورده بودند (و جمعیت شهر را دو برابر، یعنی دو میلیون نفر کرده بودند) چهره شهر را تغییر دادند. اما در عین حال، این شهر بازهم بیش از پیش از مناطق روستایی بریده شد. در حالیکه میلیونها دهقان سالها در انقلاب شرکت داشتند، اهالی پنوم پن بطور اخص از قبل جنگ ارتجاعی و یا از طریق اعانات همسر سفیر آمریکا (که شوهرش در حال پیشبرد کارزارهای نابودی کامبوج بود) تغذیه می شدند.

پنوم پن وقتی به دست نیروهای رهایی بخش افتاد چندان تحفه ای نبود.

چندان خبری از تسلیحات در زرادخانه ها نبود، هیچ هواپیمای جنگنده، یا تانک یا تسلیحات سنگین هم وجود نداشت. مواد خام، ابزار یدکی یافت نمی شد و بدلیل فقدان سوخت تقریباً الکتریسیته هم نبود. بخش اعظم شهر بدون آب بود. هیچ دارو و یا وسایل بیمارستانی وجود نداشت. و مهمتر از همه اینها، آذوقه و مواد خوراکی هم پیدا نمی شد. ذخایر برنج شهر کفاف یک هفته را می داد.

کل کشور هم وضعیتی چندان متفاوت از این نداشت. رژیم لون نول از مرگ نیم میلیون نفر از کسانی که تحت حاکمیتش قرار داشتند گزارش داد. و گفته می شود ششصد هزار نفر در مناطق آزاد شده کشته شده بودند. آنهم در کشوری که بیشتر از هفت یا هشت میلیون نفر جمعیت نداشت. صدها هزار از بازماندگان جنگ به شدت ناقص و معلول شده بودند. آخرین گروه امداد آمریکایی گزارش داده که کامبوج «طی کمتر از پنج سال از یک صادر کننده بزرگ برنج به یک وارد کننده بزرگ برنج تبدیل شد، و در آوریل ۱۹۷۵ در معرض خطر قحطی قرار گرفت.» (۲۸) حداقل نیمی از شالیزارهای برنج توسط بمب شخم خورده و یا بدون کشتکاری رها شده بودند. تهاجمات نظامی و بمبارانهای هوایی آمریکا اغلب گاوهای شخم زن و سایر حیوانات اهلی را از بین برده بود. تقریباً نیمی از جمعیت کشور از خانه و کاشانه شان رانده شده بودند. جاده های شوسه و راه آهنهای کشور داغان شده بودند. رودخانه ها به گاراژ اسقاطی کشتی های غرق شده تبدیل شده بودند.

تحت چنین شرایطی بود که نیروهای رهایی بخش به محض ورود به پنوم پن و شهرهای بزرگ، آنها را از سکنه خالی کردند. در عین حال، مطمئن نبودند که آمریکایی ها بمبارانهای هوایی خود را از سر خواهند گرفت یا نه. جنگ در ویتنام کماکان ادامه داشت. چند هفته بعد (۱۲ ماه مه) آمریکا حادثه «مایاگوئز» را آفرید. (توقیف یک کشتی باری آمریکایی که حاوی محموله تسلیحات نظامی در آبهای کامبوج بود، دستاویز حمله آمریکا قرار گرفت که طی آن اغلب تسلیحات ناوی کامبوج و تنها پالایشگاه نفت این کشور در «کامپونگ سانگ» را از بین برد).

رسانه های آمریکا و سایر امپریالیستها مدعی شدند که تخلیه پنوم پن و سایر شهرها، راهپیمایی مرگ است. اما حتی بدخواهانه ترین گزارشات نیز هیچ شواهدی برای اثبات این ادعا ارائه نداده اند. همانگونه که روزنامه نیویورک تایمز گزارش داده است: «در واقع خروج از شهرها دور شدن از مرگ بر اثر قحطی بود... که پیشاپیش واقعیت شهرها بود.» (۲۹) نیروهای رهایی بخش خانه به خانه رفتند و از مردم،خواستند که به محض جمع آوری اسباب و اثاثیه شان از شهر خارج شوند. هیچ زوری در کار نبود. مردم به صورت خانوادگی از شهرها خارج می شدند و در سر راهشان از نیروهای رهایی بخش آب و آذوقه دریافت می کردند. برخی داروها نیز به آنها داده می شد. این ادعای خبرگزاریهای خارجی صحت دارد که بیماران و زخمیها نیز از بیمارستانها تخلیه می شدند. آنها هر جای دیگری هم بودند چندان راحت نبودند. افسران ارتش و مقامات عالی رتبه رژیم لون نول که دستگیر شدند، اعدام گشتند. اما تنها از «باتامبانگ» و سایر نقاط در منطقه شمال غربی اخبار اعدامهای دسته جمعی سربازان ارتش لون نول گزارش شده است. مرکزیت حزب بلافاصله دستور توقف این اعدامها را صادر کرد. رسانه های آمریکایی که پوزه کشورشان به خاک مالیده شده بود، کارزار افشای «جنایات خمرهای سرخ» را رهبری می کردند. به همین جهت مناسب است گوشه ای از یک گزارش محرمانه سفارت آمریکا در تایلند که مسئول «جمع آوری اطلاعات» در مورد حوادث کامپوچیه بود را نقل کنیم. طبق این گزارش پس از نخستین ماه «گزارشات مربوط به کشتن بی حساب مقامات دولتی و افسران نظامی رژیم سابق کمابیش پایان یافت.» (۳۰)

اما تخلیه شهرها نه یک اقدام اضطراری زمان جنگ بود و نه سیاستی ضروری برای تعدیل یک وضعیت بی ثبات. مبارزین خمر که امر تخلیه شهرها را سازماندهی می کردند، به مردم می گفتند که این اقدامی موقت است. اما چنین نبود. و هیچگاه قرار نبود چنین باشد. در کنگره حزب درماه مه ۱۹۷۵ تصمیم گرفته شده بود که شهرها را یکبار برای همیشه از بین ببرند. بنابراین، تخلیه شهرها کامل و دائمی بود. عده ای کارگر ماهر را به شهرها فراخواندند و دهقانان را برای کار به کارخانه ها فرستادند و چند اداره دولتی و سفارتخانه خارجی بازگشوده شدند. اما به مدت چهار سال بخش زنده پایتخت محدود به چند بلوک می شد. بقیه را تمیز کرده و دست نخورده باقی گزاردند تا جولانگاه علفهای هرز شود.

تخلیه شهرها تنها نخستین گام از یک طرح وسیعتر بود که طی ماههای پیش از پیروزی انقلاب اتخاذ شد. بازارها، مالکیت خصوصی، پول و دین همه ملغی شدند. تخلیه شهرها گام تعیین کننده ای در این راستا محسوب می شد. ح ک ک در ارگان داخلی اش نوشت: «اگر ما پنوم پن را نگه می داشتیم، (مالکیت خصوصی) قدرت خود را نگه می داشت. درست است که زمانی که ما در مناطق روستایی بودیم نسبت به بخش خصوصی از نفوذ بیشتری برخوردار بودیم اما در پنوم پن این طور نبود و ما تبدیل به اقمار آنها می شدیم.» (۳۱)

یک انقلاب «منحصر به فرد»!؟

حزب کمونیست کامبوج خیلی خوب می دانست که اینها خلاف سیاستها و تجارب تمام انقلابات سوسیالیستی تا کنونی بوده است. یک سند داخلی ح ک ک متذکر می شود، «اخراج سکنه از پنوم پن اقدامی است که در انقلاب هیچ کشور دیگری یافت نمی شود.» اینگساری وزیر امور خارجه به یک خبرنگار خارجی چنین توضیح داد که «انقلاب خمرها سابقه ای ندارد. آنچه ما تلاش داریم انجام دهیم، هرگز پیش از این تاریخ انجام نشده است.» (۳۲)

در حقیقت رهبری ح ک ک انقلابشان را کاملا منحصر بفرد می دانستند. پل پوت در ماه ژوییه طی سخنانی برای سه هزار نمایندگان ارتش گفت: «ما به یک پیروزی کامل، قطعی و تمیز دست یافته ایم. یعنی ما بدون هیچگونه رابطه یا دخالت خارجی پیروز شده ایم. ما جرات کردیم که از موضعی کاملا متفاوت از انقلاب جهانی مبارزه مان را پیش بریم... در تمام جهان، از زمان برپایی جنگ انقلابی و از زمان تولد امپریالیسم آمریکا تا کنون هیچ کشوری، هیچ خلقی، و هیچ ارتشی نتوانسته بود امپریالیستها را تا آخرین نفر بیرون کند و بطور کامل بر آنها پیروز شود. هیچ کس تا کنون نتوانسته بود چنین کند.» (۳۳)

پل پوت در اینجا دو ادعا می کند که لازم است آنها را بشکافیم: نخست، این که هیچکس تا پیش از این نتوانسته بود آمریکا را شکست دهد، صاف و ساده دروغ بود. پس چین، کره و ویتنام چه می شوند؟ ظاهراً قصد پل پوت در اینجا مقایسه و مقابله کامبوج با ویتنام است که از شوروی و چین کمک دریافت کرده بود و بنابراین پیروزی اش «تمیز»

نبود. این درست است که رهبری جنبش ویتنام در تمام عرصه ها (منجمله دکترین نظامی) از مارکسیسم انقلابی روی گرداندند و در مبارزه برای رهایی ویتنام از چنگال آمریکا، کشورشان و حیثیتشان را به امپریالیست دیگری به نام شوروی فروختند (و همین باعث شد که پس از سقوط بلوک شوروی، ویتنام مجدداً به چنگال غرب بیفتد) اما کامبوج نیز در خلاء و جدا از زمینه جهانی به رهایی از آمریکا دست نیافت. (۳۴)

ادعای نخست که به وضوح ناسیونالیستی است در ارتباط تنگاتنگ با ادعای دوم قرار دارد، که باید گفت ادعایی صحیح است: حزب کمونیست کامبوج درسهای مارکسیسم را که مبتنی است بر تجارب تاریخی و جهانی، در مورد شرایط خاص کامبوج بکار نبست بلکه بقول خود این حزب «از موضعی کاملا متفاوت از انقلاب جهانی» حرکت کرد. به کامبوجی هایی که از اروپا بازمی گشتند گفته می شد که «انقلاب خمر به خاطر ویژگیهایش، مانند الغای پول و تخلیه شهرها از همه انقلابات جهانی برتر است.» (۳۵) این انتقادی صریح به انقلاب چین بود: «چین به کارگران دولتی دستمزد می دهد و غیره. دستمزد به مالکیت خصوصی منتهی می شود، چون وقتی آدم پول داشته باشد برای خرید این چیز و آن چیز پس انداز می کند.» (۳۶)

منحصر به فرد بودن کامبوج این بود که مبارزه درآنجا نه علیه طبقات حاکمه کهن (که فرض می شد بطور بازگشت ناپذیری در هم کوبیده شده اند) بلکه علیه هرگونه مالکیت خصوصی بطور عام و کلیه کسانی که به آن آلوده بودند - منجمله کلیه طبقات شهری - بود. «ما طبقات سرمایه دار و فئودال را سرنگون کرده ایم و به وارد آوردن ضربه بر آنها ادامه می دهیم. ما همچنین مالکیت خصوصی خرده بورژوازی، دهقانان و کارگران را آماج حمله قرار داده ایم... ما مردم را از شهرها خارج ساخته ایم، و این مبارزه طبقاتی ماست.» (۳۷)

روی دیگر این «مبارزه طبقاتی» چیزی است که بر سر مردمی که از شهرها تخلیه شدند آمد. جمعیت کشور به دو گروه تقسیم شدند: «قدیمی ها» (کسانی که پیش از آوریل ۱۹۷۵ در مناطق آزاد شده بسر می بردند)، و «تازه واردین» (دستفروشان شهری و دهقانانی که درمناطق تحت کنترل لون نول زندگی می کردند، که طبق اسناد ح ک ک حدود ۳۰٪ جمعیت و بر مبنای محاسبات دیگر نزدیک به ۴۰٪ جمعیت را تشکیل می دادند.)

یک تقسیم بندی سود آور

این دسته بندی منطبق بر تقسیم بندی طبقات اجتماعی نبود. در دسته اول، طبقات مختلف جای داشتند. از دهقانان فقیر و بی زمین گرفته تا دهقانان مرفه (در طول جنگ رهایی بخش، قسمت اعظم جمعیت غیر دهقانی روستاها از مناطق روستایی فرار کرده بودند.) در دسته دوم، دایره وسیعتری از طبقات جای می گرفتند. از سرمایه داران و فئودالها گرفته تا دکانداران، روشنفکران، کارگران صنعتی و رانندگان ریکشا. (۴۰) این دسته بندی منطبق بر تقسیم بندی های سیاسی نیز نبود. چراکه هواداران و مخالفان انقلاب را در یک گروه جای می داد. بطور مثال، تقریباً تمام اقلیت چینی کامبوج (حدود ۴۳۰ هزار نفر) که در شهرها بسر می بردند بعنوان «تازه واردین» شناخته شدند و با نزولخواران بزرگ و کوچک، دکانداران و محصلین در یک جا قرار گرفتند. قبلا بسیاری محصلین چینی - خمر تحت تاثیر انقلاب فرهنگی چین، رادیکال شده بودند. (سیهانوک نیز همان زمان که از چین کمک دریافت می کرد، انجمن دوستی کامبوج و چین را منحل کرده بود) سخن گفتن به زبان چینی نیز ممنوع اعلام شد.

در حقیقت محصلین از حامیان مهم حزب کمونیست کمپوچیه بوده و بسیاری از آنها عضو حزب بودند. تا سال ۱۹۵۴ تحصیلات دوره دبیرستان بسیار محدود بود. (خیو پوناری که با پل پوت ازدواج کرد، نخستین زن کامبوجی فارغ التحصیل یک دبیرستان غیر دینی بود که بعداً برای تامین درآمد برای رهبری ح ک ک یک دبیرستان ایجاد و اداره کرد.) سیهانوک در یک تلاش بی ثمر برای اینکه بدون انجام انقلاب، کشور را مدرنیزه کند، یک چهارم بودجه کشور را برای آموزش و- پرورش هزینه کرد که نتیجه اش یک میلیون تحصیل کرده بود که بسیاری از آنها بیکار و بی آتیه بودند. علیرغم اینکه حزب تا زمان کسب قدرت سالها بود که کار توده ای در شهرها نکرده بود، این جوانان آماده جذب افکار انقلابی بودند. همه این تحصیلکردگان در رده «تازه واردین» جای گرفتند.

در آغاز، کلیه کسانی که اصلا از روستا آمده بودند اجازه داشتند به روستاهایشان بازگردند. مابقی هم در چندین منطقه گردآورده شدند. به ویژه در مناطق جنوب غربی و شرق. همگی در کئوپراتیوهای مختلف جای گرفته و مانند بقیه درمزارع کار می کردند. اما با افراد متعلق به دو گروه بندی فوق الذکر به تساوی رفتار نمی شد. کئوپراتیوها واحدهای اقتصادی و نیز سیاسی بودند. آنها حکومت محلی پایه ای و تنها تشکیلات توده ای بودند و کلیه مسائل روزمره زندگی از طریق آنها پیش می رفت. «قدیمی ها» از «حقوق کامل عضویت» در کئوپراتیوها برخوردار بودند. «تازه واردین» از تمام حقوق برخوردار نبودند. آنها نمی توانستند برای کمیته های رهبری کئوپراتیو یا هر مقام دیگری کاندید شوند. سال بعد که برای نمایش گذاشتن وحدت ملی و موجودیت دولت، قانون اساسی تصویب شد و مجلس برقرار شد، به آنها اجازه رای دادن داده نشد. اسناد حزبی دال بر این است که «تازه واردین» به دو دسته نیز تقسیم می شوند: «اعضای آزمایشی» و «ذخیره ها». روشن نیست که این تقسیم بندی تا چه حد اجرا می شد و چه تاثیراتی داشته است. اما خود اسناد حزبی چندان تفاوتی میان آنها قائل نمی شدند. «تازه واردین» را اگرچه تماماً دشمن تلقی نمی کردند اما در بهترین حالت آنها را بی طرف محسوب می داشتند و هیچ گونه ظرفیت پیشرو بودن در آنها نمی دیدند. (۴۱) غالباً به آنها گفته می شد: «نگه داشتنتان هیچ سودی ندارد. از دست دادنتان هیچ ضرری ندارد.»شواهد چنین گواهی می دهند که «بنیادیون» («قدیمی ها») غالباً چنین نیز خطاب می شدند) «تازه واردین» را که خیلی خوب به کار در مزارع وارد نبودند، سربار می دانستند. اما در برخی نواحی با آنها به خوبی رفتار می شد. در برخی نواحی دیگر با آنها بسیار بد رفتاری می شد. بدترین سرپناه ها به آنها داده می شد. و به آنها آذوقه هم کمتر داده می شد. در ابتدا، آنها را در مناطق نفوذ و قدرت حزب اسکان دادند. در سپتامبر ۱۹۷۵، جابجایی دستجمعی دوم انجام شد. «تازه واردین» با راه آهن یا پای پیاده از منطقه های شرق و جنوب غربی به منطقه های شمال و شمال غربی که کم جمعیتتر بودند، کوچ داده شدند. تنها حدود هشتصد هزار نفر به منطقه شمال غربی گسیل شدند. جمعیت آن منطقه طی مدت چند ماه دو برابر شد. شرایط، بویژه در این منطقه رو به وخامت بود.

یک مذهب دولتی جدید

ح ک ک در همین زمان یک کوچ توده ای گسترده دیگر را سازماندهی کرد. پیش از آن، رژیم لون نول که رژیم «فاشیسم بودایی» نامیده می شد طرحهایی را علیه اقلیت بومی ویتنامی در کامبوج بعنوان بخشی از طرحهای جنگ مذهبی علیه «تیمیل»های ویتنامی به اجرا درآورده بود. (تیمیل به زبان سانسکریت یعنی کافر. این واژه ای بود که هم برای کوبیدن ویتنامی ها بعنوان کمونیست و آتئیست بکار می رفت و هم برای کوبیدن ویتنامی های مسیحی که از دید کامبوجی ها تسلیم مسیحیت شده بودند.) سیصد هزار ویتنامی دهقان، کارگر مزرعه و غیره با چماق تکفیر راسیستی هیستریک که از عداوت ناشی از حاکمیت ویتنامی ها بر کامبوج در قرنها پیش برمی خواست، توسط رژیم لون نول از کامبوج بیرون رانده شدند. طی پنج ماه پس از پیروزی ح ک ک در کامبوج، اکثر یک صد و پنجاه هزار اقلیت ویتنامی باقیمانده در کامبوج نیز به ویتنام فرستاده شدند. دولت کامپوچیه دمکراتیک آنها را چنین تشریح کرد: «ویتنامی هایی که ویتنام بطور مخفی به کامپوچیه اعزام کرده بود و درون جمعیت کشور مخفی شده بودند.» (۴۲) تنها ده هزار ویتنامی باقی ماندند، که اکثراً دارای همسر و خانواده خمر بودند و تنها عده قلیلی از آنها از حوادث ۵ سال آتی جان سالم بدر بردند.

یک اقلیت غیر خمر دیگر که آماج رژیم کامپوچیه بود، اقلیت «چام» بود. این اقلیت که مسلمان بود و بر چند صد هزار نفر بالغ می شد، دارای رسومات خاص خود بوده و در سراسر کامبوج بویژه در حاشیه رودخانه ها، پراکنده بود. علاوه بر ماهیگیری، بسیاری از آنها تاجر یا قصاب (شغلی که بودایی ها ترجیح می دادند به اینها واگذار شود) بودند. آنها به جنگجویان شجاع مشهور بودند. طی جنگ، هر دو طرف بسیاری از آنها را جذب خود کرده بود. ظاهراً این اقلیت که از تبعیضات رژیم بودایی به تنگ آمده بود، در آغاز از خمرهای سرخ حمایت کرد. اما پس ازاینکه در سال ۱۹۷۳، زبان، لباس متفاوت، دین و ظواهر مذهبی از قبیل ریش در کئوپراتیوهای نوین ممنوع شد، از خمرها روی گرداندند. بعداً رژیم لون نول آنها را زیر بال و پر خود گرفت. (۴۳) این اقلیت که بعنوان یک فرقه خاص سنتی و مذهبی با انقلاب میانه خوبی نداشت، وقتی که مورد پیگرد دولت جدید قرار گرفت، سرسختانه به مقاومت برخاست و برخی کادرهای ح ک ک را چه خمر و چه چام، کشت. حکومت جدید روستاهایشان را بهم زد و خودشان را درمیان «تازه واردین» در کئوپراتیوها پخش کرد. تا زمانی که رسوم مذهبی شان را ترک کرده و گوشت خوک می خوردند (که بدین ترتیب بارها امتحان می شدند) آزاد بودند. به هر حال مجبور بودند خمر شدن را بپذیرند.

اقلیتهای خمر («خمرهای علیا») یا افراد قبایل کوه نشین) با پوستی تیره (در تقابل با پوست سفید چینیها، ویتنامی ها و غیره) بعنوان کامبوجی های «واقعی» محسوب می شدند.

مجموعه این سیاستها یک رویکرد سیستماتیک را تشکیل می داد: ح ک ک، از طریق فرمان دین و آیین را لغو کرد. اما از عقب افتاده ترین تعصبات ملی و مذهبی استفاده کرد که فشرده همه آنها یک مذهب دولتی نوین بود: برتری نژاد خمر

این خود با یک جنبه دیگر رژیم کمپوچیه دمکراتیک منطبق می شد و آگاهانه یا ناآگاهانه عدم تمایلشان به گسست از ایده های سنتی را نمایندگی می کرد. رژیم کامپوچیه دمکراتیک به تکرار شعار «سوسیالیسم بودایی» سیهانوک برنخاست اما سیهانوک حداقل بطور رسمی و در اسم رییس دولت جدید بود (تا سپتامبر ۱۹۷۷ که بی سرو صدا باز نشسته اش کردند) و مقوله کمونیسم (که سیهانوک غالباً بعنوان مسلک خیانت به بودیسم از آن یاد می کرد) همیچگاه بطور علنی طرح نشد. در چنین شرایطی، بسیاری از مردم فکر می کردند «سازمان» صرفاً بخش ناسیونالیستی تر و رادیکالتر جبهه متحدی است که پادشاه بودایی رهبر ظاهریش می باشد.

برنامه ساختمان سوسیالیسم

مدت کوتاهی پس ازکسب قدرت، دولت نوین اسکناسهای رژیم لون نول را فاقد ارزش اعلام کرد. اسکناسهای جدید با تصویر معابد «آنگکور وات» چاپ شدند. اما در آخرین لحظات دولت تصمیم گرفت آنها راپخش نکند. آنها اعلام کردند که پول در کامبوج به تاریخ پیوسته است.

این اقدامی رادیکال بود، اما تصمیمی انقلابی نبود.

اولا، این اقدام صرفاً یک گام شتاب زده که از حس نفرت وافر نسبت به آنچه مارکس «رابطه پولی بی عاطفه» خواند، سرچشمه بگیرد، نبود. منظور مارکس از رابطه پولی بی عاطفه، رابطه ای است که مناسبات میان انسانها را به منافع خودپرستانه بدل می کند. (۴۴) لغو پول هم مثل جهش به کئوپراتیوها در ۱۹۷۳ بعنوان اقدامی در مبارزه با دشمنان توجیه می شد: «اگر پول کاربرد داشته باشد، به دست افراد می افتد... اگر به دست افراد بد یا دشمنان بیفتد، با رشوه دادن به کادرهایمان آنها را فاسد می کنند... با پول می توانند نظر مردم را عوض کنند و طی یک سال، ده سال یا دوازده سال جامعه سالم کامبوج ما را مثل ویتنام کنند.(۴۵)

ثانیاً، فرم پول ملغی شد ولی همانطور که خواهیم دید بعنوان یک مقوله کماکان پابرجاماند و در هنگام تصمیم گیری در مورد برنامه ریزیهای دولت و زندگی مردم، قوانین پولی حاکم بود.

ح ک ک در سال ۱۹۷۶ یک برنامه اقتصادی چهار ساله ریخت و در یک رقابت بچگانه و کمدی وار ناسیونالیستی با مائو و چین آنرا «جهش فوق بزرگ به پیش» نامید. هدف اصلی این برنامه دو برابر کردن تولید برنج طی سالهای ۸۰ - ۱۹۷۷ بود تا کامبوج از این طریق بتواند ۴ر۱ میلیارد دلار محصولات کشاورزی صادر کند. نود درصد این میزان باید بوسیله فروش برنج به خریداران همیشگی اش (هنگ کنگ، سنگاپور و کشورهای آفریقایی) تامین می شد. تایلند هم بازار مهمی برای مابقی این محصولات بود. سود حاصله می بایست برای خریدن ماشین آلات و مواد خام ضروری جهت مکانیزه کردن کشاورزی طی یک دوره ده پانزده ساله و مدرنیزاسیون صنعت طی یک دوره پانزده بیست ساله استفاده می شد.

از نظر ح ک ک «حل مسئله آب» کلید دو برابر کردن تولید محصول برنج بود. راه حل ح ک ک برای این کار، ایجاد سیستم گسترده سدها و کانالهای آبیاری در سراسر کشور بود. هدف این بود که ذخیره آبی از حد یک تن در هر جریب به حد متوسط سه تن در مناطقی که یک محصول در سال برداشت می شد، و شش تن یا بیشتر در تعداد زیادی از مناطق برسد تا با این آبیاری امکان برداشت دوبار محصول در سال مهیا شود. برای دستیابی به این اهداف، کئوپراتیوها طی یک سال به «سطح عالیتر» ارتقاء یافتند و مزارع بزرگتر ایجاد شدند که مشتمل بر یک هزار کارکن بودند. اینها در تیمهای کاری متحرک متشکل بودند و قادر بودند

پروژه های بزرگ انجام دهند. مالکیت خصوصی جز درمورد لباس، خوراک، لوازم بهداشتی، دفتر کاغذ و چند قلم اجناس شخصی، ملغی شد. برنامه های غذاخوری دستجمعی همگانی، فراگیر و اجباری شده بود. افراد از فعالیتهای جانبی نظیر، ماهیگیری، میوه چینی، بادام چینی، مرغداری و غیره منع شدند، درحالیکه این فعالیتها نقش مهمی در ارتقاء سطح زندگیشان بازی کرده بود.

برخی منتقدین جمهوری دمکراتیک کامپوچیه، اهداف بلند پروازانه اقتصادی آن را مسخره کرده و گفته اند که غیر قابل حصول یا غیر ضروری بودند. اما هدف ما در اینجا این نیست. اشکال برنامه ح ک ک برای «ساختمان سریع سوسیالیسم» در سریع بودنش نبود، بلکه اشکالش این بود که اصلا نمی توانست به سوسیالیسم منتهی شود.

نخست اینکه ساختمان سوسیالیسم درکشوری که هنوز با فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک (سرمایه داری که با فئودالیسم و امپریالیسم حلقه پیوند دارد) تسویه حساب نکرده، ممکن نیست. برخلاف ادعای برخی از منتقدین، ح ک ک قصد ایجاد یک جامعه «دهقانی در بسته» را نداشت. نقشه ح ک ک رهایی دهقانان نبود، بلکه مدرنیزه کردن کامبوج از طریق استثمار دهقانان بود. (در فصل چهارم به این نکته بیشتر خواهیم پرداخت.)

دیگر اینکه، این طرح، سوسیالیسم را با ماشین آلات مدرن عوضی گرفته بود. بدین علت است که شعارهایشان بسیار شبیه شعار «چهار مدرنیزاسیون» جناح راست حزب کمونیست چین در همان زمان بود که معتقد بودند افزایش تولید مهمترین جنبه ساختمان سوسیالیسم است. در تقابل با این خط جناح راست، شعار مائوتیستی «انقلاب را در دست گیرید، تولید را بالا ببرید» قرار داشت که تاکید می کرد کلید رشد نیروهای مولده (که شامل ابزار تولید و انسانها می باشد) عبارت است از دگرگون کردن مناسبات تولیدی که در نهایت به معنای مناسبات میان انسانهاست. به این مسئله نیز در بخش چهارم خواهیم پرداخت. باید گفت در جامعه کامبوج که مناسبات پایه ای میان افراد بر مبنای قهر سامان یافته بود، ح ک ک صرفاً همان مناسبات کهن را در جامعه ای نوین ارائه می داد.

در واقع، رویکرد اقتصادی ح ک ک در جوهر خود، سرمایه دارانه بود. سرمایه داری و سوسیالیسم هر دو برای بازسازی نیروهای مولده خود نیازمند مازاد محصول (بیشتر و برتر از نیاز معیشتی مردم) هستند. اما در برنامه ح ک ک، برنج به مشابه سرمایه و به معنای کاملا سرمایه دارانه بکار گرفته شده بود. برنج کالایی بود که می بایست در بازار بین المللی در ازای کالاهای دیگر مبادله می شد. بر خلاف تمام لاف و گزافهای ناسیونالیستی ح ک ک، تمام محاسبات این برنامه به اصطلاح ساختمان سوسیالیسم به دلار آمریکایی بیان شده بود. جز این نمی توانستند بکنند. (۴۶) اگرچه یک کشور سوسیالیستی مجبور است برخی اقلام ضروریش را از خارج تهیه کند، اما اقتصادی که حول خرید و فروش در بازارهای بین المللی سازماندهی می شود، هرگز نمی تواند به توسعه همه جانبه و متوازن داخلی که برای مستقل شدن از امپریالیسم و ساختمان سوسیالیسم و حمایت از انقلاب جهانی ضروری است دست یابد. کامبوج حتی اگر مشکل اعمال فشار خارجی از سوی امپریالیستها را حل می کرد (مشکلی که ظاهراً امیدوار بود با فروش برنج به مستعمرات امپریالیستها و سایر کشورهای وابسته به آنها به جای معامله مستقیم با خود کشورهای امپریالیستی، حلش کند)، به هیچ وجه نمی توانست خود را از چنگ فشارهای قوانین بازار آزاد کند. این برنامه کامبوج را بیشتر از پیش به بازار جهانی سرمایه داری وابسته کرد. ظاهراً کامبوج بطور آگاهانه از الگوی کوبا پیروی نمی کرد. تصمیم کوبا در مورد به رهن نهادن کشور در ازای صدور شکر مرگبار بود. اما نوع کامبوجی این رویزیونیسم تفاوتی با آن نداشت. (۴۷)

این برنامه درمناطق هفتگانه کشور بطور متفاوت به اجرا گذارده شد. این مسئله بیشتر بیانگر خطوط متفاوت درون حزب بود تا شرایط متفاوت محلی. خود مرکزیت حزب در سندی در «پرچم انقلابی» تاکید کرد که انتخاب محل تمرکز حمله هم در جنگ و هم در ساختمان اقتصادی از اهمیت استراتژیک برخوردار است. و اعلام کرد که «منطقه شمال غربی میدان نبرد شماره یک ماست.» (۴۸) تصمیم حزب بر این مقرر شده بود که منطقه شمال و منطقه شمال غربی می بایست سهم عمده تولید مازاد برنج را بعهده بگیرد.

بازدهی شالیزارهای برنج در منطقه وسیعتر شمال غربی بالاتر بود. این منطقه قبل از انقلاب نیز منبع اصلی صادرات برنج بود. اما سکنه ۱٫۸ میلیونی این منطقه (یک چهارم جمعیت کل کشور) اکثراً اهالی سابق شهرهای پنوم پن و باتامبانگ بودند. هیچکدام از مناطق دیگر از حیث تمرکز «تازه واردین» به پای این منطقه نمی رسید. بعلاوه بیشترین وظیفه بر دوش اینها قرار گرفت. ۴۰٪ شالیزارهایی که قرار بود دوبار در سال محصول بدهند در این منطقه قرار داشتند.دولت هم قرار شد که نیمی از برنج تولید شده در آن منطقه را از آن خود کند. در صورتی که این نسبت در سایر مناطق ۲۰٪ بود.

از زاویه سوسیالیسم، این تصمیمات بسیار منحط بوده و در تقابل کامل با چین مائو قرار داشتند. در چین سیاست: «درکشاورزی، از تاچای بیاموزید» اتخاذ شد. تاچای منطقه کشاورزی بسیار ناهمواری بود ولی آگاهی پیشرفته دهقانان سابقاً فقیر آنجا باعث توسعه اقتصادی سریع بر پایه ایجاد مناسبات تولیدی نوین شد. ح ک ک تصمیم گرفت جهشهای اقتصادیش را در بهترین مناطق کشاورزی به پیش ببرد و این کار را از طریق تمرکز نیروی گسترده انسانی از بین کسانی که حزب از انقلاب کنارشان گذاشته بود انجام دهد. ح ک ک در اینجا پایه ضعیفی داشت و قادر به رهبری کردن نبود. اینجا منطقه ای بود که تا اخرین لحظه در دست رژیم لون نول بود و ارتش ارتجاع آخرین جنگش را در آنجا انجام داد. بعلاوه بسیاری از این مردمان شهری برای این نوع کار آمادگی نداشته و اصلا از کشاورزی سررشته ای نداشتند. در عین حال، منطقه جنوب غربی که فقیر بود و منطقه نفوذ و پایه حزب بود، چندان مکانی در این تهاجم اقتصادی نداشت و بخش اعظم «تازه واردین» اش را از آنجا منتقل کردند. حزب در منطقه شرقی نیز پایه عمیق داشت وقوی بود. با وجود این، برای این منطقه نیز جایگاه کوچکی در تهاجم اقتصادی منظور شده بود. ح ک ک به جای اتکاء بر فعالیت آگاهانه زحمتکشان و تاکید خاص گذاشتن بر تلاشهای پیشروترین آنها، از منطقی کاملا متفاوت پیروی می کرد. یک طرح مدرنیزاسیون رویزیونیستی عامل اصلی در این تصمیم گیری به ظاهر غیر معقول بود. سرمایه با روشهای مرموز و پوشیده کار می کرد، اما قطعاً در مقام فرماندهی بود.

درو فاجعه

درو محصول در پایان سال ۱۹۷۵ (که یک نبرد واقعی در غلبه بر خساراتی بود که امپریالیسم آمریکا وارد

آلوده بود) در کمال تعجب موفقیت آمیز بود. اما نتایج درو سال بعد فاجعه بار بود. بویژه در منطقه شمال غربی، بسیاری ازمردم از سوء تغذیه و بیماری جان سپردند . هم سالمندان زحمتکش در شالیزارها، و هم جوانان که در تیمهای متحرک برای ساختن پروژه های آبیاری کار می کردند. کئوپراتیوهای گسترش یافته، توسط کمیته های سی نفره (متشکل از «قدیمی ها»، کادرهای حزبی یا ارتشی) اداره می شدند. خود حزب بعداً گزارش داد که در آنجا با «تازه واردین» بسیار بدرفتاری شده است. خانم اینگ تیریت (وزیر امور اجتماعی جمهوری دمکراتیک کامپوچیه) در اواسط ۱۹۷۷ در ماموریت از سوی مرکزیت حزب (که وی از رهبرانش بود) از این منطقه بازدید کرد: «شرایط در آنجا عجیب و نامطبوع بود. در ایالت باتامبانگ، من دیدم که آنها (کادرها) همه افراد را وادار به رفتن به شالیزار می کردند. شالیزارها از دهکده بسیار دور بودند. مردم خانه نداشتند و همه بسیار بیمار بودند... من می دانم که دستور نخست وزیر (پل پوت) این بود که سالخوردگان، زنان حامله، زنانی که کودکان را سرپرستی می کنند نباید به کار در شالیزارها وادار شوند. اما من دیدم که همگی در زیر آفتاب سوزان در شالیزارها کار می کردند. بسیاری از آنها دچار اسهال و مالاریا بودند.» (۴۹)

رهبری حزب ح ک ک دریافت که اشکال بزرگی موجود است. کار بیش از اندازه یک مشکل ملی شده بود. یک گزارش در اواخر سال ۱۹۷۶ (که گفته می شود گزارش پل پوت است) می گوید: «امسال تا این زمان قدرت نیروی کار بسیار ضعیف بوده است. تنها در منطقه شرق قدرت نیروی کار ضعیف نیست.» (۵۰) به اکثر افراد خوراک کافی داده نمی شد. این گزارش در مورد ذخایر آذوقه چنین می گوید: «در برخی جاها مسئله به خوبی حل شده است. اما سه چهارم کشور نتوانسته چنین کند.» (۵۱) «بعضی از رفقا طوری با تازه واردین رفتار می کنند که انگار همه تازه واردین دشمن هستند. آنها باور ندارند که اینها می توانند به لحاظ سیاسی رشد کنند و آگاهی سیاسی کسب کنند، و یا بتوانند مسائل معیشتی را حل کنند. این یک درک بسیار غلط در میان رفقا است. اگر این واقعیت داشت ما نمی توانستیم مردم را بطرف خود جذب کنیم که از نظر سیاسی، آگاهی و پیشبرد وظایف محوله منتج از خط حزب به ما بپیوندند.» (۵۲)

این گزارش از نظر تجمع نکات درست و نادرست بسیار تکان دهنده است. حزب تشخیص داد که اوضاع خراب است. و برای حال مردم ابراز نگرانی کرد. حزب بدرستی دریافت که برای حفظ قدرت باید مشکلات معیشتی مردم را حل کند و مردم را متحد کند. اما گزارش قادر به تشخیص سرچشمه مشکلات نیست.

موضع ح ک ک این بود که «فردگرایی آماج عمده انقلاب است و میان فردگرایی فئودالها و سرمایه داران و دیگر طبقات غیر فقیر نظیر کشاورزان مستقل، زحمتکشان یدی مستقل هیچ فرقی نیست.» (۵۳) بدلیل داشتن چنین دیدگاهی واضح است که ح ک ک نمی توانست میان تضادهای درون خلق از یکسو و تضاد با دشمنان از سوی دیگر، تمایز قائل شود. با چنین خطی به هیچ وجه نمی توانست مردم را متحد کند. بعلاوه، از آنجا که کئوپراتیوها بر مبنای «اصل همکاری داوطلبانه و منافع متقابل» (آنگونه که مائو درباره جنبش کئوپراتیوی در چین نوشت) (۵۴) بنا نشده بودند، و از آنجا که ح ک ک نمی توانست کئوپراتیوها را درجهت برآوردن نیازهای پایه ای مردم (حداقل به تدریج) رهنمون شود، پس چگونه می شد انتظار داشت که مردم اندک علاقه به مشارکت فعال در آنها داشته باشند.

ناتوانی کادرهای حزب در جلب حمایت مردم و گرایش به تحمیل جبری سیاستهای حزب در گزارش فوق الذکر و گاهی در سایر اسناد مورد انتقاد واقع شده است. این گزارش رهنمودی که برای حل مشکل میدهد این است که کادرها باید «میان مردم زندگی کنند و برای حل مشکل تربیت شوند تا بتوانند خودشان را با مردم متحد کنند.» (۵۵) باز هم تکرار می کنیم که مشکل در چگونگی پیشبرد خط توسط اعضای حزب و کمیته های کئوپراتیوها نبود. مشکل در اصل خط حزب بود. اما رهبری ح ک ک مصمم بود که ریشه مشکل را در پیاده کردن خط بیابد و نه در خود خط. تمرکز اصلی گزارش بر اشتباهات و ضعفهای اعضای حزب نیست، بلکه بر فعالیتهای توطئه گرانه و خرابکارانه تاکید می ورزد: «دشمنان مخفی در عین حال که از دستورات ما تا حدی پیروی می کنند، تلاش می کنند از رسیدن مواد خوراکی به مردم جلوگیری کنند. این افراد در ارتش ما جای گرفته اند. ظاهرشان شبیه مجریان قانون است. آنها رهنمودهای بخشنامه ای ما را بر می گیرند و از آنها در بدرفتاری با مردم استفاده می کنند، مردم را محروم نگه می دارند، و بی توجه به بیماری یا عدم سلامتشان از آنها کار می کشند». (۵۶)

در واقع بخش اصلی گزارش این بود: «حزب ما از درون بیمار شده است. ما از دوره انقلاب توده ای و دمکراتیک به این بیماری دچار شده ایم (به عبارت دیگر در دهه های شصت و هفتاد میلادی). دقیقاً نمی دانیم که در کجای حزب است... جستجوی ما برای یافتن میکروب در حزب ناموفق بوده است. این میکروبها پوشیده عمل می کنند. اما با پیشروی انقلاب سوسیالیستی مان، نفوذ هرچه قویتر آن در گوشه و کنار حزب، ارتش و درمیان مردم می توانیم این میکروبهای زشت را شناسایی کنیم. ما مصمم هستیم که عناصر خائن را که برای حزب و انقلاب مشکل ساز هستند اخراج کنیم. اگر بیشتر از این صبر کنیم، میکروبها صدمات بیشتری به ما وارد می کنند... بعنوان مثال، یک محفل خرابکاری را که تازگی در هم کوبیدیم بطور مخفی طی انقلاب توده ای و انقلاب دمکراتیک سازمان یافته بود. درآن دوره، چنین افرادی می توانستند با ما هم صف شوند. اما این افراد در دوره انقلاب سوسیالیستی بایست کنار زده شوند. اکنون، سال ۱۹۷۶، سال مبارزه طبقاتی پر تب و تاب و پرزحمت است. میکروبهای بسیار ظاهر شده اند. شبکه های بسیاری رو آمده اند.» (۵۷)

«اینگ تیریت» طی مصاحبه ای با یک خبرنگار غربی بسیار با صراحت بود: «عوامل بیگانه درون صفوف ما رخنه کرده بودند و به عالی ترین سطوح حزبمان دست یافته بودند. سال ۱۹۷۶ بود و ما هنوز کنترل کامل بر اوضاع نداشتیم. قدرت در دست مسئولین منطقه ای بود... آنها میلیونها نفر را تحت کنترل داشتند. و دولت ما بر هیچ چیز کنترل نداشت جز چند کارخانه (در پنوم پن). فقط همین.» (۵۸) شوهر وی بنام «اینگساری» که وزیر امور خارجه و از رهبران بلند پایه حزب بود، «نیم روس» (مسئول منطقه شمال غربی) و «سوفیم» (مسئول منطقه شرقی) را متهم می کند که شکافهای میان مردم را تشدید می کردندتا بتوانند دست به خرابکاری بزنند. (۵۹) بالاخره به این دو نفر برچسب عوامل ویتنام زده شد. اولی اعدام شد و دومی هنگام دستگیری

کشته شد. (۶۰)

جنگ پنهان درون حزب

این دشمنان مخفی چه کسانی بودند؟ بدون شک تعدادی دشمن مخفی وجود داشت. درون حزب کمونیست چین نیز جناح راست با پیاده کردن سیاستهایی که منطبق بر نیازهای زمان و احساسات توده ها نبود، بارها در ساختمان سوسیالیسم خرابکاری کردند. در حقیقت یکی از بزرگترین درسهایی که مائو از تجربه انقلاب فرهنگی و ساختمان سوسیالیسم در شوروی بیرون کشید این بود که با رشد انقلاب سوسیالیستی کلیدی ترین نبردهای میان بورژوازی و پرولتاریا درون خود حزب بر سر تعیین کردن سیاستها و خطوط مختلف درگیر می شود. اما ح ک ک چیز دیگری می گفت. طبق دیدگاه ح ک ک مسئله بر سر خط نبود - خطی که می بایست مشخص می شد، مورد انتقاد قرار می گرفت، علیه اش مبارزه می شد و نهایتاً مغلوب می گشت. و سطح وحدت حزب ارتقاء می یافت. حتی وقتی که ح ک ک در مورد افرادی که طی انقلاب دمکراتیک به حزب پیوستند صحبت می کند، منظورش آن چیزی نیست که مائو می گفت. مائو در مورد «بورژوا دمکراتهایی که رهروان سرمایه داری می شوند» هشدار می داد. اینها کسانی بودند که طی دوره انقلاب دمکراتیک نوین به حزب پیوسته بودند اما در برابر انجام دگرگونیهای سوسیالیستی از طریق ادامه انقلاب مقاومت می کردند. اما ح ک ک معتقد بود که نفوذ ویتنامی ها باعث تضعیف کامبوج شد و این ضعف در را بروی این دشمنان پنهان حزب باز کرد. رهبری ح ک ک مدعی بود که قدرت این دشمنان مخفی بدلیل آن است که ویتنام حمایتشان می کند. استدلال رهبری ح ک ک برای اثبات این ادعا این بود که با الغای پول و با جذب طبقات توانگر کهن در درون کئوپراتیوها دیگر پایه های اجتماعی ظهور طبقات متخاصم مبارزه طبقاتی خصمانه در درون جامعه کمپوچیه یا حزب، از بین رفته است. و از آنجایی که پایه های اجتماعی درونی این مسائل از بین رفته، بنابراین دشمنان تنها پایه های بیرونی می توانند داشته باشند. (۶۱)

پیش از این گزارش که مربوط به اواخر سال ۱۹۷۶ است، رهبری حزب کادرهایی را از منطقهٔ شرقی برای «تصفیه» شمال غربی به آنجا گسیل داشته بود تا کادرهایی را که مظنون به مشکل تراشی بودند، ریشه کن کنند. بعدها «اینگساری» از این شکایت داشت که کادرهای منطقه شرقی افرادی را به غلط بعنوان خطا کار مجازات کرده و کشتند. (۶۲) بعد از این گزارش، کادرهای منطقه جنوب غربی برای تکرار همین «تصفیه ها» به آنجا گسیل شدند. آنها متوجه شدند که برنجی موجود نیست، در حالیکه گزارشات حاکی از این بود که سهمیه ها داده شده اند و سهمیه دولت هم تحویل شده است. ظاهراً تعدادی از «قدیمی های» اخراجی به رهبری کئوپراتیوها منصوب شدند. ظاهراً تعدادی از «قدیمیها» در منطقه شمال غربی بعنوان مجازات در این رابطه کشته شدند. «تازه واردین» در ابتدا از کادرهای جنوب غربی که ازنظر سیاسی ظریفتر عمل می کردند و رفتارشان با آنها خوب بود، استقبال کردند. برخی از «تازه واردین» به جای «قدیمی» های اخراجی به رهبری کئوپراتیوها منصوب شدند. ظاهراً تقسیم بندی «قدیمی»، «تازه وارد» در این منطقه تا حدودی تضعیف شد. اما مسئله در زمان برداشت محصول بعدی دوباره رو آمد. برداشت محصول بسیار بد بود. بر مبنای برخی گزارشات، نیمی از شالیزارها کشت نشده بود، چرا که مردم از گرسنگی و بیماری چنان ضعیف بودند که یارای کار کردن نداشتند. (۶۳) با وجود این مرکز میزان سهمیه دولت را هیچ کاهش نداد. در عوض یک دور جدید از «تصفیه» را براه انداخت.

ح ک ک ساختمانی راکه سابقاً مدرسه بود (بنام تول سلنگ) به زندان برای کسانی که خطاهای سیاسی جدی داشتند، تبدیل کرد. این ساختمان در نزدیکی پایتخت قرار داشت. تمام زندانیانی که وارد این محل شدند، شکنجه شدند و تقریباً تمامشان نیز اعدام گشتند. بررسی کشتار در مناطق روستایی بسیار سختتر است. اما آنچه تول سلنگ را ویژگی می بخشد آن است که در این زندان، حزب یک پرونده قطور با تمام جزئیات درمورد هر زندانی، گذشته طبقاتی و اعترافات آنها نگه می داشت. این اعترافات مفصل دال بر وجود آنها بود. بعدها ویتنامی ها پس از اشغال کامبوج در ۱۹۷۹، برای بی اعتبار کردن ح ک ک، موزه تول سلنگ را ایجاد کردند. هیچگاه کسی ادعا نکرده که مدارک موجود در آنجا ساختگی بودند. «اینگساری» واقعی بودن برخی از آنها را تایید کرده است. (۶۴) «کانگ کک آی» (مشهور به «دوش») که مسئول این زندان بود، اخیراً کلیات برخی از این اسناد و امضای خودش را پای آنها تایید کرده است. (۶۵)

یک شیوه ارتجاعی

هیچ رژیم سوسیالیستی تا کنون بطور سیستماتیک از شکنجه استفاده نکرده است. شکنجه در چین غیر قانونی بود. باید توجه داشت که مائوتسه دون درست قبل از ورود به بحث در مورد «ضدانقلابیونی که در حزب رخنه کرده اند» با قاطعیت در مورد غیر قانونی بودن شکنجه صحبت می کند. (۶۶) یکی از دلایل این اصل آن است که ممکن است دشمن از طریق شکنجه بتواند برخی از انقلابیون را وادار به عملکرد ارتجاعی وخبر چینی علیه انقلابیون دیگر کند، اما باهیچ شکنجه ای نمی توان یک فرد ارتجاعی را تبدیل به یک فرد انقلابی کرد. حقیقت حرفهایی که آدمها زیر شکنجه می گویند همواره زیر سئوال است. و این زیر سوال بودن برای انقلابیون پرولتری بسیار مسلم تر است. بعلاوه، شکنجه انقلاب را بی حیثیت می کند و فضایی را بوجود می آورد که مانع انجام مبارزه صحیح و ضروری علیه خطهای غلط درون حزب است.

در چین، هنگامی که مائو تحلیل کرد که در درون حزب یک مقر فرماندهی بورژوایی موجود است، او و سایر رهبران (چپ) حزب موضوعات اساسی مورد جدل را به میان توده ها بردند و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را بر پا داشتند تا خطوط و سیاستهای بورژوایی را درمعرض انتقاد توده ها قرار دهند. آنها این مسئله که در جامعه سوسیالیستی هنوز پایه مادی و امکان ظهور بورژوازی نوین موجود است را تبدیل به یک موضوع فراگیر توده ای کردند و همین سیاستهای نوین در صحبت زیر و رو کردن گام به گام آن «خاکی» که بذر بورژوازی در آن رشد می کند تبیین کردند، و در عین حال آگاهی توده ها و حزب را از طریق مطالعه آثار پایه ای مارکسیستی و بررسی و نقد کامل و همه جانبه خطوط بورژوایی، ارتقاء دادند. اما در کامبوج، همانگونه که سند فوق الذکر می گوید، هنگامی که رهبری ح ک ک دریافت که یک «مبارزه مرگ و زندگی» حیات حزب را تهدید می کند، به مخفی کاری، شکنجه و اعدام روی آورد.

در ابتدا، از ۷۵۰ اعدامی که در ۱۹۷۶ در زندان «تول سلنگ» انجام شد، اکثراً از افراد جامعه قبلی به

حساب می آمدند: نظامیان رژیم لون نول، کارکنان دولت سابق، دانشجویان، کارگران کارخانجات و غیره. آنها به ارتباط داشتن با سازمان سیا اعتراف می کردند. زوی توآن (مسئول منطقه شمال) نیز.زیر شکنجه به ارتباط داشتن با سازمان سیا اعتراف کرد و در سال ۱۹۷۷ اعدام شد. اما اعترافات «نیم روس» (مسئول منطقه شمال غربی) مثل انفجار بمب بود: او گفت که ویتنامی ها یک حزب دیگر به موازات و درون حزب ح ک ک درست کرده اند. طی مدت دو سال پس از این حدود بیست هزار نفر در این زندان شکنجه و اعدام شدند. این موضوع مانند طبلی بود که مرتب بر آن می زدند. هر دستگیری و شکنجه و اعتراف منتج به دستگیری و شکنجه و اعترافات عده ای دیگر از رهبران و اعضای حزب و زنان و فرزندانشان می شد. و این قتلهای دیوانه وار تکرار می شدند. اسناد دقیق بدست آمده از این وحشتکده بدون تردید نشان می دهد که افراد آنقدر شکنجه می شدند تا به آنچه شکنجه گران می خواستند اعتراف کنند. مقررات شکنجه گاه چنین بود که شکنجه با «دست» و به آرامی صورت پذیرد تا به نتیجه دلخواه برسد. اگر قبل از اینکه زندانی اعترافی بکند، زیر شکنجه بمیرد، شکنجه گر در کار شکنجه قصور کرده بود. اعترافات معمولا چندین بار چرکنویس می شد تا بالاخره یک نسخه «پاکنویس» از آن تهیه میشد.

ح ک ک ناکامیهای کمپوچیه دمکراتیک را به مثابه مسائل مربوط به خط و مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک نمی دید و مطمئناً ضرورت ترویج آن در میان توده ها را نیز در نظر نمی گرفت. نتیجتاً این ناکامیها را به یک مسئله پلیسی تقلیل داده و به روشهای پلیسی سعی در حل آنها داشت. اعدامهای صورت گرفته توسط رژیم کمپوچیه دمکراتیک را باید در پرتو این اشکال اساسی خطی بررسی کرد و نه بر حسب «روحیات کامبوجی» یا کینه غیرقابل توضیح حزب و پایگاه توده ایش. (این اعدامها را حتی نمی توان بر حسب خشم عادلانه ای که حملات وحشیانه آمریکا تولید کرده بود، توضیح داد.)

مسائل واقعی

مسئله اختلافات و رقابت میان مناطق کشوری در کامپوچیه (که تا زمان پیروزی انقلاب بطور نسبتا جدا از یکدیگر رشد کرده بود.) یکی از جدل انگیزترین موضوعات میان پژوهشگران مسائل کامبوج است. هیچ مدرک و شاهدی دال بر وجود خطوط رقیب وجود ندارد. اما واضح است که مسائل خطیری موجود بود. غالباً از پل پوت و مرکزیت ح ک ک بعنوان «مبتلایان به بیماری پارانویا» (همه را دشمن تلقی کردن) نام برده شده است. به قول یک شاعر، حتی مبتلایان به پارانویا هم بالاخره دشمن دارند. توطئه هایی موجود بود، این ها مبارزه مرگ و زندگی حول مسائل اساسی مربوط به خط مشی انقلاب کامپوچیه بود. اشکال کار این نبود که ح ک ک درمورد این مسائل خیالاتی شده بود. بلکه اشکال کار این بود که نمی توانست آن را به شیوه ای مارکسیستی حل کند. وجود یک مجموعه از مسائل معلوم است: بر سر جمعبندی از تاریخچه ح ک ک و نقش ویتنام در آن نظرات متناقضی موجود بود.

ویتنامی ها نیازی به ایجاد یک حزب سیاسی متفاوت در کامبوج نداشتند چرا که از همان ابتدای تاسیس ح ک ک خط ویتنامی ها در آن حضور داشت و ویتنامی ها در آن نفوذ داشتند. تقریبا تنها مسئله سیاسی در این جنگ مرگبار درون حزب که میتوان اسناد مخالف در این مورد را یافت، اختلاف بر سر تاریخ تاسیس حزب است. یک سند که قبل از انقلاب نوشته شد از منطقه شرقی است تاریخ تاسیس آن را ۱۹۵۱ می داند. یعنی زمانی که حزب «پراچی چون» تحت نفوذ ویتنامی ها ایجاد شد. (۶۷) سند «تصمیمات کمیته مرکزی در مورد برخی مسائل» مربوط به سال ۱۹۷۶، مستقیماً به این تاریخ حمله می کند: «مسئله تاریخچه حزب: تاریخ تولد حزب ۱۹۶۰ است نه ۱۹۵۱ (که ما را به دیگران پیوند می زند) - یک گسست تمیز لازم است!» (۶۸)

یکی از موارد مهم مورد اختلاف میان ح ک ک و حزب زحمتکشان ویتنام، و نیز درون خود بدنه و رهبری ح ک ک همواره چگونگی رابطه با شاهزاده سیهانوک بود. اینکه آیا می توان یا نمی توان مبارزه انقلابی درکامبوج را تابع امید به ایجاد یک ائتلاف ضد آمریکایی با شاهزاده کرد. حزب زحمتکشان ویتنام به روشنی به سیهانوک بیشتر اعتماد داشتند تا به کمونیستهای کامبوجی. چراکه آنها از زاویه منافع و اهداف بلافصل جنگ خودشان به مسائل می نگریستند. اما برای رشد تزلزل درمیان بخشی از اعضاء ح ک ک در ارتباط با گسست همه جانبه از جامعه کهن نیازی به تاثیرات خارجی (ویتنام) نبود. بخشی از اعضای حزب، بخصوص آنهایی که در نظام سیاسی دو چهره سیهانوک جایی برای خود یافته بودند، نمی خواستند از جامعه کهن گسست همه جانبه کنند و به پیشواز بی ثباتی های ناشی از جنگ علیه این جامعه، بروند. در واقع این بخشی از تجربه هر حزبی که تدارک دست زدن به جنگ خلق را می بیند، می باشد.

به یک معنای بسیار پایه ای و استراتژیک، خط منتسب به رهبری ح ک ک صحیح بود: اگر ح ک ک ارتش انقلابی خودش را ایجاد نمی کرد - که بدون برپایی جنگ و انجام انقلاب ارضی نمی توانست چنین کند - در این صورت قادر نبود کامبوج را از چنگ آمریکا رها کند. (۶۹) در واقع بدون این کار بعید بود که سیهانوک به جبهه متحد رهبری ح ک ک بپیوندد. همانگونه که حزب ح ک ک به درستی در مورد نیروهای سیهانوک نوشت: «اگرچه آنها نمی خواستند به ما بپیوندند، ولی هنگامی که توفان سر رسید، به پناهگاه ما پناه آوردند، چراکه ما از قبل پناهگاه ساخته بودیم.» (۷۰)

از این زاویه، انقلاب کامبوج چندان از انقلاب چین متفاوت نبود. در آنجا هم مسئله چگونگی برخورد با چیانکایشک بسیار مهم و یکی از حساس ترین مسائل بود. چرا که مسائل اساسی مانند تحلیل طبقاتی از جامعه چین، اولویت انقلاب ارضی و جنگ خلق، ماهیت استراتژیک جبهه متحد و مسئله ائتلافات تاکتیکی، مسئله داشتن نیروی نظامی مستقل تحت رهبری حزب، و غیره را در بر می گرفت. این مبارزات حیاتی درون حزب کمونیست چین، نیروی محرکه پیشرفت هم از زاویه تکامل خط مشی آن، و هم از زاویه رشد آگاهی و وحدت اعضایش. این واقعیت دارد که سردمداران خط انحرافی که گاهی هم در حزب غلبه داشتند، نهایتاً خیانت کردند و به این یا آن شکل به دشمن پیوستند. اگر مائو به مسائل ساده برخورد می کرد و سعی می نمود آنها را با استفاده از روش ترور حل کند، کاملا شکست می خورد و در حقیقت خط مشی ای که تحت رهبری او تکامل یافت هیچگاه شکل نمی گرفت.

باز هم تکرار می کنیم که مسئله «تجربه خارجی» بسیار اساسی است. مسئله مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم و مبارزه میان دو مشی درون حزب که

بیان فشرده مبارزه طبقاتی درون جامعه است، یکی از مسائلی است که پرولتاریا از زمانی که سوسیالیسم برای اولین بار برقرار شد، با آن دست و پنجه نرم کرده است. تجربه ای که مائو از آن جمعبندی کرد و درسهایی بیرون کشید، بسیار گران تمام شده بود. ح ک ک برخی از درسهای تجارب قبل را که مربوط به مسائل بلافصل مقابل پایش بود را درک کرده بود. اگر چنین نکرده بود به پیروزی دست نمی یافت. اما با مردود دانستن این تجارب، ح ک ک محکوم بود که نه تنها نتواند فراتر از لنین و بالاتر از مائو برود بلکه امکان تصحیح اشتباهاتش که روز به روز ابعاد هولناکتری بخود می گرفتند را کاملا از بین ببرد.

ماریچ سقوط

رژیم جدید هرچه بیشتر در مشکلات فرو می رفت، رهبری ح ک ک بیشتر به استفاده از نیروی قهر عریان پناه می برد . و این تعجب آور نیست. آنها ضرورتاً خواهان بکارگیری قهر نبودند. این شیوه ای نبود که آنها از اول انتخاب کردند. اگر این چنین شیوه ای را از ابتدا بکار می بردند مسلماً نمی توانستند مردم را بسیج کرده و به قدرت سیاسی دست یابند. و در اعمال قهر علیه توده ها به گرد پای آمریکا و رژیم وابسته به آمریکا در کامبوج هم نمی توانست برسد. رهبران بازمانده حزب، حتی خود پل پوت بارها تاکید کرده اند حوادثی که تحت رژیم آنها رخ داد علیرغم نیتشان بود. یک خبرنگار خارجی مکالمه کوتاه خود با پل پوت را اندکی پیش از مرگ او چنین تشریح می کند: «به او گفتم که مردم در شهر از او متنفرند و فکر می کنند که او مسئول کشتار مردم است. او گفت که از تعداد کشته شدگان آگاه است. وقتی این را گفت به گریه افتاد. گفت او به افرادی که بسیار به او نزدیک بودند اعتماد کامل داشت. آنها در آخر کار همه چیز را به افتضاح کشیدند.» (۷۱) با این وجود عقلشان به روش دیگری نمی رسید.

«جهش فوق بزرگ به پیش» در گرداب ضدانقلاب فرو می رفت. رسانه های گروهی امپریالیستی از همان ابتدای پیروزی خمرهای سرخ خبر از «جنایات» آنها در کامبوج می دادند. این اخبار در آن زمان یا دروغ بودند و یا غلوآمیز. امپریالیستها دولتشان را در هندوچین از دست داده بودند و غرور ارتجاعیشان جریحه دار شده بود. این دروغها از این غرور جریحه دار شده نشئت می گرفت.

اما بعداً، بخصوص پس از سال اول، و در بحبوحه اوضاع آشفته سیاسی کامبوج کشتارهای جمعی شروع شد و گسترش یافت. بطور مثال، تا اواخر سال ۱۹۷۶، مرکزیت حزب از کشتن سربازان ارتش لون نول خودداری می کرد اما این سیاست صحیح بعداً تغییر کرد. درحالیکه افسران ارتش لون نول دستشان به خون مردم و انقلابیون آغشته بود، سربازان معمولا مامورین بلااراده بودند. وقتی این سیاست صحیح ملغی شد، از میان «تازه واردین» سربازان سابق ارتش لون نول بیرون کشیده می شدند و غالباً همراه خانواده هایشان به قتل می رسیدند. (کشتار زن و فرزندانشان ظاهراً بدین علت صورت می گرفت که آنها بعداً از انقلاب انتقام نگیرند، ولی در واقع از دیدگاه فئودالی نسبت به خانواده ناشی می شد.) باز هم در اینجا می توان مغایرت حیرت آور این وضع با یک انقلاب واقعی را دید. این سیاست نه تنها صدها هزار نفر را که خنثی و یا حامی رژیم نوین در کامبوج بودند را به موضع دشمن راند بلکه محیطی بوجود آورد که «تازه واردین» و دیگران بیش از پیش دچار خوف و وحشت شده و با رژیم مخالف شدند.

درحقیقت، کل جو سیاسی روز به روز منحط تر می شد. مرکزیت حزب ممکن است دستور کشتار مردم در کئوپراتیوها را صادر کرده یا نکرده باشد. اما کشتار شبانه گروههای مردم در مزارع دورافتاده کشور که در رسانه های غربی معادل رژیم پل پوت معرفی می شد، نتیجه ناگزیر خط خود مرکزیت ح ک ک بود. ابزارآلات کشاورزی و حیوانات اهلی بسیار کم و پرارزش بودند. گزارش سال ۱۹۷۶، محافظت از آنها (به تلاش برای تحقق اهداف اقتصادی تعیین شده) را بعنوان شکل اصلی مبارزه طبقاتی مطرح می کند. در چین نیز استفاده اقتصادی از منابع مردم و نگهداری از آنها بعنوان مسئله مربوط به آگاهی طبقاتی مطرح می شد. اما برخورد ح ک ک به این مسئله منطبق بر خط کلی اش بود. جای شگفتی نبود اگر شهری ها پس از خستگی ساعتها کار روزانه از سر بی توجهی یا بدشانسی و یا حتی لجبازی عقب افتاده، پای یک گاو را بشکنند و یا یک خیش را خراب کنند. اما هیچکدام از اینها آنان را به دشمنان اصلاح ناپذیر انقلاب تبدیل نمی کند. اما از این قبیل حوادث معمولا چنین نتایجی گرفته می شد، بویژه اگر آن فرد منشاء طبقاتی «بد» یا «مسائل» دیگری داشت. رهبری کئوپراتیوها بطور روز افزون نگران و مستاصل (و یا شاید سرخورده) می شد و به خشونت توسل می جست.

در پانزده ماه آخر عمر کامپوچیه دمکراتیک تحولات معینی صورت گرفت و رژیم تغییر مسیر داد. از آنجا که عمر رژیم یک مرتبه به سر رسید، معلوم نیست که مقصد نهایی روند این تحولات چه بود. شاید ح ک ک تمایل یافته بود که کامبوج را به یک کشور رویزیونیستی «متعارف» تبدیل کند.

بالاخره در سپتامبر ۱۹۷۷ به مردم کامبوج این راز اعلان شد که «سازمان» همان حزب کمونیست است. مخفی کاری یک اصل اساسی برای هر حزبی است که در تدارک برپایی جنگ خلق علیه نظام کهن است. اما باید توجه داشت که مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست اعلام کردند «کمونیستها عار دارند نظرات خود را پنهان کنند». حرکتی که در سال ۱۹۷۷ انجام شد بیانگر تغییر در شیوه برخورد به توده ها نبود. بلکه بیشتر مصرف خارجی داشت. این امر در چارچوب کارزار «نرمال کردن» موقعیت کامپوچیه دمکراتیک و پایان دادن به انفراد دیپلماتیکش انجام گرفت و بویژه نمایانگر تلاش برای وارد شدن به ائتلاف نظامی با چین بلافاصله پس از کودتای دن سیائو پین علیه مائوئیستها در چین، بود.

در همین چارچوب بود که دولت در اواسط سال ۱۹۷۸ تغییرات عمده ای را در سیاستهایش اعلام کرد. رهبری ح ک ک که برای ایجاد صنایع مدرن برنامه داشت، مطمئناً می دانست که این کار را بدون مهندسین و تکنیسینها نمی تواند به پیش ببرد. تحصیل کردگان (بویژه فارغ التحصیلان خارج از کشور که پس از بازگشت به کامبوج متعاقب پیروزی انقلاب، «تازه واردین» لقب گرفته بودند) یک مرتبه ارج و قرب یافته، خورد و خوراکشان خوب شد، و به بازگشت به پنوم پن دعوت شدند. نمایندگان بعدی ح ک ک در تجمعات آنها سخنرانی می کردند و به آنها می گفتند که بدرفتاری با آنها سوء تفاهم و ناشی از تحریکات سازمان سیا و ویتنام علیه انقلاب بود!

این بخشی از تلاش گسترده در جهت حمایت توده ای بود. یک مقاله در ارگان ح ک ک در مارس ۱۹۷۸ بر ضرورت «جمع آوری نیروها» تاکید می کند و می گوید: «اعضایی که حقوق کامل دارند و اعضای آزمایشی کئوپراتیوها و حتی ذخیره ها

باید به بررسی، مشاهده و جمعبندی بپردازند. در عین حال، اعضایی که حقوق کامل دارند ابتدا باید جداگانه به مطالعه بپردازند، و اعضای آزمایشی و ذخیره ها هم با هم این کار را انجام دهند. آنها باید تجربه اندوزی کنند و اشکالات را بارها و بارها تصحیح کنند. بدین ترتیب، همگی رشد خواهند کرد. ما باید اعضای دارای حقوق کامل را تربیت کنیم و به سطح بالایی برسانیم...» (۷۲) حداقل در بسیاری از مناطق تمایزگذاری میان «قدیمی ها» و «تازه واردین» از بین رفت.

یک جنگ بد

مذاکرات میان کامبوج و ویتنام بر سر دستیابی به توافق نهایی در مورد تعیین خطوط مرزیشان با یکدیگر، از زمان استقلال هر دو کشور آغاز شده و ادامه یافته بود. ویتنام مرز زمینی را که استعمارگران فرانسوی تعیین کرده بودند قبول نداشت. (در حقیقت، فرانسوی ها صد سال پیش این مرزها را برای حل و فصل منازعات میان دو کشور به نفع ویتنام تعیین کرده بودند.) مخالفت با این مرزها از سوی ویتنام نقض توافقنامه آنها با رژیم سیهانوک در سال ۱۹۶۷ بود، ویتنام این مسئله را به اهرم فشار دائم علیه کامبوج تبدیل کرد. کامبوج هم بنوبه خود اعتبار مرزهای دریایی، رودخانه ای و آبی تعیین شده توسط فرانسوی ها را که به خط «برویه» معروف است، رد کرد. البته ارزش این بخش از قلمرو کمتر بود. (اما احتمال دارد امید به اینکه ممکن است در این منطقه نفت پیدا شود آن را برای کشوری مثل کامبوج که هیچ منابع هیدروکربن نداشت، پرجاذبه می کرد.) به هر حال مناسبات میان دو کشور تا سال ۱۹۷۷ متشنج اما کلا باثبات بود و هر دو کشور از حرکات تند دیپلماتیک یا عملیات نظامی احتراز می جستند.

اینکه چگونه ورق برگشت و اوضاع تغییر کرد دقیقا مشخص نیست و در بررسی ما نیز جایگاه چندانی ندارد. اما زمان وقوعش مهم است. تخاصمات از زمانی آغاز شد که هر دو کشور دچار بحران داخلی شده بودند. یک سال بعد هنگامیکه ویتنام کاملا در اردوگاه شوروی جای گرفت و آمریکا تلاش داشت با چین که در آن رویزیونیستها قدرت را گرفته بودند دست به ائتلاف بزند، یک جنگ تمام عیار میان ویتنام و کامبوج شروع شد.

ح ک ک متقاعد شده بود که ویتنام در پی انجام یک کودتای درونی در کامبوج است. این لب کلام اعترافات «کوی توآن» و «هونیم» از رهبران سابق بود. به نظر می آید در پایتخت و شهر «سیم دیپ» بمبهایی منفجر شده بود. انتقال بیست هزار نیروی ارتش به پایتخت (معادل کل جمعیت غیر نظامی شهر) نشانه نگرانی عمیق نسبت به این مسئله بود. نخستین نشانه های روشن آنچه که می توانست رخنه و ویتنامی ها یا طرفداران آنها باشد در اواخر ۱۹۷۸ (در آستانه تهاجم ویتنام به کامبوج) پدیدار گشت. سه روزنامه نگار غربی در پی دعوت دولت کامپوچیه به این کشور مسافرت کرده بودند. (رژیم تلاش داشت حمایت بین المللی برای خود جلب کند.) در آخرین شب اقامتشان در کامبوج، حمله اسرارآمیزی به محل اقامت آنها در منطقه جنوب غربی در نزدیکی پایتخت انجام شد. «ملکوم کالدول» که یکی از نویسندگان برجسته غربی و هوادار رژیم جدید بود، آن شب پس از اینکه خوشحال از انجام یک مصاحبه اختصاصی با پل پوت بازگشته بود، کشته شد.

بسیاری از کارشناسان نظامی بورژوا می گویند که کامبوج در اوایل ۱۹۷۷ به چندین تهاجم نظامی کوچک درمناطق تاریخا مورد منازعه دست زده بود. جنگ در اواسط سال دیگر تمام عیار شد. حمله کامبوجی ها برای کوشمالی ویتنام با شکست روبرو شد. ویتنام با تمام قوا به ضدحمله دست زد. جبهه شرقی بدون جنگ چندانی سقوط کرد. در اواخر سال ۱۹۷۷، کامپوچیه تمام مناسبات دیپلماتیک خود با ویتنام را قطع کرد.

سال ۱۹۷۸ برخورد جدیدی رخ نداد. مرکزیت، دو تیپ نظامی را برای دستگیری رهبری منطقه شرق اعزام کرد. بسیاری از نیروهای منطقه شرق به سوی نیروهای درحال پیشروی ویتنام فرار کردند. ارتش ویتنام، آنها و خمرهای بومی ویتنام را در واحدهای ویژه برای جنگ در خاک کامبوج سازماندهی کرد. واکنش کامبوج، انتقال گروه کثیری از غیر نظامیان منطقه شرق به منطقه شمال غربی بود.

اهداف جنگی ویتنام را می توان به وضوح از عملیاتش دریافت: نهایتا نه تنها کامبوج را اشغال کرد و ارتش کامپوچیه را تار و مار کرد، بلکه یک نیروی ۱۵۰ هزار نفری در آنجا کماشت. اشغال کامبوج توسط ویتنام یک دهه طول کشید تا اینکه شوروی سقوط کرد و رهبران ویتنام به صرافت جلب سرمایه گزاریهای خارجی افتادند. بدین ترتیب، نمی توان قبول کرد که ویتنام صرفاً برای حفظ خود به کامبوج حمله کرد.

در عین حال کامپوچیه به شیوه ای ارتجاعی در برابر تهدید ویتنام ایستاد. رادیو پنوم پن فراخوان داد «پیش به سوی پالایش نیروهای مسلحمان، حزبمان و توده های مردممان... در راه دفاع از خاک کامبوج و نژاد کامبوجی.... هرکدام از ما باید سی ویتنامی را بکشد... دو میلیون سرباز برای جنگ با ویتنام کافی است. چون جمعیت ویتنام پنجاه میلیون است... ما تنها دو میلیون سرباز برای در هم کوبیدن پنجاه میلیون ویتنامی لازم داریم، و هنوز شش میلیون دیگر از ما باقی می مانند. ما برای پیروزی باید نبردمان را بدینگونه طراحی کنیم.» (۷۳)

این فراخوان شگفت انگیز حزبی است که خود راحزب کمونیست می خواند. از نظر رهبری کامپوچیه شاید این تنها شیوه بسیج مردم کامبوج برای جنگ بود. اما با صدور فراخوان جنگ نژادی، آنها شکست خود را تضمین کردند. دولت ویتنام تمامیت ارضی را خدشه دار و تهدید کرده بود. اما حداقل به همان اندازه آمال انقلابی مردم ویتنام را لگدمال کرده بود. کلیه خلقهای هندوچین نیازمند انقلاب دمکراتیک نوین و سوسیالیستی بودند. یک حزب انقلابی در کامبوج می توانست با تمام قوا برای وحدت با کارگران و دهقانان ویتنامی تلاش کند و از هواداران سیاست انقلابی در ویتنام حمایت کند. اصلا چرا ح ک ک با تمام قوا برای جلوگیری از جنگی که علیه منافع توده های هر دو کشور بود، تلاش نکرد؟

به نظر می رسد که ح ک ک مشتاق برخورد نظامی بود. ظاهراً حزب فکر می کرد که جنگ (با ویتنام) بالاخره مشکلات داخلیشان را برطرف کند. هم از طریق ایجاد موجی از وحدت ملی و هم از طریق پایان دادن به دخالتهای ویتنام. علاوه بر این، ح ک ک فکر می کرد که جنگ را می برد. البته معلوم شد که تحلیلی بسیار ذهنی بود.

پل پوت به دو روزنامه نگار غربی دیگر که به کامبوج دعوت شده بودند گفت که ویتنام به تنهایی نمی توانست کامبوج را شکست دهد زیرا «در ویتنام چیزی نیست». او گفت که نقشه ویتنام این بود که شوروی نیروهای پیمان ورشو را از اروپا برای اشغال کامبوج بفرستد. ولی آمریکا و متحدین آسیای جنوب شرقی او این حرکت را تاب نخواهند

آورد و مضافاً این کار جبهه اروپایی امپراتوری شوروی را تضعیف کرده و آن را آماج حملات ناتو می کند.

شوروی که خود را با توافقنامه میان آمریکا و چین مورد تهدید می دید، به حمایت خود از ویتنام ادامه داد. برژینسکی مشاور امنیت ملی جیمی کارتر رییس جمهور آمریکا بعداً با افتخار اعلام کرد که «من از چینی ها خواستم که از پل پوت حمایت کنند، من تایلند را تشویق به حمایت از کامپوچیه دمکراتیک کردم.» (۷۵) در فوریه ۱۹۷۹، چین با ۲۵۰ هزار سرباز برای «درس دادن به ویتنام» به این کشور حمله کرد ولی ویتنامی ها به آنها درس بهتری دادند. امید و محاسبات ح ک ک به اینکه از طریق ائتلافهایی ارتجاعی به نجات کامبوج و پیروزی نائل آید بطرز وحشتناک غلط از آب درآمد.

ویتنام در دسامبر ۱۹۷۸ با همان استراتژی «شکفتن لاله» که سایگون را ساقط کرد، به کامبوج حمله کرد. نیروهای مسلح ویتنام عبارت بود از یکصد هزار ویتنامی و سی هزار کامبوجی. کل هشتاد هزار نیروی مسلح کامپوچیه در مرزهای شرقی مستقر شدند. به این حساب که جنگ موضعی در خواهد گرفت. نیروهای ویتنام از شمال و جنوب مواضع آنها را در هم کوبیدند و در مرکز کامبوج به هم رسیدند. سپس پخش شدند. بخشی از آنها به طرف شرق، از پشت سر به نیروهای کامبوجی مستقر در مرز حمله بردند. مابقی در جهت غرب و همه جهات پراکنده شدند. دو هفته بعد، در روز هفتم ژانویه ۱۹۷۹ پنوم پن را به اشغال درآوردند.

رهبری ح ک ک با خفت تمام مثل لون نول با هلیکوپتر فراری شدند.

بخش چهارم: برخی مسائل استراتژیک

درباره مالکیت خصوصی و برابری

برای براه انداختن یک بحث تحریک آمیز بگذارید نقل قول مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست را نقل کنیم: «به یک معنا، تئوری کمونیستها را می توان دریک جمله خلاصه کرد: لغو مالکیت خصوصی» (۷۶)

آیا این همان کاری نیست که ح ک ک می خواست انجام دهد؟ و چرا نباید سریع و یک شبه انجامش می دادند؟

درک آنها از مسئله دو اشکال داشت که ارتباط لاینفک با یکدیگر داشتند. یکی درک غلط آنها از مالکیت خصوصی و ماهیت و نقش متضادش در کشوری مثل کامبوج بود. یعنی مسئله انقلاب دمکراتیک نوین. دومی درک غلط از معنای نفی سرمایه داری بوسیله سوسیالیسم بود. خط و سیاست ح ک ک علیرغم استفاده از ترمینولوژی مارکسیستی، در هر دو زمینه عمیقاً ضد مارکسیستی بود.

بنیانگزاران مارکسیسم در مانیفست کمونیست توضیح می دهند که منظورشان این نیست که «پیشه ور خرد و دهقان کوچک» را از بین می برد. «نیازی به از بین بردن آن نیست. چرا که تکامل صنعت تا حد زیادی آنرا از بین برده است و هر روز بیش از پیش از بین می برد.» این نوع مالکیت خصوصی بسیار پیش از سرمایه داری وجود داشته است و تجربه انقلابات سوسیالیستی نشان داده که حتی بسیار پس از آنکه سرمایه داری بعنوان یک نظام ازبین برود، باقی خواهد ماند. آماج اصلی سوسیالیسم، سرمایه است. سرمایه «آن نوع مالکیت خصوصی است که کار دستمزدی را استثمار می کند، و فقط در شرایطی تزاید می یابد که ذخیره جدیدی از کار دستمزدی برای دور جدیدی از استثمار به آن برسد.» بنابراین سرمایه نوع خاصی از مالکیت خصوصی است: محصول کار دستجمعی کارگران است که توسط طبقه ای نسبت به آنان منافع متخاصم دارد، تصاحب می شود. بنابراین «سرمایه دار بودن، قدرت شخصی نیست، بلکه قدرت اجتماعی است». بروضوح بر این نکته تاکید شده است که هدف «از میان بردن تملک خصوصی محصولات کار... که برای تولید مجدد زندگی بکار می رود» نیست. «ما تنها می خواهیم خصلت مصیبت بار این تملک را از میان ببریم زیرا در این طرز تملک کارگر تنها برای آن زنده است که بر سرمایه بیفزاید و تا زمانی اجازه دارد زنده بماند که مصالح طبقه حاکمه اقتضا کند».

برای توضیح، بسط و کاربست تحلیل بالا در مورد کامبوج، اجازه بدهید ابتدا به این جنبه از مالکیت خصوصی بپردازیم. برخلاف پیش بینی مارکس و انگلس در اواسط قرن نوزدهم، تا کنون تمام انقلابات سوسیالیستی در کشورهایی رخ داده اند که نه مالکیت سرمایه داری، بلکه مالکیت خرد معمولترین نوع مالکیت در آنجا بوده است. (حتی در روسیه که یک کشور امپریالیستی بود، اکثریت جمعیت دهقان بود.) چین هم تحت حاکمیت «سه کوه» امپریالیسم، فئودالیسم و آنچه مائو سرمایه داری بوروکرات خواند (آن نوع سرمایه داری که با امپریالیسم، زمین داران بزرگ و دولت حلقه های اتصال دارد) قرار داشت.

کامبوج در بسیاری موارد از چین متفاوت بود ولی باز هم در موارد اساسی چندان متفاوت نبود. اکثریت وسیع مردم تحت ستم و استثمار هر سه کوه بود. بطور خاص، دهقانان نمی توانستند با کار روی زمین حتی معیشت خود را تامین کنند زیرا مداوماً به این سه باج می دادند. چه به شکل اجاره و سایر اشکال استثمار توسط ملاکین فئودال و چه به مالیات بگیران و رباخواران که اضافه تولید شده توسط دهقان را می مکیدند. این اضافه بطور عمده، دوباره در تولید سرمایه گزاری نمی شد. بلکه صرف تامین یک سلسله مراتب اشرافیت فئودالی (بویژه دربار) و دم و دستگاه اداری مستعمره چی ها و دست نشاندگان آنها (دولت فئودال ـ سرمایه داری بوروکرات سیهانوک) و سایر اشکال انگلی (نظیر رباخواران و سلسله مراتب بودایی) می شد.

انقلاب دمکراتیک نوین

همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به درستی مطرح می کند، «آماج انقلاب در این دسته از کشورها عبارت است از امپریالیسم خارجی، بورژوازی کمپرادور ـ بوروکرات، و فئودالها. این طبقات در پیوند تنگاتنگ با امپریالیسم قرار دارند و بدان وابسته اند. انقلاب در این کشورها از دو مرحله می گذرد: نخست، انقلاب دمکراتیک نوین که مستقیماً به مرحله دوم، یعنی انقلاب سوسیالیستی می انجامد. خصایص، اهداف و وظایف مرحله نخست انقلاب، پرولتاریا را قادر و ملزم می سازد تا با تمام طبقات و اقشاری که می توان حمایتشان از برنامه دمکراتیک نوین را جلب کرد، جبهه واحد گسترده ای تشکیل دهد. اما این کار باید برمبنای رشد و تحکیم نیروهای مستقل پرولتاریا، منجمله نیروهای مسلح پرولتاریا تحت شرایط مناسب و اعمال هژمونی طبقه کارگر بر سایر اقشار انقلابی توده، خصوصاً دهقانان فقیر انجام پذیرد. سنگ بنای این اتحاد، همانا وحدت کارگر ـ دهقان و پیشبرد انقلاب ارضی است. (یعنی مبارزه علیه استثمار نیمه فئودالی در نقاط روستایی و یا تحقق شعار «زمین به کشتگر» است) که یک بخش مرکزی برنامه دمکراتیک نوین است.» (۷۷)

حتی این مرحله دمکراتیک نوین نیز به صورت کامل در کامبوج پیش نرفت. در آغاز، آماج انقلاب به درستی تعیین

شدند و دهقانان برای یک جنگ رهایی بخش و انقلاب ارضی بسیج شدند. اما در همان حدود دو سال پیش از پیروزی، گرایشی رو آمد که باعث ایجاد گیجی در مورد اهداف انقلاب شد. در سال ۱۹۷۶، ح ک ک که «جهش فوق بزرگ به پیش» کامبوج (یک سال پس از پیروزی انقلاب) را با «جهش بزرگ به پیش» چین (هفت سال پس از پیروزی انقلاب) مقایسه می کرد، چنین گفت: «بی شک حزب ما درنگ نکرد. ما از دوره انقلاب ارضی و تحول اجتماعی گذر نکردیم. ما از دوره انقلاب دمکراتیک خلق به سوسیالیسم جهش کردیم». (۷۸) معنی این حرف این است که تفاوت صرفاً بر سر سرعت تحولات نبود بلکه راه آنها متفاوت بود.

کئوپراتیوها در کامبوج بخشی از پروسه باز توزیع انقلابی زمین نبودند. بلکه بالعکس، این کئوپراتیوها بر مبنای مصادره زمینهای دهقانان توسط دولتی بود که برنامه های اقتصادیش آنها را بیش از پیش به بازار جهانی زنجیر کرد. اگر مانیفست کمونیست را درک کنیم درمی یابیم این ادعا که کامبوج «اساساً یک جامعه کلکتیوی» شده بود، کاملا بی اساس است. مانیفست می گوید: «در یک جامعه بورژوایی، کار زنده چیزی نیست جز وسیله ای برای افزایش کار انباشته. در جامعه کمونیستی (مارکس وانگلس در اینجا منظورشان از کمونیسم، همان سوسیالیسم بمثابه مرحله نخست جامعه کمونیستی است)، کار انباشته وسیله ای است برای وسعت بخشیدن، غنی کردن و پیشرفت بقای کارگر». با توجه به وضعیت توده ها در کامپوچیه دمکراتیک، واضح است که آنها در کدامیک از این دو جامعه می زیستند. جهش کامبوج به سوی سوسیالیسم نبود، بلکه به سوی سرمایه داری بود.

کئوپراتیوهای کشاورزی

کئوپراتیوها یکی از شالوده های اساسی ساختمان سوسیالیسم در چین بودند. اما ایجاد کئوپراتیوهای سطح عالی (کمونهای خلق) نقطه اوج پروسه ای بود که با انقلاب دمکراتیک نوین آغاز گشت. بلافاصله پس از کسب قدرت سراسری (و حتی پیش از آن در بعضی مناطق آزاد شده)، دهقانان تحت رهبری حزب کمونیست چین برای کسب زمین بپاخاستند. بدون مالکیت بر زمین (هم زنان و هم مردان) هیچ تضمین وجود نداشت که آنها از قید فئودالیسم رها شوند. اگر چنین نمی شد آنها چگونه می توانستند احساس کنند که چیزی تغییر کرده است؟ در واقع، مناسبات فئودالی می توانست به اشکال نوین مجدداً ظاهر شود. همانگونه که مائو خاطر نشان کرد، انقلاب دمکراتیک نوین در را به روی سرمایه داری می گشاید. اما بیش از آن به روی سوسیالیسم می گشاید. در این کئوپراتیوها دهقانان می توانستند مزایای یکپارچه کردن نیروی کار و زمین خود را دریابند. در عین حال می توانستند ببینند که رشد سرمایه داری در کشاورزی به ناگزیر دهقانان را به فقیر و غنی قطب بندی می کند و بنابراین سوسیالیسم تنها راه نجات برای اکثریت جامعه است. در چین، بدون اتلاف وقت، دهقانان در گروههای همکاری متقابل و کئوپراتیوهای کوچک و سطح پایین سازماندهی شدند. در این کئوپراتیوها، زمین به صورت کلکتیو کشت می شد اما هر کس به میزان نسبت زمین، حیوانات بارکش، و ابزار کارش از محصول سهم می گرفت. (این شیوه در کامبوج تا پیش از سال ۱۹۷۵ در مناطق آزاد شده و در برخی مناطق پس از آن نیز بکار گرفته می شد و بسیار مقبول پسند دهقانان بود.) سپس در اواسط دهه ۱۹۵۰ حزب کمونیست چین به دهقانان فراخوان داد که «بر مبنای اصل تعاون داوطلبانه و منافع متقابل، اتحاد خود با یکدیگر را که تا آن زمان بر پایه این کئوپراتیوهای کوچک و نیمه سوسیالیستی بود، یک مرحله پیشتر برده و در کئوپراتیوهای بزرگ تولیدکنندگان کشاورزی که کاملا خصلت سوسیالیستی داشتند، جمع شوند. (بعبارت دیگر، افراد در این کئوپراتیوها بر مبنای کارشان در تولید، سهم می برند، نه بر مبنای میزان زمین یا سرمایه ای که گذارده اند.) این پروسه گام به گام به دهقانان کمک می کند که از طریق تجربه شخصی خویش به تدریج به آگاهی سوسیالیستی دست یابند و به تدریج شیوه زندگیشان را تغییر دهند بدون اینکه یکمرتبه با تحولات ناگهانی غیر قابل هضم روبرو شوند. این شیوه گذار باعث می شود که معمولا از کاهش بیش از اندازه محصول طی مثلا سال اول و دوم جلوگیری شود. و در واقع باید افزایش سالانه محصول را تضمین کنند. و این کار شدنی است.» (۸۰)

در کامبوج همه مجبور بودند در مزارع کئوپراتیوی زندگی کنند، در حالیکه کئوپراتیوها در چین تکیه بر دهقانان فقیر و لایه های تحتانی دهقانان میانه حال ایجاد می شدند. این کئوپراتیوها طی مدت بسیار کوتاه چنان بازدهی بالا بدست آوردند که دهقانان مرفه خواستار پیوستن به آنها شدند. اما تا زمانی که توان سیاسی دهقانان متشکل در کئوپراتیو رشد نکرده بود، از پیوستن دهقانان مرفه به آنها جلوگیری می شد.

اقتصاد سوسیالیستی چیست؟

درک ح ک ک از سوسیالیسم به همان اندازه اشتباه بود که درکش از دمکراسی نوین اشتباه بود. به غلط چنین می انگاشت که هرچه در مالکیت عمومی است، به خودی خود سوسیالیستی است. مارکس مالکیت عمومی سوسیالیستی را با مالکیت اجتماعی تعریف می کرد، نه با مالکیت دولتی. به عبارت دیگر، مالکیت دولتی نیز می تواند یک شکل از مالکیت خصوصی به معنای مارکسیستی آن باشد و بی شک درکامبوج پیش از انقلاب، چنین بود. در این شکل از مالکیت خصوصی، اضافه تولید شده به نفع عده ای قلیل غصب می شود، «در حالیکه کارگر از این جهت زندگی می کند که بر سرمایه بیفزاید، تا زمانی اجازه زندگی دارد که منافع طبقه حاکمه اقتضا کند.»

سوسیالیستی شدن و سوسیالیستی ماندن جامعه به این عوامل بستگی دارد: اینکه توده های زحمتکش هرچه بیشتر موج وار به اربابان تولید (خود پروسه-تولید، مناسبات میان مردم در تولید و تخصیص اضافه)، و به اربابان حکومت و کل جامعه تبدیل شوند و جامعه را گام به گام ولی به صورت مستمر به سوی الغای آنچه که انقلابیون چین آنها را «چهار کلیت» می خوانند پیش ببرند. (یعنی الغای تمایزات طبقاتی بطور عموم، الغای کلیه مناسبات تولیدی که شالوده این تمایزات است، الغای کلیه مناسبات اجتماعی که براین مناسبات منطبق است و الغای کلیه ایده های ناشی از این مناسبات اجتماعی). این نکته احتیاج به یک بررسی عمیق دارد (رجوع کنید به اقتصاد مائوتیستی: گروه نویسندگان شانگهای). اما حتی با یک بررسی کلی هم می توان دریافت که راه کامبوج از راه چین متفاوت بود. علیرغم اینکه ح ک ک ادعا می کرد که «کامبوج بیست سی سال جلوتر از چین بود.»

بررسی مائو از تجربه ساختمان سوسیالیسم در جهان منجمله و بویژه تجربه شوروی و تجربه چین، او را به این درک رساند که سوسیالیسم یک دوره

گذار تاریخی نسبتاً طولانی است. کتاب «اقتصاد مائوئیستی» توضیح می دهد: «مناسبات تولیدی غیر سوسیالیستی هنوز برای مدت معینی در جامعه سوسیالیستی پا برجا خواهند بود.... از سوی دیگر، خود مناسبات تولیدی غیر سوسیالیستی یک پروسه تحول و تکامل از وضعیت جنینی به کمال و بلوغ را از سر می گذراند. در جامعه سوسیالیستی، «کمونیسم از نظر اقتصادی هنوز نمی تواند کاملا به مرحله بلوغ برسد و یا بطور کامل از سنتها یا آثار بقایای سرمایه داری عاری باشد.» تاسیس نظام مالکیت عمومی سوسیالیستی، نفی بنیادین نظام مالکیت خصوصی بود. اما این بدان معنا نیست که مسئله مالکیت کاملا حل شده است. حق بورژوایی در عرصه مالکیت هنوز بطور کامل محو نشده است. بعلاوه از آنجا که نظام کالایی، مبادله از طریق پول، توزیع بر مبنای کار، کماکان عمل می کنند و تفاوتهای پایه ای میان کارگر و دهقان، شهر وروستا، کار یدی و کار فکری هنوز موجود است، و حق بورژوایی هنوز تا حد بسیار جدی در مناسبات متقابل میان مردم موجود است و موقعیت مسلطی در عرصه توزیع دارد. این حق بورژوایی در دوره تاریخی سوسیالیسم نمی تواند بطور کامل منحل شود، و حتی در برخی زمینه ها اجازه ابراز وجود قانونی دارد و تحت حمایت دولت است. تحت دیکتاتوری پرولتاریا، حق بورژوایی تنها محدود می شود. دیکتاتوری پرولتاریا شرایط محو حق بورژوایی از صحنه تاریخ را فعالانه می آفریند.» (۸۱)

حق بورژوایی به آن مناسبات اقتصادی و اجتماعی گفته می شود که بطور رسمی برابری طلبانه است اما در واقع عناصر نابرابری را در خود حمل می کنند. (۸۲) ح ک ک به خیال خود مشکل نابرابریهای اجتماعی و بنابراین طبقات را یک شبه با الغای پول و دستمزد، حل کرده بود. ولی حق بورژوایی به ناگزیر کماکان به حیات خود ادامه می داد. بطور مثال، در زمینه نابرابریهای «طبیعی»، جوانان سالم در نظام توزیعی آنها بیش از معلولین و سالمندان جیره دریافت می کردند. از آنجا که سطح تولید بسیار پایین بود، مواد خوراکی برای تغذیه برابر همگان کافی نبود. یک مثال دیگر، امتیازات اجتناب ناپذیر معینی بود که به کادرهای رهبری داده می شد: نظیر حمل و نقل، رادیو و غیره. بعلاوه برای تضمین



سال ۱۹۷۷ ـ متعاقب کودتایی که به احیای سرمایه‌داری در چین انجامید ـ پل پوت در کنار هوا کو فن (یکی از رهبران رویزیونیست چین) دیده می شود. چین رویزیونیستی به تامین‌کننده کمکهای خارجی کامبوج تبدیل شده بود.

بقای آنها، این کادرها از دارو و مواد خوراکی بیشتر برخوردار بودند. برابری مطلق غیر ممکن بود. همانگونه که مائو در برابر رو آمدن این چنین نظراتی در روزهای اولیه ایجاد ارتش سرخ در چین گفت: «تساوی گری مطلق در دورانی که سرمایه داری هنوز نابود نشده است، بجز یک تصور واهی دهقانی و خرده بورژوایی چیز دیگری نیست و حتی در جامعه سوسیالیستی نیز تساوی مطلق نمی تواند وجود داشته باشد، زیرا در آن موقع محصولات مادی طبق اصل «از هرکس به اندازه توانش و به هرکس به اندازه کارش» و طبق مقتضیات کار توزیع می شود.» (۸۳)

مارکس گفت: «تحت کمونیسم، جامعه برمبنای «از هرکس به اندازه توانش، به هرکس به اندازه نیازش» سازمان می یابد.» اما برای رسیدن به این مرحله، حق بورژوایی باید گام به گام محدود شده و تدریجی ملغی شود. بطور خلاصه، جهش ازاصل «به هرکس به اندازه کارش»، به اصل «به هرکس به اندازه نیازش» تنها با رشد آگاهی کمونیستی توده ها (که نیروی محرکه جامعه هستند) ورشد تولید (که نیازهای مردم را بطور واقعی برطرف کند) امکانپذیر است. لغو ظاهری حق بورژوایی توسط رژیم کامپوچیه دمکراتیک نه تنها یک توهم بود، بلکه بی عدالتی ها و حق کشی های واقعی را پنهان می ساخت. نظیر امتیازات «قدیمی ها» بر «تازه واردین»، که در حقیقت بوی متعفن مناسبات فئودالی ازآن بر می خاست چراکه وابستگی های خانوادگی نقش تعیین کننده در تقسیم مردم به «قدیمی» و «تازه وارد» بازی می کردند. اگر رژیم پابرجا می ماند و یا موفق می شد کشور را صنعتی کند، این نابرابریها (که بالقوه در همان زمان هم مرگبار بودند) مرگبارتر می شدند.

ح ک ک با از بین بردن دستمزد، پول و غیره تنها سوسیالیسم و کمونیسم را به استهزاء کشید و در واقع هیچکدام از کارهایشان با معیارهای کمونیسم (برطرف کردن نیازهای توده ها که اصلا انجام نشد) و سوسیالیسم (در نظر گرفتن کار هرکس در دریافت سهمش از توزیع) وفق نداشت. در عوض، با جیره های غذایی ناکافی و گرسنگی دادن، نیروی کار کردن و علاقه به کار را در آنها از بین می برد و بدین ترتیب سطح تولید را پایین می آورد. کار آنها شبیه چیزی بود که مائو در ارتباط دیگری گفته بود ـ از گاو می خواهیم شیر بدهد

ولی اجازه نمی دهیم علف بخورد.

پل پوت مسئله را این چنین می دید: «سرمایه برای ساختن صنایع مان را از کجا می آوریم؟ سرمایه ما اساساً از کار مردم ما حاصل می شود. مردم ما با کار کردن، تولیدات کشاورزی را رشد می دهند... ما یک منبع مهم دیگری برای ایجاد سرمایه داریم. یعنی این واقعیت که دستمزد نداریم. فقدان دستمزد خود یک منبع بزرگ ایجاد سرمایه است.» (۸۴) علیرغم اینکه مازاد تولید تحت سوسیالیسم و سرمایه داری منبع ایجاد سرمایه است، اما در اینجا کاملا و عامداً تفاوت میان این مازاد در سوسیالیسم و در سرمایه داری نادیده گرفته می شود. در حالیکه «کار انباشته ابزاری جهت گسترش، تقویت و ترفیع بقای کارگر است.» به جای این، آنها اصل اساسی سرمایه داری را برگرفتند، یعنی کشیدن شیره توده کارگر، در بسیاری موارد تا دم مرگ. (۸۵) بر پایه این دیدگاه، نه برنج بلکه مناسبات اجتماعی عقب افتاده ای که نیروی کار را ارزان ساخته امتیاز برتر کامبوج در تجارت خارجی است. درست بر پایه همین دیدگاه، امروز سرمایه های غربی برای برپایی کارگاه های تولیدی لباس به کامبوج هجوم می آورند.

از نظر تاریخی، اتفاقاً بزرگترین اشتباهی که در رابطه با حق بورژوایی مرتکب شدند این بود که در مقابل لغو گام به گام آن مقاومت کردند. تا «چهار کلیت» محو نشده است «بقای بورژوازی و یا پدیدار شدن بورژوازی نوین امکان پذیر خواهد بود.» (۸۶) «در کشور ما هنوز نظام کالایی برقرار است. نظام دستمزدی نیز نابرابر است زیرا بر مبنای مقیاس هشت رتبه ای قرار دارد. این گونه چیزها را در دیکتاتوری پرولتاریا تنها می توان محدود کرد. بنابراین اگر افرادی نظیر لین پیائو به قدرت برسند (مائو در اینجا تجارب مبارزه دو خط مشی پیشین درون حزب را در یک مبارزه جدید علیه دن سیائو پین بکار می گیرد)، به سادگی می توانند نظام سرمایه داری را برقرار کنند. بدین علت است که ما باید هرچه بیشتر آثار مارکسیست - لنینیستی مطالعه کنیم». (۸۷) این یکی از مهمترین خدمات مائو بود که در گیر و دار مبارزه برای جلوگیری از غصب کنترل حزب و دولت توسط افرادی نظیر دن سیائو پین آنرا هشدار داد.

اما ح ک ک همین کار را به شیوه ای «منحصر بفرد» انجام داد. پول ملغی شده بود اما تولید کالایی کماکان ادامه داشت: کئوپراتیوها، برنج و سایر محصولات را (به ارزش دلار) در ازای دریافت کالاهای دیگری به دولت تحویل می دادند. برنج مهمترین کالا محسوب می شد، نه بدین جهت که به کار تغذیه مردم می آمد، بلکه بدین سبب که در بازار جهانی مبادله شدنی بود. از نظر کامپوچیه دمکراتیک تغییر جهت دادن نیرو و منابع از این تشکیل سرمایه به تلاشهای دیگر مانند مبارزه با مالاریا و سایر بیماریها که از مردم تلفات می گرفتند، سودآور نبود. (۸۸) در واقع از آنجا که هدف تولید نه ارضای نیازهای توده ها بلکه انباشت سرمایه بود، خود نیروی کار کماکان کالا بود. تحت چنین شرایطی، الغای پول تنها پرده ساتر نازکی بود که چهره سرمایه داری را می پوشاند، و فقدان دستمزد تنها لاپوشان کردن استثمار بسیار وحشیانه ای بود که جریان داشت.

در حقیقت، خط ح ک ک چندان هم «منحصر بفرد» نبود. در «اقتصاد مائوئیستی شانگهای» آمده است که لیوشائوچی و چن پوتا که رهبران دار و دسته رویزیونیستی در حزب کمونیست چین بودند، پیش از موقع خواهان برچیدن تولید کالایی شدند. مائو چنین پاسخ داد: «تلاش برای برچیدن زودرس تولید کالایی و مبادله، و نفی زودرس نقش سازنده کالا، ارزش، پول، و قیمت، برای ساختمان سوسیالیسم مهلک است و بدین سبب هم غلط است.» کتاب «اقتصاد مائوئیستی» چنین ادامه می دهد: «تولید کالایی سوسیالیستی را نباید از بین برد بلکه باید آن را برای برقراری پیوند میان صنعت و کشاورزی چین، میان مناطق شهری و روستایی رشد داد. این برای پیشبرد ساختمان سوسیالیسم ضروری است. (۸۹)

چان چون چیائو (یکی از نزدیکترین رفقای مائو، از رهبران «گروه چهار نفره» که دستگیریشان پس از مرگ مائو نشانه وقوع کودتای ارتجاعی در چین بود) آن را چنین مطرح می کند: «آن نوع «کمونی کردن» که توسط لیوشائوچی و چن پوتا تبلیغ می شد نباید دوباره اجازه سر بلند کردن بیابد. ما همواره متذکر شده ایم که ما نه تنها بیش از اندازه کالا نداریم بلکه هنوز در چین وفور کالا نیست. بنابراین تا زمانی که کمون ها چیز چندانی برای عرضه ندارند تا به همراه گروههای تولیدی و دسته های کاری و کمونی شوند، و شرکتهای تحت مالکیت عموم مردم هنوز تولیداتشان را برای تحقق شعار «به هرکس به اندازه نیازش، به سطح انبوه نرسانده اند تا نیازهای هشتصد میلیون مردم چین برآورده شود، ما ناگزیر هستیم همچنان به تولید کالایی، مبادله از طریق پول، و توزیع بر مبنای کار ادامه دهیم. ما تدابیر مناسبی جهت محدود کردن زیانهای این چیزها بکار برده و می بریم. دیکتاتوری پرولتاریا، دیکتاتوری توده هاست.» (۹۰)

به عبارت دیگر، مسئله صرفاً به خاکسپاری پول و تولید کالایی نیست. بلکه مسئله این است که چگونه شرایط مادی و سیاسی لازم برای از بین بردنشان را مهیا کنیم. نه اینکه در حرف آنها را، «ملغی» کنیم و در عمل مناسبات باب طبعشان را ابقاء کنیم.

چیزی برای از دست دادن وجود ندارد

درس سیاسی جهانشمول مهم دیگری که می توان از تجربه کامبوج گرفت. هر کشوری به نوبه خود مجموعه به هم پیچیدای از تضادهاست که از این میان، تضاد میان تولید اجتاعی (به نمایندگی پرولتاریا) و مالکیت خصوصی (به نمایندگی بورژوازی) تضادهای بی شمار دیگری را تحریک می کند و یا با آنها تداخل می یابد. طبقه ای که چیزی برای از دست دادن ندارد هم در کشورهای امپریالیستی و هم در کشورهای عمدتاً دهقانی، در اقلیت است. با این وجود حزب کمونیست با حرکت از منافع و مواضع انقلاب پرولتری بین المللی، باید بر تحتانی ترین (اقشار و طبقات) اتکا کند تا وسیعترین اقشار مردم را در هر مقطع برای مبارزه علیه منبع بلایایی که بر اکثریت وسیع، در آن کشور و در تمام جهان نازل شده، بجنگد و نهایتاً آن را نابود کند. یعنی اینکه، کمونیستها باید با احساسات طبقاتی استثمارشده ترین ها وحدت کرده و آنها را به سطح جهان بینی رهایی بخش مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم ارتقاء دهند. این مصافی است در مقابل کمونیستهای همه کشورهای جهان که با آن دست و پنجه نرم می کنند.

سرود انترناسیونال می گوید: «برما نبخشد فتح و شادی، خدا، نه شه، نه قهرمان، با دست خود گیریم آزادی، در پیکارهای بی امان» یعنی اینکه هیچکس، چه با نیت خیر چه با نیت شر، نمی تواند زحمتکشان جهان را نجات دهد، مگر خودشان. مصرع پایانی این سرود، «انترناسیونال است نژاد انسانها» بر این نکته تاکید دارد که پرولتاریا تنها با نابود کردن تمام طبقات

و هر آنچه که بویی از طبقات برده، یا به عبارت دیگر با رها ساختن نژاد انسانها، می تواند خود را رها سازد.

حزب

در اینجا به مسئله حزب می رسیم. راز حزبی که موجودیت، خط مشی، سیاستها و ایدئولوژیش را از نظر توده ها به صورت راز سربه مهر نگاه می دارد، در آن است که «سوسیالیسم» اش در واقع سرمایه داری است.

ح ک ک نسبت به وظیفه رهبری میلیونها نفر توده های کامبوجی در مسیر بنا نهادن یک جامعه نوین خیلی کوچک بود. این حزب در هنگام پیروزی تنها چهارده هزار عضو داشت. رقم عضویت تا سال ۱۹۷۷ روی همین تعداد نگه داشته شد. کمتر از نیمی از کئوپراتیوها دارای شعبه حزبی بودند. (۹۱) بعبارتی، پیش از اینکه ح ک ک و جنبش انقلابی در موقعیت استفاده از قدرت سیاسی قرار گرفته باشند یعنی بتوانند جامعه را رهبری کنند، ویتنامی ها با ایجاد شرایط برای پیروزی زودرس در واقع آنان را «خلع سلاح»کردند. چینی ها بر پایه دو دهه جنگ خلق به رهایی دست یافته و به سوسیالیسم گذار کردند. طی آن دو دهه، حزب تربیت یافت و آبدیده شد و بخشهای وسیعی از توده ها در کوران انقلاب ارضی، قدرت سیاسی انقلابی و مبارزه مسلحانه متحول شدند.

شرایط، باعث شد که قدرت سیاسی یکباره از آن ح ک ک شود. با وجود این اگر ح ک ک از کسب قدرت سیاسی سرباز می زد، در حقیقت به منافع مردم کامبوج و انقلاب جهانی خیانت کرده بود. بدون اینکه به حدس و گمان بر سر اینکه غیر از این چه می تواند بشود متوسل شویم باید بگوییم که در هر حالت آنها خلاف آنچه که باید انجام می دادند، کردند: آنها می بایست بطور ویژه این دیدگاه جهانشمول را بحساب می آوردند که انقلاب، یک پروسه دراز مدت است که کمونیستها در آن پروسه می بایست برای تغییر شرایط بجنگند. نه چشم بر آن شرایط ببندند و نه اینکه سر تسلیم در برابرش فرود آورند. بطور مثال به این شکایت «اینگ تیریت» توجه کنید: «در پایتخت هیچ چیز تحت کنترل ما نبود مگر کارخانجات». این نقل قول غالباً توسط رهبران حزب منجمله پل پوت پس از سرنگونی تکرار شد. این اعتراف از سوی حزبی که شهرها را تخلیه کرده بود تکان دهنده بود. حتی اگر چنین بود، مسئله مقابل کمونیستها آن است که این معضل را چگونه حل کنند. حزب کمونیست شوروی که عمدتاً در شهرهای بزرگ فعالیت داشت، پس از کسب قدرت با مسئله مشابهی در روستاها روبرو گردید. برای همین می بایست نیازها و تمایلات واقعی اقشار مختلف دهقانی و سایر مردم را تحقیق و بررسی می کرد و براین پایه سیاستهای معینی اتخاذ می کرد تا بتواند آنها را گام به گام به پیش رهبری کند. و در عین حال تربیت سوسیالیستی گسترده ای را درمیان آنان پیش ببرد و پیشروان توده ها را به حد اعضای حزب ارتقاء دهد. اما ح ک ک بجای اتخاذ این روش تلاش کرد دیدگاههایش را به زور قهر و خشونت اعمال کند. سریعاً هم در برابر عملکرد واقعیات مادی جهان (که هیچگاه درکشان نکرده بود و آخرالامر هم کنترلی رویشان نداشت) سپر انداخت و تسلیم شد.

چگونه حزبی که «مخفی» است می تواند رهبری کمونیستی واقعی بر توده ها اعمال کند؟ این چنین حزبی تنها می تواند به یک معنای بورژوایی فقط دستورالعمل صادر کند و بر اجرایشان نظارت کند. و هیچگاه نمی تواند به یک معنای کمونیستی، بدون پیشبرد خط مشی توده ای، بدون اجرای اصل از توده ها به توده ها، بدون توضیح سیاستها، اهداف و ایدئولوژیش به توده ها، آنها را به خود جلب کند و خطش را بدین شیوه به یک نیروی مادی تبدیل نماید.

یک حزب پرولتری، یک حزب طبقاتی است . نه فقط برحسب ایده هایش بلکه بطور مادی. این تفاوت مهم میان یک حزب پرولتری و یک تشکیلات توطئه گر انقلابی از نوع بورژوایی (بلانکیستی) است. ایدئولوژی و خط حزب باید بر جهان بینی و منافع انقلاب پرولتری بین المللی منطبق باشد. اما سخن ما در اینجا در مورد چیزی بیش از گروهی از افراد با عقاید سوسیالیستی است. اگر حزب بیان حرکت آگاهانه آن بخش از توده ها که تربیت کمونیستی می یابند نباشد، صرفاً می تواند صاحب برخی عقاید درست باشد و سعی کند در مسیری انقلابی طی طریق کند، اما نمی تواند سیاستهای درستی را برای پیشروی در مسیر پرپیچ و خم مبارزه طبقاتی فرموله کند، چه رسد به اینکه موفق به پیاده کردن این سیاستها شود. در بهترین حالت جهت خود را از دست خواهد داد.

ح ک ک بیشتر شبیه یک محفل کوچک بود تا یک حزب . نه به خاطر اندازه اش، بلکه به علت رفتارش. همانگونه که مائو نوشت: «آنان که دارای طرز تفکر محفلی هستند در برابر این نظر که باید تمام نیروهای مثبت را بکار گرفت، باید تمام کسانی را که متحد شدنی هستند، متحد کرد، باید تمام عوامل منفی را به عوامل مثبت تبدیل کرد تا بتوان امر کبیر ساختمان سوسیالیسم را به پیش برد، مقاومت می کنند.» (۹۲)

منظور ما این نیست که ح ک ک پایگاه اجتماعی نداشت. به نظر می رسد که این حزب از حمایت پرشوری در میان دهقانان فقیر و بویژه مردان و زنان جوان که در جامعه پدرسالار کامبوج بطور خاصی تحت ستم بودند، برخوردار بود. اما این حزب به جای اینکه از طریق اتکاء به پیشروان، توده های مردم را جلب کند، این پایه اجتماعی را بر مبنای بلافصل خودشان جلب کرد و بیشتر از سایر اقشار مردم به آنها امتیاز داد، و صرفاً به اعمال دیکتاتوری بر بقیه مردم پرداخت بدون آنکه میان طبقات حاکمه سابق و مردمی که تحت ستم آن طبقات بودند، تمایزی قائل شود.

همین خط چندین بار طی انقلاب چین سر بلند کرد: خط «دهقان فقیر» که به جای بسیج توده های فقیر برای متحد ساختن مردم، تلاش داشت بر عقب افتاده ترین احساسات انتقام جویی و منفعت جویی این توده ها دست بگذارد. لنین اینگونه احساسات را چنین توصیف کرد: «قبلا آنها بخور بخور می کردند، حالا نوبت من است که بخور بخور بکنم.» این هیچ نیست مگر ایدئولوژی سرمایه داری و وسیله پیدایش طبقه جدیدی از استثمارگران.

ح ک ک چنین نوشت: «بطور مشخص، ما بر نیروی کارگران اتکاء نکردیم. کارگران (در اسم) پیشاهنگ بودند، اما به صورت واقعیت مشخص پیشاهنگ نشدند. واقعیت مشخص این است که فقط دهقان وجود داشت. بنابراین ما از کسی کپیه برداری نکردیم...» (۹۳) بی شک این درست است: در چین زمان مائو و در تمام کشورهایی که از آن زمان تاکنون جنگ خلق واقعی برپا شده است، کمونیستها به عضوگیری از میان پرولترها و تربیت آنها برای پیشبرد این وظیفه توجه عظیمی مبذول داشته اند. و روی تهیدستان تکیه کرده اند تا اقشار وسیع دهقانی را از طریق دگرگون کردن تمام جهان بینی شان و کمک به آنان برای انکه تبدیل به دهقانان سوسیالیست با

جهان بینی پرولتری شوند، رهبری کنند. یک روی سکه مطلق ح ک ک به تعیین اقشار کلیدی طبقه کارگر و بسیج و تربیت پرولترهای انقلابی (۹۴) بود و روی دیگر سکه همان اندازه بی علاقگی در تربیت مارکسیستی بخشی از دهقانان، بود. آنها نه تنها هیچ بخشی از دهقانان را مجهز به موضع، روش و خط پرولتاریای بین المللی نکردند، بلکه مارکسیسم را به هیچ درجه و شکلی به میان آنها نبردند.

اما این مسئله ح ک ک را به یک حزب دهقانی نیز تبدیل نکرد، اگرچه دیدگاه هایش تا اندازه ای با برخی گرایشات خودجوش معین میان برخی دهقانان مطابقت داشت . بویژه تنفر طبقاتی میان دهقانان که در واقع باید در را بروی مجهز کردن آنان به آگاهی همه جانبه طبقاتی بگشاید. بجای این، احساسات فوق علیه منافع انقلابی گسترده تر دهقانان بکار گرفته شد.

از آنجا که ح ک ک برای رهبری مردم از خط مشی توده ای پیروی نمی کرد، و از آنجا که توده ها را در انجام کارهایی رهبری می کرد که در واقع علیه منافع توده ها بود تعجب آور نیست که به اعمال دیکتاتوری علیه توده ها توسل جست.

مائو در اینباره صریحاً می گوید: «دیکتاتوری را در صفوف خلق نمی توان بکار برد. خلق نمی تواند روی خودش دیکتاتوری اعمال بکند و نیز بخشی از خلق نمی تواند بخشی دیگر را سرکوب کند. عناصر قانون شکن درون خلق باید تسلیم قانون شوند. ولی بین این عمل و اعمال دیکتاتوری جهت سرکوب دشمنان خلق فرق اصولی موجود است. درون خلق، سانترالیسم دمکراتیک حاکم است. قانون اساسی ما تصریح می کند که شهروندان جمهوری خلق چین از آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات، اتحادیه ها، نمایشات، تظاهرات، ایمان مذهبی و غیره برخوردارند. ما طرفدار آزادی با رهبری و دمکراسی تحت هدایت مرکزیت هستیم. و به هیچوجه منظورمان آن نیست که مسائل ایدئولوژیک و مسائل مربوط به تشخیص غلط و درست را درمیان خلق می توان با تدابیر قهری حل و فصل کرد.» (۹۵)

ممکن است ح ک ک برای حفظ قدرت سیاسی به صرافت متحد کردن مردم افتاده باشد. ولی نمی توانست این کار را بکند. از یک سو، آنها در مقابل انقلاب فرهنگی و تئوری و پراتیک آن مبتنی بر «اعمال دیکتاتوری همه جانبه پرولتاریا» روی خود را برگرداندند. آنها در مقابل تجربه این انقلاب که طی آن حزب کمونیست توده ها را در استفاده از قدرت سیاسی شان برای دگرگون کردن کل جامعه، رهبری کرد، سکوت کردند. از سوی دیگر، آنها کوچکترین درکی از پیچیدگی و متناقض بودن جامعه سوسیالیستی نداشتند. آنها قادر به تشخیص تفاوت میان تضادهای درون خلق (که منافع درازمدتشان بطور اساسی یکسان است) با تضادهایی که با دشمنان (که منافعشان در تخاصم با منافع توده ها قرار دارد) موجود است، نبودند. اسناد این حزب مملو از چنین شعارهایی است: «خط مشی توده ای»، «کادرها به میان توده ها می روند» و «به مردم گوش بدهید»، «خلق را متحد کنید»، و غیره . عدم توجه به این نکته و بحساب نیاوردن آن و در عوض آنان را همجنس مرتجعین حاکم پیش و پس از آنها قلمداد کردن، اشتباه است و ما را از حقیقت مسئله دور می کند. نکته بر سر این است که آنها خطی انحرافی داشتند. این خط انحرافی صرفاً یک ایده انحرافی نبود. این خط به ناگزیر به نیروی مادی قدرتمندی تبدیل شد زیرا منطبق بود بر روشی که جهان ارتجاعی سازمان یافته است.

در جهان امروز، تولید کنندگان خرد و نیروهای خرده بورژوا نمی توانستند بر هیچ جامعه ای حاکم شوند. هر نوع منطق سرمایه داری (چه کوچک، چه بزرگ) نهایتا باید در برابر خواستهای سرمایه امپریالیستی سر تسلیم فرود آورد. شاید بتوان گفت که ح ک ک به شیوه «منحصر بفردی» داشت می رفت که نوع حکومتی را در کامبوج برقرار کند که شبیه آن در دهه های اخیر در بسیاری کشورهای جهان سوم دیده شده است. در این کشورها نیروهای بورژوازی ملی تبدیل به سرمایه داران بوروکرات شدند، و کشیدن شیره جان دهقانان از طریق دولت و سایر اشکال استثماری کلکتیو برای تصاحب اضافه آنان، مکمل تسلیم شدن به بازار جهانی است.

انترناسیونالیسم پرولتری

ح ک ک طی سندی در مورد تاریخچه حزب چنین مطرح می کند که در عین حال که مطالعه تجربه احزاب خارجی نقشی مثبت در تاسیس حزب در دهه شصت بازی کرد، حزب بسیاری تجارب بد ناشی از کپیه برداری و یادگیری از تجارب خارجی را نیز داشت. این تجارب در رابطه با مشکلات کوچک و بزرگ، نتایج بدی برای حزب ببار آورد. از یک سو، این تجارب ما را کاملا به جهل کشاند. ازسوی دیگر، در پیشرفت جنبش انقلابی اخلال کرده و گاهی موجب نابودی آن شد و مانع پیشرفت حزب ما شد. بدین ترتیب، چه بهتر که از تجارب خارجی چیزی نیاموزیم.» (۹۶) این عبارت نشانه جمعبندی غلط از رابطه با ویتنامی ها است. اما حمله به چین و مائو نیز هست. مهمترین علت اینکه آنها مشتاق آموختن از دیگران نبودند این بود که آنچه را به آنها آموزش می دادند قبول نداشتند و مورد پسندشان نبود. آنها خط مائو را رد کردند. نه از این جهت که چینی بود. بلکه بدین سبب که جهانبینی و منافع کاملا متفاوتی ازجهان بینی و منافع ایشان را نمایندگی می کرد. بدین علت است که این مشکل آنها به مرور بدتر شد. گزارش شده که حزب در اوایل به دنبال دستیابی به درک درست از مسائل بود. بدین جهت، کادرهای حزب آثار مائو و استالین را مطالعه می کردند. اما پس از اینکه حزب خط مشی خود را تحکیم بخشید، دیگر از این خبرها نبود.

یک چیز مارکسیستی را آنها مسلما دوست نداشتند و آن استهزای «کمونیسم ملی» توسط مارکسیسم است. هیچ حزبی نمی تواند نماینده منافع اکثریت توده های مردم یک کشور باشد مگر اکثریت وسیع توده های مردم جهان را نمایندگی کند. بی شک این به معنای آن نیست که همه توده ها را می توان به یکباره جذب کرد، و توده ها به پیشرو و میانه و عقب افتاده تقسیم نمی شوند. همانگونه که مانیفست می گوید: «در مبارزات ملی پرولتاریای کشورهای مختلف، آنها (کمونیستها) منافع مشترک کل پرولتاریا را مستقل از ملیتشان، خاطر نشان کرده و مطرح می سازند.» هر حزب کمونیست که انقلاب را در یک کشور تحت سلطه و یا یک کشور امپریالیستی رهبری کند، صرفا یک گردان جنبش پرولتاریای انقلابی بین المللی است که هدفش کمونیسم جهانی است.

بواقع، رهایی کامبوج، چه برای مردم کامبوج و چه برای مردم جهان، یک پیروزی به هدر داده شده است.

بخش پنجم: سرنوشت کامبوج

پس از سرنگونی رژیم پل پرت، آمریکا هیچ مشکلی در حمایت از بقایای ارتش این رژیم نداشت. در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰،

امدادهای بین المللی تحت رهبری آمریکا هزاران جنگنده خمر را در جنگلهای منطقه مرزی غرب کامبوج و در اردوگاههای پناهندگی در تایلند تامین می کرد. (۹۷) آمریکا و سازمان ملل دست نشانده اش تا یک دهه بعد نیز «جبهه متحد ملی» تحت رهبری ح ک ک را که سیهانوک هنوز بطور رسمی ریاستش را بعهده داشت، بعنوان دولت قانونی کامبوج به رسمیت می شناخت.

اگر سقوط بلوک شوروی نبود، ویتنامی ها کماکان به اشغال کامبوج ادامه می دادند. اگر سقوط شوروی باعث تغییرات بنیادین در عرصه بین المللی نمی شد، آمریکا نیز کماکان به حمایت خود از «جبهه متحد ملی» ادامه می داد و عضویت «جبهه متحد» در سازمان ملل کماکان پابرجا باقی می ماند.

پس از سقوط شوروی آمریکا دیگر سودی در حمایت از خمرهای سرخ نداشت. اولا، آمریکا بخاطر آنکه وحشیانه منافعش را از طریق بمب افکنهای ب ۵۲ و جهت بیرق «کمکهای بشردوستانه» پیش می برد نیاز دارد که تاریخ هندوچین را بازنویسی کند و خود را که نسل کش درجه اول است مخالف سرسخت کشتار مردم این خطه جا بزند. ثانیاً، آمریکا خواهان محاکمه سران، ح ک ک شد تا بدین وسیله بهتر بتواند دولت بر سر کار پنوم پن را به زانو درآورد. (رئیس این دولت هون سن است، او مسئول سابق منطقه شرقی است که زمانی «جسم خمر و مغز ویتنامی» نامیده می شد و اکنون مورد حمایت چین بود.) در دوره اشغال کامبوج توسط ویتنام، قحطی در کامبوج بیداد می کرد. اشغالگران ویتنامی و دولت دست نشانده آنها بنام «جمهوری خلق کامپوچیه»، دهقانان را تشویق می کردند که برای راه اندازی آبراه هایی که زمان ح ک ک ایجاد شده بود و اکنون به گل نشسته بودند، «گروههای همبستگی» تشکیل دهند. آنها برخی اهداف اقتصادی خمرهای سرخ را نیز دنبال کردند. جانشینان ح ک ک که اکنون با نام «حزب انقلابی خلق کامپوچیه» قدرت سیاسی را به دست داشتند، خود را ادامه ح ک ک که (به قول آنها) در ۱۹۵۱ تاسیس شد می دانستند. ح ک ک برای جلب حمایت غرب (و شاید دفن گذشته خودش) در سال ۱۹۸۱ خود را منحل کرد تا جبهه متحد علیه ویتنام را تقویت کند.

آخرالامر، حتی سیهانوک که ظاهرا تحت نام وی می جنگیدند، نیز ح ک ک را رها کرد. در ۱۹۸۹ با پادرمیانی آمریکا یک دولت ائتلافی متشکل از نیروهای قدیمی طرفدار آمریکا و نیروهای جدید طرفدار ویتنام به روی کار آمد. سیهانوک دوباره رییس کشور و شاه شد. پسرش، شاهزاده رانارید که ظاهراً چندان ازحمایت پدر برخوردار نبود، سالها بر سر کنترل کشور با هون سن کشمکش داشت تا اینکه بالاخره هون سن در اواخر دهه ۹۰ او را به وسیله یک کودتا ساقط کرد.

اقبال خمرهای سرخ و حامیان ارتجاعی خارجیشان ناپدید شد. آنها چند هزار نیروی مسلح خود را حفظ کردند و ظاهراً حمایت توده ای داشتند. اما در نهایت در بهترین حالت به یک گروه شورش بی هدف و در بدترین حالت به راهزن تبدیل شدند. آنها از طریق قاچاق مواد مخدر، قاچاق چوب درخت جنگلها، و قاچاق جواهر از طریق تایلند روزگار می گذرانند. اگر حمایت دولت ارتجاعی تایلند نبود از بین رفته بودند. در اواسط دهه نود آنها با هون سن معامله ای کردند. در ازای حمایت از دولت، او به آنها اجازه بازسازی و حتی حدی قدرت سیاسی داد. این بار بعنوان شرکای بی مدعا در طرح ارتجاعی «تثبیت» کامبوج، اینگ ساری در ۱۹۹۶ تسلیم شد و مورد بخشش ملوکانه قرار گرفت. طی دو سال بعد، خیوسامفان (دومین رییس سابق دولت کامپوچیه دمکراتیک)، نوآن چی (معاون دبیر حزب) بهمراه برخی از تحصیلکردگان پاریس دیده که هسته اولیه کادرها و هواداران پل پوت را ایجاد کرده بودند، نیز تسلیم شدند.

شهر مرزی پایلین (غرب باتامبانگ، در منطقه شمال غربی) و حومه اش به جولانگاه آنها تبدیل شد. به همان شکلی که هر بخش از مناطق روستائی کامبوج توسط یک جنگ سالار محلی اداره می شود. فرماندار این بخش، یک فرمانده سابق ارتش خمرهای سرخ بود که بعدا بطور رسمی از طرف دولت به این پست منصوب شد. معاون او، پسر اینگساری است. نیروهای نظامی و انتظامی آن منطقه، جنگندگان سابق خمرهای سرخ هستند. واحدها و ساختار فرماندهی آنها مثل سابق دست نخورده باقی مانده است. تنها تفاوت اینست که این ۲۰۰۰ نفر به جای پیژاماهای سیاهشان اکنون یونیفورم دولت جدید را می پوشند. اکنون بسیاری از چریکهای سابق سوار بر موتورسیکلت های هوندا در خیابانها می چرخند؛ رهبران سابق ح. ک. ک. فعالیتهای گسترده «مشروع» و شبکه های قاچاق را اداره می کنند. شهرشان پایلین دارای «کازینوی بین المللی قیصر» است که سرمایه داران تایلندی را به خود جلب می کند. ده ها روسپی خانه، یک بانک و میکده های بیشماری دارد که تفرجگاه چریکهای سابق است. اینگساری و خیوسامفان در ویلاهای محافظت شده ای مشرف به شهر زندگی می کنند. (۹۸) پل پوت در آوریل ۱۹۹۸ مرد. رفقای سابق اش او را که به اعدام محکوم شده بود در خانه اش تحت نظر نگاه داشتند. آنها یک خبرنگار خارجی را دعوت کردند تا در آستانه مرگ با وی مصاحبه کند. در حقیقت آنها با اینکار می خواستند ثابت کنند که دیگر با او نیستند. در مبارزات درون حزبی که منجر به دستگیری پل پوت شد، او دستور اعدام یکی از مقامات نظامی حزب به نام سون سن و ۱۴ تن از افراد خانواده اش را صادر کرده بود. پل پوت بعدا چنین توجیه کرد که کشتن طفل شیرخوار این خانواده یک تصادف بود. آخرین رهبر تاریخی ح. ک. ک. در جنگل، که پل پوت را سرنگون کرد کوشید در سال ۱۹۹۹ بر سر تسلیم خود با دولت به توافق برسد. اما وی را دستگیر کردند. این فرد که تاموک نام دارد و مسئول منطقه جنوب غربی بوده اینک در انتظار محاکمه است و این به موضوع کشمکش میان آمریکا و هون سن تبدیل گشته است.

بد نیست بپرسیم که یک دهه پس از اینکه غرب دوباره کامبوج را به چنگ آورده، با این کشور چه کرده است؟

«صنعتی» شدن کامبوج ظاهرا جنبه مثبت اوضاع است. تا ژانویه ۱۹۹۹ یکصد و ده کارگاه دوزندگی رسمی با ۷۲ هزار کارگر، و ۳۹ کارخانه با ۱۱۰ هزار شغل جدید اجازه تاسیس یافتند. آمریکا و اتحادیه اروپا به محصولات کامبوج اجازه می دهند که با تعرفه های پایین به بازارهایشان وارد شوند. البته سرمایه هائی که در کامبوج کار می کند، سرمایه های غربی است. غربی ها سودش را می برند و کامبوجی ها زجرش را می کشند. دستمزد بسیاری از کارگران در صنعت رو به رشد دوزندگی در ازای ۴۸ ساعت کار هفتگی اخیرا از ۴۰ دلار به ۳۰ دلار تنزل یافت. حتی دستمزد کارگرانی که مزد بالا دریافت می کنند از ساعتی هشتاد سنت به ساعتی پنجاه سنت (نیم دلار) تنزل یافته است.

کامبوج ظاهرا هنوز واحد پول خود را ندارد. کارگران دلار آمریکائی دریافت می کنند. هنگام بحران مالی شرق آسیا، کامبوجی ها به شدت آسیب دیدند. زیرا اندونزی و تایلند ارزش پولهای خود را در ازای دلار آمریکا پایین آوردند. بدین ترتیب از نظر ارزان کردن نیروی کار، روی دست کامبوج بلند شدند.

یک «صنعت» بزرگ دیگر در کامبوج، روسپیگری است که بیشترین شغل را ایجاد می کند. استثمارگران بومی و خارجی از قبل صدها هزار زن و مرد جوان و بیکار که اکثرا از روستا به شهر آمده اند، تغذیه می کنند. تعداد آنها تا ۶۰۰ هزار نفر هم تخمین زده شده که اکثرا به بیماری ایدز مبتلا هستند. کامبوج از نظر سرعت رشد بیماری ایدز، در آسیا اول است.

تخمین موقعیت ۸۵ درصد از جمعیت ۱۱٫۴ میلیونی که هنوز در مناطق روستائی بسر می برند، از خارج بسیار مشکل است. چرا که آنها برای رسانه های تحت کنترل امپریالیستها مهم نیستند. واقعیتی که اینک بسیار آشکار شده اینست که در کشوری که سابقا دهقانان چندین تن ماهی از یک هکتار آب بیرون می کشیدند، اکنون نسل ماهی در حال انقراض است. «تنل ساپ» (دریاچه بزرگ در مرکز کامبوج که بزرگترین دریاچه آب شیرین آسیای جنوب شرقی محسوب می شود) به خاطر عملیات چوب بری برای بازار لوکس غرب اینک به گل و لای نشسته است. گزارش شده که کامبوج طی پنج سال آینده کاملا از درخت تهی خواهد شد. کازینوهائی که در سواحل دریاچه بنا می شوند، دهکده های ماهیگیری و نواحی پرورش ماهی را نابود می کنند. بنگاه های امدادرسانی در مورد بروز خطر قحطی گسترده مرتبا هشدار می دهند.

کامبوج به معنای واقعی کلمه آشغالدانی امپریالیستها شده است. آنها زباله های شیمیائی زهرآگین را که هیچ کشوری حاضر به قبول آن نیست در کامبوج دفن می کنند. وخامت این مسئله بالاخره به رسانه های غرب راه یافت؛ زیرا یک شورش اعتراضی علیه مرگ کارگران در یکی از اماکن دفن زباله بوقوع پیوست. محل شورش، بندر سیهانوک ویل در جنوب غربی کشور بود. یعنی همانجائی که زمانی نه چندان دور تسلیحات چینی برای جبهه رهائیبخش ملی ویتنام در آن پیاده می شد.

اوضاع کامبوج را می توان چنین جمعبندی کرد: در نتیجه تجاوز آمریکا و جنگهای متعاقب آن، کامبوج دارای بیشترین تعداد معلولین جنگی در دنیا است. هنوز سیستم درمانی واقعی در این کشور وجود ندارد. جاده ها و راه آهنی که طی بمبارانهای هوائی آمریکا تخریب شدند، هیچگاه بازی سازی نشدند. محصول برنج هیچگاه به سطح پیشین خود بازنگشت. نیمی از کودکان این کشور دچار گرسنگی یا سوء تغذیه مزمن هستند. نرخ مرگ و میر کودکان هنگام تولد تا پنج سالگی در کامبوج از جمله بالاترین نرخها در جهان است.

اوضاع کامبوج را از نظر سیاسی ـ اقتصادی چنین است: از نظر سیاسی تحت قیمومیت سازمان ملل است. از نظر اقتصادی، تحت قیمومیت صندوق بین المللی پول است. سرمایه گذاری در کامبوج بطور مستقیم و غیر مستقیم توسط آمریکا و اروپا کنترل می شود. دولت کامبوج یک دولت ائتلافی متشکل از تمام احزابی است که طی نیم قرن گذشته بر این کشور حاکم بوده اند.

البته هیچکس اینها را نسل کشی نمی داند و خواستار محاکمه جنایتکاران نمی شود. زیرا روال عادی زندگی در نظام امپریالیستی چیزی جز این نیست.

توضیحات

۱) به همین جهت است که کنگره آمریکا و دولت کلینتون میلیونها دلار به بررسی «جنایات کامبوج» اختصاص داده اند. آنهم در زمانی که بودجه های تحقیقاتی را بطور کل محدود می کنند. ارقام متفاوتی در مورد تعداد کسانی که در کامبوج کشته شده اند ارائه شده است. یکی از بالاترین ارقام متعلق به «بن کیرنان» است. او یکی از محققان سرشناس در این زمینه است که زمانی از ویتنام هواداری می کرد و اکنون رئیس «پروژه تحقیق در مورد جنایات کامبوج» در دانشگاه «یل» است. بودجه این پروژه را دولت آمریکا تامین می کند. او رقم جمعیت کامبوج در سال ۱۹۷۵ را از رقم جمعیت کامبوج در سال ۱۹۷۹ کسر کرد. نتیجه، یک و نیم میلیون نفر بود که در جمهوری دمکراتیک کامپوچیه، جان خود را بر اثر گرسنگی، بیماری، جنگ و اعدام از دست دادند. اما این رقم جای بحث بسیار دارد.طی این دوران جنگ جاری بود و سرشماری انجام نمی شد. حکومت آمریکائی کامبوج در سال ۱۹۷۵ می توانسته رقم جمعیت را بالا برده باشد. و حکومت طرفدار ویتنام کامبوج در سال ۱۹۷۹ می توانسته این رقم را پایین آورده باشد. ارقامی که حکومت کامپوچیه دمکراتیک چندین بار ارائه داده بود با هم جور در نمی آمدند. «بن کیرنان» عامدا ارقام بی پایه و منتشر نشده یک پژوهشگر خصوصی را پایه کار خود قرار داده است. «مایکل ویکری» که از آمار سازمان سیا استفاده کرده، رقم مردگان (به هر علتی) را حدود هشتصد هزار می داند. رجوع کنید به «بن کیرنان»، «رژیم پل پوت» (انتشارات دانشگاه یل، ۱۹۹۶) صفحه ۴۵۷. آمار ادعائی ویکری را نیز در اینجا ذکر و بررسی کرده ایم. «تاموک» رهبر ح. ک. ک. طی مصاحبه ای در سال ۱۹۹۷ به مجله «بررسی اقتصادی شرق دور» چنین گفت: «واضح است که پل پوت علیه بشریت جنایت کرده است. اما من با آمار آمریکائی مبنی بر میلیونها کشته موافق نیستم. اما فکر می کنم رقم صدها هزار درست باشد.» (۲۳ اکتبر ۱۹۹۷)

ما این روش ارتجاعی را قبول نداریم که برای لاپوشانی یک سلسله جنایات، ادعا شود که جنایات دیگری بزرگترند. اما حتی بر این مبنا نیز، جنایات آمریکا بسیار بیشتر از جنایات دیگران است. جنگ آنها در هندوچین یکی از خونین ترین جنایاتی است که جهان تاکنون به خود دیده است. میزان بمب هائی که آمریکا بر ویتنام ریخت بیش از سه برابر مقدار بمب هائی است که طی جنگ جهانی دوم ریخته شد. این بمب ها دو میلیون ویتنامی را کشت و ده میلیون نفر را آواره کرد. و در کامبوج، آمریکا یک رژیم دست نشانده را در سال ۱۹۷۰ به روی کار آورد و سپس نیروهای خود را به آنجا فرستاد. هواپیماهای ب ـ ۵۲ آمریکا مدت بیش از ۳ سال بلاوقفه بر سر کامبوج بمب فرو ریختند. نیم میلیون تن مواد منفجره و ناپالم، مناطق روستائی را شخم زد و باعث قحطی بیسابقه شد. یک میلیون کامبوجی در آن جنگ کشته شدند. با وجود این، «پروژه تحقیق در مورد جنایات کامبوج» این را در برنامه خود نمی گنجاند.

۲) شایعه مائوئیست بودن ح. ک. ک. را شوروی ها برای نخستین بار بر سر زبانها انداختند. برای مثال: ولادیمیر سیمونوف: «کامپوچیه: جنایات مائوئیست ها و خط سیرشان»، انتشارات نووستی، ۱۹۷۹ . هدف آنها خراب کردن مائوئیسم و چین مائو از طریق همبسته وانمود کردن آن با پل پوت. خوب است بدانید که شوروی از قطع رابطه با رژیم آمریکائی لون نول در کامبوج خودداری کرده بود.

۳) «کیرنان» که سعی ندارد ح. ک. ک. را مائوئیست قلمداد کند، معترف است که «نه پل پوت، نه اینگساری، نه خیو سامفان، نه هیچکس دیگر از مرکزیت ح. ک. ک. از انقلاب فرهنگی در زمان وقوعش هواداری نکرد.» (رژیم پل پوت، صفحه ۱۲۷) یک محقق سرشناس دیگر می نویسد: «هیچ شاهدی دال بر ارتباط ح. ک. ک. با رادیکال های چین در دوره ۷۱ ـ ۱۹۶۵ وجود ندارد.» (تیموتی کارنی: «پیروزی غیر منتظره»، به نقل از کارل دی جکسون ـ ویراستار ـ «کامبوج طی دوره ۷۸ ـ ۱۹۷۵: ملاقات با مرگ»، انتشارات دانشگاه پرینستون، ۱۹۸۹، صفحه ۲۴)

۴) مصاحبه های نقل شده در کتاب «رژیم پل پوت»، صفحه ۱۴۸

۵) «خلاصه ای از تاریخچه تفسیری حزب: سند منطقه شرقی»، به نقل از کارل جکسون: «ملاقات با مرگ»، صفحه ۲۶۴

۶) فاکتها از این قرارند:

«پل پوت در اواخر سال ۱۹۶۷ در یک مدرسه آموزشی حزب در جنگلهای شمال شرقی کامبوج تدریس کرد. او در مدت ۹ روز سخنرانی حتی یک بار هم نام انقلاب فرهنگی را بر زبان نراند و بندرت از چین ذکری می کرد. تنها یک بار گفت: چین کشور بزرگی است.» (کیرنان، رژیم پل پوت، صفحه ۱۲۷ ـ به نقل از یکی از شرکت کنندگان در آن مدرسه)

پل پوت درست پس از کسب قدرت در ژوئن ۱۹۷۵ به طور مخفیانه به هانوی و چین سفر کرد. پی از این سفر، چین کمکهای اقتصادی (نه نظامی) وسیعی در اختیار کامپوچیه دمکراتیک قرار داد.

وقتی مائو در سپتامبر ۱۹۷۶ درگذشت، کامپوچیه دمکراتیک عزای عمومی پنج روزه اعلام کرد. پل پوت که تازه نخست وزیر شده بود طی یک پیام رادیوئی گفت: «مائو بزرگترین آموزگار پس از مارکس، انگلس، لنین و استالین بود.» یک پیام دیگر ح. ک. ک. به حزب کمونیست چین از انقلاب فرهنگی علیه «مترهای ضدانقلابی لیوشائوچی و دن سیائوپین» تمجید کرد. (که نت کین: تشریح ترور، به نقل از کارل جکسون، «ملاقات با مرگ»، صفحات ۲۲۱ ـ ۲۱۹، همچنین الیزابت بکر: «وقتی جنگ پایان گرفت»، صفحات ۲۷۸ ـ ۲۷۷)

کیرنان از منابع دست دوم چنین نقل می کند که رهبران ح. ک. ک. نفرت خود از گروه چهار نفر (نزدیکترین رفقای مائو که دستگیری آنها در سال ۱۹۹۷ نقطه عطف کودتای رویزیونیستی دن سیائو پین بود) را در دوره مبارزات شدید درون حزب کمونیست چین متعاقب مرگ مائو بیان داشته بودند. (کیرنان: «رژیم پل پوت»، صفحات ۱۵۶ ـ ۱۵۵) در عین حال هیچکدام از این ادعاها مستند نیست و محتوای سیاسی اش مشخص نیست. بدین سبب نمی توان یک بحث جدی را بر مبنای آن پیش برد. چندین نویسنده سعی کرده اند که رژیم پل پوت را به گروه چهار نفر (و بالاتر از آنها، به مائو) وصل کنند. این کار بر مبنای شباهتها ادعائی بین آنها انجام گرفته است. سیاستهای ح. ک. ک. و جهش بزرگ به پیش و انقلاب فرهنگی در چین را یکسان قلمداد می کنند. ما در متن مقاله، با بررسی و مقایسه این سیاستها، چنین ادعائی را رد کرده ایم.

آنچه جای شک ندارد اینست که پس از کودتای دن سیائو پین، پل پوت و سایر رهبران ح. ک. ک. که ژستهای انقلابی می گرفتند و در پی جلب حمایت احزاب کمونیست بودند و چشم به چین مائو داشتند، به پکن رفتند و دن سیائو پین را در فرودگاه در آغوش کشیدند. پل پوت طی سخنرانی در چین موجودیت ح. ک. ک. را برای نخستین بار علنی کرد. او با رجوع به تاریخچه حزب گفت: «ما همچنین از تجربه انقلاب جهانی و به ویژه از آثار رفیق مائوتسه دون آموختیم. تجربه انقلاب چین نقش مهمی در آن زمان بازی کرد.» (به نقل از کارل جکسون: «ملاقات با مرگ»، صفحات ۳۲۰ ـ ۲۱۹) او از مائو نام می برد ولی خائنان به میراث مائو را در آغوش می کشید. این سخنرانی از طریق رادیو در سراسر چین پخش شد، ولی در خود کامبوج پخش نشد.

۷) اکثر اسناد ح. ک. ک. که به دست آمریکا یا ویتنام افتاد به زبان خمر است. و آن اسنادی که ترجمه شده اند نیز غالبا غیر قابل دسترسی هستند. بسیاری سخنرانی های رادیوئی (مهمترین رسانه در کامبوج) توسط «اداره رادیوهای خارجی» دولت آمریکا ضبط و ترجمه می شد. در ارجاع به این دو نوع منبع، ما محققان اصلی را ذکر کرده ایم. علاوه بر چهار سند کامل ح. ک. ک. که در کتاب کارل جکسون بنام «ملاقات با مرگ» چاپ شده، همه جانبه ترین و در دسترس ترین سند ح. ک. ک. به انگلیسی، متعلق به دیوید چاندلر، بن کیرنان، چانتو بوآ ـ ویراستاران و مترجمان ـ «برنامه پل پوت برای آینده: اسناد محرمانه رهبری

کامبوجیه دمکراتیک، ۷۷ ـ ۱۹۷۶» (دانشگاه یل، گزارش شماره ۳۳ مطالعات آسیای جنوب شرقی، ۱۹۸۸) این گزارش و برخی مطلب دیگر در مورد کامبوج را می توان از طریق پست از نشانی انتشارات دانشگاه یل و نیز از نشانی پست الکترونیکی این دانشگاه دریافت کرد.

۸) به نقل از الیزابت بکر: «وقتی جنگ پایان گرفت»، انتشارات سایمون اند شوستر، ۱۹۸۶، صفحه ۲۴۵ . در این مورد، همچنین رجوع کنید به دیوید چاندلر: «تراژدی تاریخ کامبوج»، انتشارات دانشگاه یل، ۱۹۹۱، صفحه ۴۸

۹) به نقل از دیوید چاندلر، منبع بالا، صفحه ۸۷

۱۰) الیزابت بکر، «وقتی جنگ پایان گرفت»، صفحه ۹۷

۱۱) «خلاصه ای از تاریخچه تفسیری حزب»، به نقل از کارل جکسون، «ملاقات با مرگ»، صفحه ۲۵۷

۱۲) همانطور که از سیهانوک انتظار می رفت، او شرکتهای ملی شده آمریکائی را در اختیار اطرافیان خود قرار داد. ذخایر طلای کامبوج از آمریکا به فرانسه منتقل شدند و ژنرال دوگل رئیس جمهور وقت فرانسه برای یک بازدید رسمی به کامبوج دعوت شد.

۱۳) ویلفرد بورشت که یکی از خبرنگارانی بود که جنگ را از زاویه منافع ویتنامی ها گزارش می کرد و محرم اسرار حزب زحمتکشان ویتنام بود در سال ۱۹۶۷ نوشت که از او خواسته شد درباره «مبارزه مسلحانه ای که قرار بود علیه سیهانوک آغاز شود» بنویسد. «صحبت از موقعیت انقلابی در آن زمان در کامبوج احمقانه بود.» . ویلفرد بورشت، «در سنگر»، لندن، ۱۹۷۹، صفحه ۳۲۴

۱۴) سخنرانی پل پوت در سال ۱۹۷۷، به نقل از دیوید چاندلر، «تراژدی تاریخ کامبوج»، صفحات ۱۶۷ ـ ۱۶۶

۱۵) «تاریخ حزب کمونیست کامپوچیه» (به زبان خمر) سند تند نویسی شده ای بود که گفته می شود توسط اینگساری در سال ۱۹۷۴ منتشر شده است. به نقل از کیرنان «چگونه پل پوت به قدرت رسید»، انتشارات ورسو . انتشارات نیولفت، ۱۹۸۵، صفحات ۲۵۱ ـ ۲۵۰

۱۶) الیزابت بکر، «وقتی جنگ پایان گرفت»، صفحه ۱۴۸

۱۷) به نقل از دیوید چاندلر، «تراژدی تاریخ کامبوج»، صفحه ۲۲۴

۱۸) یعنی منطقه ای که خلبانان آمریکائی اگر بعنوان مواضع دشمن به آن مشکوک می شدند حق داشتند بدون اجازه قبلی مورد حمله قرار دهند که اساسا عبارت بود از تمام افراد، حیوانات، خانه های مسکونی و شالیزارهای خارج از مناطق تحت کنترل حکومت.۱۹) دولت دمکراتیک کامپوچیه، «اسناد سیاه و شواهد تجاوزات و ضمیمه سازیهای ارضی ویتنام علیه کامپوچیه»، ۱۹۷۸

۲۰) «آخرین نقشه»، به نقل از کارل جکسون، «ملاقات با مرگ»، صفحه ۳۰۱

۲۱) کیرنان، «چگونه پل پوت به قدرت رسید»، صفحه ۳۶۲

۲۲) «پرچم انقلابی»، اوت ۱۹۷۵، مترجم: تی ام کارنی، ویراستار: کیرنان، «چگونه پل پوت به قدرت رسید»، صفحات ۳۶۹ ـ ۳۶۸

۲۳) سخنرانی پل پوت در سپتامبر ۱۹۷۸ به نقل از الیزابت بکر، «وقتی جنگ پایان گرفت»، صفحات ۱۶۳ ـ ۱۶۲

۲۴) مصاحبه تیون پرازیت، به نقل از الیزابت بکر، «وقتی جنگ پایان گرفت»، صفحه ۱۶۳

۲۵) برای بررسی مشی سیاسی و نظامی حزب زحمتکشان ویتنام در دوره اواخر دهه هفتاد رجوع کنید به «ویتنام: سقط انقلاب»، نشریه انقلاب (ارگان ترویجی کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا) دوره چهارم، شماره ۸ ـ ۷، ژوئیه ـ اوت ۱۹۷۹

۲۶) دیوید چاندلر، «تراژدی تاریخ کامبوج»، صفحه ۲۳۴

۲۷) تیموتی کارنی، «سازماندهی قدرت»، به نقل از کارل جکسون، «ملاقات با مرگ»، صفحه ۳۵

۲۸) به نقل از کیرنان، «رژیم پل پوت»، صفحه ۱۶۳

۲۹) به نقل از توام چامسکی و ادوارد هرمان، «بعد از توفان: هندوچین پس از جنگ»، و «بازسازی ایدئولوژی استعماری»، انتشارات ساوت اند، ۱۹۷۹، صفحه ۱۶۱

۳۰) تلگراف سنارت، ۲۶ اوت ۱۹۷۵، به نقل از کیرنان، «رژیم پل پوت»، صفحه ۹۲

۳۱) به نقل از کیرنان، «رژیم پل پوت»، صفحه ۹۶

۳۲) هر دو به نقل از دیوید چاندلر، صفحه ۲۴۰

۳۳) «پرچم انقلابی»، اوت ۱۹۷۵، به نقل از کیرنان، «رژیم پل پوت»، صفحه ۹۴ . تاکیدات از خود نویسنده است.

۳۴) کامبوج عمدتاً به نیروی خود متکی بود. اما کمکهای مهمی طی جنگ و نیز پس از آن از چین دریافت کرد. نخستین کشتی مملو آذوقه کمتر از یک هفته پس از پیروزی از چین وارد شد. در اواسط ماه سپتامبر، چین به کامبوج پیشنهاد یک میلیارد دلار کمک اقتصادی بدون بهره داد . منجمله بیست میلیون کمک بلاعوض. این مبلغ بیشترین مقدار کمکی بود که چین تا آن زمان به کشوری داده بود. آمار از «فصلنامه چین»، به نقل از کیرنان، «رژیم پل پوت»، صفحه ۱۲۹

۳۵) مصاحبه ها، به نقل از کیرنان، «رژیم پل پوت»، صفحه ۱۴۸

۳۶) سندی از ح. ک. ک.، «بررسی کنترل»، به نقل از کیرنان، «رژیم پل پوت»، صفحه ۳۷۱۴۷) «پرچم انقلابی»، ۳۷) «حدادی آگاهی پرولتاریا برای اینکه تا آنجا که ممکن است تیزبین و قدرتمند شود»، به نقل از کارل جکسون، «ملاقات با مرگ»، صفحات ۲۷۹ ـ ۲۷۱

۳۸) «درباره کنترل و اجرای خط سیاسی جمع آوری نیروها برای جبهه دمکراتیک ملی حزب»، ۲۲ سپتامبر ۱۹۷۵، به نقل از کیرنان، «رژیم پل پوت»، صفحه ۱۶

۳۹) کیرنان، «رژیم پل پوت»، صفحه ۴۵۸

۴۰) «پرچم انقلابی»، «حدادی آگاهی پرولتاریا...»، صفحه ۲۷۸

۴۱) رجوع کنید به «به پیشبرد کار ساختمان حزب و افزودن بر قدرت کلکتیوهای خلق توجه کنید»، به نقل از کارل جکسون، «ملاقات با مرگ»، صفحه ۲۹۶

۴۲) تنها تبلیغات فاشیستی لون نول انتظار می رفت اقلیت ملی ویتنامی را که چندین نسل در کامبوج زندگی کرده بودند (مثل کامبوجی هائی که چندین نسل در ویتنام زندگی کرده بودند) چنین تشریح کند. اما متاسفانه این نقل قول از «اسناد سیاه» حکومت کامپوچیه دمکراتیک آورده شده است.

۴۳) الیزابت بکر، «وقتی جنگ پایان گرفت»، صفحات ۲۶۳ ـ ۲۶۲

۴۴) مارکس و انگلس، «مانیفست حزب کمونیست»

۴۵) «بررسی کنترل»، به نقل از کیرنان، «رژیم پل پوت»، صفحات ۹۹ ـ ۹۸

۴۶) به معنای معمول کلمه. برای این برنامه و اسناد سیاسی مربوطه رجوع کنید به چاندلر، کیرنان، بوآ (ویراستاران) «برنامه پل پوت برای آینده»

۴۷) رجوع کنید به «یادداشتهائی بر اقتصاد سیاسی کوبا»، جهانی برای فتح، شماره های ۱۴ و ۱۵، (۹۱ ـ ۱۹۹۰)

۴۸) «خلاصه ای از گزارش درباره نظرات راهنمای رفقای نماینده تشکیلات حزبی در مجلس منطقه»، به نقل از چاندلر، کیرنان، بوآ (ویراستاران)، «برنامه پل پوت برای آینده»، صفحه ۲۵ . توجه داشته باشید که این برنامه برای مدتی در حزب مورد بحث قرار گرفت، علیرغم اینکه موجودیت حزب در آن زمان هنوز سری بود.

۴۹) مصاحبه با اینگ تیریت، به نقل از الیزابت بکر، «وقتی جنگ پایان گرفت»، صفحه ۲۴۷

۵۰) گزارش فعالیت های مرکزیت حزب بر طبق وظایف سیاسی عمومی سال ۱۹۷۶، به نقل از «برنامه پل پوت برای آینده»، صفحه ۱۹۷

۵۱) همانجا، صفحه ۱۸۸

۵۲) همانجا، صفحه ۲۰۶

۵۳) همانجا، صفحه ۱۸۲

۵۴) مائوتسه دون، «درباره مسئله کئوپراتیوهای کشاورزی»، منتخب آثار، انتشارات زبانهای خارجی، ۱۹۷۱

۵۵) «گزارش فعالیتهای مرکزیت...»، به نقل از «برنامه پل پوت برای آینده»، صفحه ۲۰۵

۵۶) همانجا، صفحه ۲۰۷

۵۷) همانجا، صفحات ۱۸۵ ـ ۱۸۴

۵۸) مصاحبه با الیزابت بکر، صفحه ۲۴۷

۵۹) همانجا، صفحه ۲۴۵

۶۰) گفته می شد که «سو نیم» عامل ویتنام در ح. ک. ک. بود. ولی او کامبوجی های بازگشته از ویتنام را سر به نیست کرد و این خلاف آن اتهام است. اما ظاهرا بر سر برخورد به ویتنام بین مرکزیت حزب و منطقه شرق اختلاف نظر وجود داشت.

۶۱) باید توجه داشت که جمعبندی این سند اینست که با توجه به «دشمنان مخفی» و «شبکه هائی در درون حزب»، موجودیت حزب باید سری بماند. «دشمن همچنین مایل است که ما خودمان را علنی کنیم تا بتواند خوب ما را ببیند و بعد بتواند به اهداف درازمدتش دست یابد. علنی شدن حزب، حفاظت از رهبری را مشکل می کند. در سپتامبر و اکتبر گذشته، ما راجع به علنی شدن فکر کردیم، اما از آن زمان تاکنون اسناد نشان داده اند که دشمن به هر طریق ممکن تلاش داشته ما را در هم شکند...» جمعبندی این بود که «تصمیم به علنی شدن معوق شود.» پای این استدلال مبنی بر اینکه علنی شدن حزب، رهبران را به مخاطره می افکند، چوبین است. زیرا پل پوت و سایر رهبران ارشد حزب به عنوان گردانندگان حکومت شناخته شده بودند. این فقط موجودیت حزب نبود که مخفی مانده بود، بلکه کمونیست بودنشان را هم مخفی کرده بودند.

۶۲) مصاحبه با الیزابت بکر، صفحه ۲۷۵

۶۳) چارلز اچ تویینینگز، «اقتصاد»، به نقل از کارل جکسون، «ملاقات با مرگ»، صفحه ۱۴۵

۶۴) مصاحبه با الیزابت بکر، صفحه ۲۷۵

۶۵) او در سال ۱۹۹۲ دوباره غسل تعمید شد و چند سالی را با نام دیگری برای سازمان ملل و سازمان های غیر دولتی در غرب کامبوج کار کرد. در ماه مه ۱۹۹۹، او مصاحبه مفصلی با «نات تایر» نویسنده مجله «بررسی اقتصادی شرق دور» داشت.

۶۶) مائوتسه دون، «نکات عمده قطعنامه دفتر سیاسی»، منتخب آثار، جلد پنجم، انتشارات زبانهای خارجی، ۱۹۹۷

۶۷) «خلاصه ای از تاریخ تفسیری حزب»، به نقل از کارل جکسون، «ملاقات با مرگ»، صفحه ۲۵۱

۶۸) چاندلر، کیرنان، بوآ (ویراستاران)، «برنامه پل پوت برای آینده»، صفحه ۴

۶۹) چند مسئله تاکتیکی در این چارچوب مطرح است. برای چین غلط نبود که سیهانوک را به حرکت علیه آمریکا تشویق کند . به ویژه تا آنجا که سیهانوک بطور مشخص به جنگ ضدامپریالیستی کمک کند. چین همچنین کمک در اختیار ح. ک. ک. گذاشت. چه پس از رهائی، چه طی مبارزه رهائیبخش هیچ مدرک و سندی دال بر اینکه چین از این کمکها در جهت فشار وارد آوردن بر ح. ک. ک. برای پیروی از سیاست خارجی چین استفاده کرده باشد، وجود ندارد. ح. ک. ک. بعدا گفت که این حزب طی آخرین سال آن دوره، بطور متمرکز برای مقابله با کودتا تدارک می دید و نه برای مقابله با سیهانوک. (از «اسناد سیاه...»)

۷۰) «درسهای مختصر»، به نقل از «برنامه پل پوت برای آینده»، صفحه ۲۲۰

۷۱) نات تایر، «مجله بررسی اقتصادی شرق دور»، ۲۳ اکتبر ۱۹۹۷

۷۲) «به پیشبرد کار ساختمان حزب و افزودن بر قدرت کلکتیوهای خلق توجه کنید»، به نقل از کارل جکسون، «ملاقات با مرگ»، صفحه ۲۹۶

۷۳) نوار رادیوئی از بی بی سی، به نقل از کیرنان، «رژیم پل پوت»، صفحات ۳۹۴ ـ ۳۹۳

۷۴) الیزابت بکر، «وقتی جنگ پایان گرفت»، صفحات ۴۳۲ ـ ۴۳۱

۷۵) نقل شده در منبع بالا، صفحه ۴۴۰

۷۶) مارکس و انگلس، «مانیفست حزب کمونیست»

۷۷) بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، چاپ کرالا (هند)، ۱۹۹۸

۷۸) «برنامه چهار ساله حزب برای ساختمان سوسیالیسم در تمام عرصه ها»، به نقل از «برنامه پل پوت برای آینده»، صفحه ۴۶

۷۹) همانجا، صفحه ۴۵

۸۰) مائوتسه دون، «درباره مسئله کئوپراتیوهای کشاورزی»

۸۱) «اقتصاد مائوئیستی و مسیر انقلابی بسوی کمونیسم: کتاب آموزشی شانگهای»، ریموند لوتا (ویراستار)، انتشارات بنر، ۱۹۹۴، صفحات ۲۵ ـ ۲۴ . ترجمه ای است از کتاب آموزشی چینی منتشره در سال ۱۹۷۵ تحت عنوان «مبانی اقتصاد سیاسی»

۸۲) رجوع کنید به پیشگفتار ریموند لوتا بر «اقتصاد مائوئیستی»۸۳) مائوتسه دون، «درباره تصحیح نظرات نادرست در حزب»، منتخب آثار، جلد اول

۸۴) سخنرانی پل پوت تحت عنوان «می رویم تا بیرق پیروزی شکوهمند حزب کمونیست کامپوچیه را در دفاع از کامپوچیه دمکراتیک، پیشبرد انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم برافرازیم»، به نقل از الیزابت بکر، «وقتی جنگ پایان گرفت»، صفحه ۱۹۸

۸۵) برنامه سال ۱۹۷۶ چنین می گوید: «ما باید از سال ۱۹۷۷ به بعد بتوانیم پنجاه تا صد در صد نیازهای مادی مردم را برطرف کنیم.» (برنامه چهار ساله حزب، صفحه ۱۱۱) از این می توان بی تفاوتی آنها نسبت به زندگی و مردم را فهمید. و دریافت که چرا این برنامه مخفی بود. بانک جهانی و صندوق بین المللی پول هم چنین محاسباتی می کنند اما بدینگونه رک و بی پرده بیانش نمی کنند.

۸۶) کتاب آموزشی اقتصاد سیاسی، صفحه ۲۱

۸۷) به نقل از کتاب آموزشی چینی، صفحه ۹

۸۸) برنامه سال ۱۹۷۶ طرح تولید ضد آفات و دارو را تا پایان آن دوره چهار ساله به تعویق انداخت. اگرچه برنامه از حمایت از رشد داروهای سنتی سخن می گوید اما هیچ تلاشی در جهت انجام اینکار به روش عملی صورت نگرفت. بدون در نظر گرفتن عواقب کار، به مردم نسخه داده می شد. چین به کامبوج پیشنهاد فرستادن «پزشکان پابرهنه» اش را برای انتقال تجربه در ترکیب داروهای سنتی و مدرن داد. اما این هم مثل مابقی پیشنهادات چین رد شد. زیرا رژیم کامپوچیه مایل نبود پای خارجی ها به روستاهای این کشور برسد.

۸۹) کتاب آموزشی اقتصاد سیاسی، صفحه ۹-۱۰

۹۰) چان چون چیائو، «درباره اعمال همه جانبه دیکتاتوری پرولتاریا بر بورژوازی». به نقل از «مائو پنجمی برد: واپسین نبرد مائوتسه دون»، ریموند لوتا (ویراستار)، انتشارات بنر، ۱۹۷۸، صفحه ۲۱۹

۹۱) کیرنان، «رژیم پل پوت»، صفحه ۳۱۳ . برای اطلاع از نظرات ح. ک. ک. در مورد حزب رجوع کنید به پرچم انقلابی، مقاله «حدادی آگاهی پرولتاریا...»، به نقل از کارل جکسون، «ملاقات با مرگ»

۹۲) مائوتسه دون، «درباره حل صحیح تضادهای درون خلق»، منتخب آثار، جلد پنجم

۹۳) «درسهای مختصر از تاریخ جنبش انقلابی کامپوچیه تحت رهبری ح. ک. ک.»، به نقل از کارل جکسون، «ملاقات با مرگ»، صفحه ۲۱۹

۹۴) این گزارش موقعیت سیاسی کارگران را برای باقی ماندن در شهرها «بسیار پیچیده» می بیند و می گوید که نمی توان به «افراد متعلق به اقشار تحتانی که جدیدا در شهرها بوجود آمده اند و بسیار متنوع هستند» اعتماد کرد. نتیجه گیریش اینست که آنها هم مثل «اقشار فوقانی جامعه» نباید وارد کادر رهبری کئوپراتیوها شوند و از هیچ حق سیاسی برخوردار شوند. این نظر در بخش مربوط به خطر «شبکه های دشمن در زیر خاک» آمده است! («گزارش فعالیتهای مرکزیت حزب بر مبنای وظایف سیاسی عمومی» سال ۱۹۷۶، به نقل از «برنامه پل پوت برای آینده»، صفحه ۲۰۸

۹۵) مائوتسه دون، «درباره حل صحیح تضادهای درون خلق»

۹۶) «خلاصه ای از تاریخ تفسیری حزب»، به نقل از «ملاقات با مرگ»، کارل جکسون، صفحه ۲۶۴

۹۷) برژینسکی (یکی از مقامات دولت آمریکا) به این مسئله اشاره کرده است. رجوع کنید به الیزابت بکر، «وقتی جنگ پایان گرفت»، صفحه ۴۴۰

۹۸) رجوع کنید به روزنامه نیویورک تایمز، ۲۴ ژوئیه و ۲۸ دسامبر ۱۹۹۸ ـ و ساندی تایمز (لندن) ۱۹ آوریل ۱۹۹۸

گزیده‌ای از «کارگر انقلابی» (ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا) ـ ۱۱ آوریل ۱۹۹۹

پیش‌درآمدی بر کشتار:

چگونه سرمایه‌داری باعث جنگهای بالکان شد؟

مللی که در ناحیه کوهستانی بالکان زندگی می کنند، می توانند با یکدیگر متحد شوند و این را در گذشته اثبات کرده اند. این خلقها در جریان جنگ جهانی دوم، هنگامی که نازیستهای آلمانی و فاشیستهای ایتالیایی بمدت سه سال سرزمینشان را اشغال کرده بودند، یک جنبش چریکی قدرتمند چند ملیتی تشکیل دادند و توانستند دشمن را شکست دهند. خلقهای یوگوسلاوی بسیاری از واحدهای ارتش نازی را در هم شکستند و بالاخره سلاح بر کف در جنگ مقاومتی که توسط کمونیستها رهبری می شد به آزادی دست یافتند. یوگوسلاوی مدرن بر پایه این اتحاد ساخته شد و توانست شش ملت و شمار دیگری از ملیت‌ها را گرد هم آورد.

هیچ دلیلی وجود ندارد که یک اتحاد نوین، مترقی و چند ملیتی دیگر ساخته نشود. کلید این کار اتحاد بر پایه منافع توده های خلق است.

اتحادی که بر راستای سوسیالیسم و انترناسیونالیسم پرولتری باید بنا شود. متاسفانه هیچگاه یک دگرگونی سوسیالیستی واقعی در یوگوسلاوی صورت نگرفت. رهبران یوگوسلاوی جدید به سرکردگی یوزف بروز تیتو به انقلاب خیانت کردند و راه سرمایه داری در پیش گرفتند. آنها مستقیماً خود را به آغوش امپریالیسم آمریکا انداختند. بدین ترتیب بذر جنگهایی که امروز می بینیم افشانده شد.

نخستین تجربه «رهروان سرمایه داری در قدرت» در سطح جهان

از سال ۱۹۴۸ تیتو از جانب جنبش جهانی کمونیستی که تحت رهبری ژوزف استالین قرار داشت، مورد انتقاد شدید قرار گرفت. همزمان، امپریالیستها به ستایش وی پرداخته و از او حمایت کردند. در آن زمان قدرتهای امپریالیستی در گوشه و کنار جهان جنگهای گوناگونی را علیه نیروهای انقلابی و سوسیالیستی به پیش می بردند. تیتو ادعا کرد که راه «غیر متعهد» از شرق و غرب را می پیماید. اما در واقع یوگوسلاوی سریعاً از نظر سیاسی، اقتصادی و نظامی به امپریالیستها وابسته شد. یوگوسلاوی به بازار جهانی سرمایه داری پیوست و تیتو به زیر «چتر هسته ای» آمریکا خزید....

بنا بر آمار بانک جهانی، در دهه ۷۰ میلادی ۵٪ از ثروتمندترین خانواده های یوگوسلاو، ۲۵٪ درآمد ملی را صاحب می شدند. و در مقابل، ۲۰٪ از تهیدست ترین اهالی کمتر از ۷٪ درآمد ملی را به خود اختصاص می دادند. این یکی از عمیقترین شکاف درآمدها در سطح اروپا بود. بر مبنای گزارش بانک جهانی حتی در کشور هند هم چنین شکافی در توزیع درآمدها وجود نداشت!

ملل منطقه شمال یوگوسلاوی یعنی اسلونی و کرواسی از نظر صنعتی و کشاورزی بسیار پیشرفته بودند. اما سه منطقه جنوبی کشور یعنی مقدونیه، مونته نگرو و منطقه آلبانی نشین کوسوو بسیار عقب مانده و فقیر بودند. صربستان که بزرگترین گروهبندی ملی را شامل می شود بین شمال و جنوب قرار گرفته و ناحیه ای نسبتاً فقیر است. تقسیماتی که در یوگوسلاوی وجود داشت به علت توسعه سرمایه داری بیش از پیش حاد شد. ثروتمندها ثروتمندتر شدند و فقرا فقیرتر. طی چند دهه این وضعیت باعث شد که پایه قدرتمندی برای بروز تخاصم بین ملل یوگوسلاوی به وجود آید و زمینه رشد ناسیونالیسم ارتجاعی فراهم شود.

سرمایه ها به جایی سرازیر می شود که بیشترین میزان سود بدست آید. بعد از سال ۱۹۴۵ ملتهای صنعتی شمال سریعاً رشد کردند و جمهوریهای فقیر جنوب راکد ماندند. در آغاز دهه ۹۰ میلادی تولید سرانه در اسلونی سه برابر منطقه فقیری نظیر مقدونیه بود. در سال ۱۹۷۰ درآمد سرانه متوسط هر فرد اهل اسلونی شش برابر درآمد سرانه یک اهل کوسوو بود. کوسوو در شرایط جهان سوم زندگی می کند و با بولیوی یا مراکش

درباره ناتو و کوسوو

گزیده هایی از «دستور کار خلق» و بیانیه های دیگر توسط حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست ـ لنینیست)

جنگ چیست؟

جنگ ادامه سیاست از طریق دیگر است. این توضیح خوبی جهت درک از علت جنگ است. پرولتاریای آگاه هرگز نباید این واقعیت علمی را فراموش کند. و اینکه او دیدگاه خود را باید در پرتو چنین نگرشی شکل دهد. زمانی که مبارزه بین ستمگر و ستمکش حاد می گردد، طبقات سیاست خود را از طریق استفاده از سلاح به پیش می برند. از این زاویه، هر جنگ یک کاراکتر طبقاتی نیز دارد. تاریخاً و تحت شرایط ویژه ای، طبقه استثمار شده می تواند یک جنگ عادلانه را که در خدمت منافع توده های تحت ستم است، به پیش برد. برای نمونه، جنگی را که طبقه بورژوا علیه فئودالیسم پیش برد. اصل عمده در این میان این است که جنگ در خدمت کدام طبقه یا طبقات است. بنابراین جنگی که در خدمت پیشبرد جامعه بسمت جلوست، یک جنگ عادلانه است و جنگی که در خدمت به عقب راندن جامعه باشد، جنگی غیرعادلانه است. ما آگاهیم که وجود جنگ در این جهان، علت خود را دارد. بدون از بین بردن این علت، جلوگیری از احتمال وقوع جنگ، غیر ممکن است. بدون رقابت، سرمایه داری موجودیت ندارد. شرکتهای چند ملیتی امپریالیستی مختلف بر سر بازارهای بین المللی و مواد خام با هم رقابت می کنند. این رقابت بین شرکتهای چند ملیتی باعث جنگهای محدود، منطقه ای یا جهانگیر می شود. دولتهای امپریالیستی همیشه نیاز به تصاحب مستعمرات یا نیمه مستعمرات بیشتری دارند و دائماً بر آنهایی که دارند سلطه و کنترل دائمی اعمال می نمایند. بنابراین آنها دائماً در مستعمرات و نیمه مستعمرات دخالت نموده یا آنها را اشغال می نمایند....

با چنین نگرش عمومی ما می توانیم جنگهایی را که امپریالیستها، بخصوص آمریکا، که در حال حاضر در بالکان و خاورمیانه به پیش می برد را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم....

ناتو و کوسوو

ناتو تحت رهبری آمریکا ادعا می کند که عملیاتهای آنها بخاطر «ایجاد امنیت برای آلبانیایی های کوسوو، جلوگیری از شکنجه کوسوویها توسط صربها و مجبور ساختن رییس جمهور دولت یوگوسلاوی، اسلوبودان میلوسویچ جهت قبول معاهده رامبویه است.» حملات ناتو پروسه نوینی را آغاز نمود که بر اساس آن امپریالیستهای آمریکایی به امپریالیستهای رقیب و همچنین

قابل مقایسه است. در حالیکه سطح معیشت در اسلونی شبیه به همسایه اش اتریش است.

روستاها در مناطق فقیر دهقانی جنوب از سکنه خالی شد. مردم بدنبال شغلهای بی ثبات راهی شمال شدند و بمثابه «کارگر مهمان» درون فدراسیون به ظاهر «برابر» یوگوسلاوی در زاغه ها سکنی گزیدند. این «کارگران مهمان» بین ۱۵ تا ۲۰ درصد نیروی کار اسلونی را تشکیل می دهند و با آنها بسیار تحقیرآمیز برخورد می شود. نظام قدیمی کمونیستی دروغین در یوگوسلاوی بر سرمایه داری دولتی و یک سیستم پیچیده متعادل کردن منافع بورژوازی ملل استوار بود. فدراسیون قدیمی به ناگزیر به بن بست رسید. نیروهای بورژوای هر جمهوری کوشیدند ثروتها را به جیب ملت «خودی» روان کنند.

نابرابری به درگیری سیاسی و سپس نظامی پا داد

در دهه ۸۰ میلادی به واسطه «بحران کلاسیک صندوق بین المللی پول» درگیریها شدت یافت. یوگوسلاوی عمیقاً در گرداب قرض به صندوق بین المللی پول و سایر وام دهندگان بین المللی غرق شد. حجم این قروض به ۸ر۱ میلیارد دلار بالغ شد. وام دهندگان می خواستند که یوگوسلاوی سرمایه داری تدابیر «ریاضت کشی» را در پیش بگیرد تا قروضش را بازپرداخت کند. این امر به آتش تخاصمات در سراسر کشور دامن زد.

توده ها اسیر نفرت ملی نبودند ـ مسلماً در آغاز چنین نبود. بخشهای بزرگی از اهالی ملتهای مختلف بین هم وصلت کرده بودند. در مناطق شهری، مردم از مذهب دور شده بودند. مذهب قالبی بود که تخاصمات ملی در آن انعکاس می یافت. بسیاری از افراد دیگر خود را با این یا آن ملیت معرفی نمی کردند بلکه خود را بسادگی «یوگوسلاو» می خواندند. سارایوو پایتخت بوسنی به خاطر این نوع گرایش چند فرهنگی شهرت داشت. امروز توده های مردم کماکان روزهایی را با حسرت به یاد می آورند که همه در کنار یکدیگر با مسالمت زندگی و کار می کردند. در عین حال، زیر آنچه در سطح دیده می شد نابرابری بین مناطق مختلف کشور و انگیزه های رقابت جویانه بین نیروهای مختلف بورژوازی ملل یوگوسلاوی وجود داشت و شرایط را برای یک انفجار فراهم می ساخت.

زمانی که اتحاد شوروی فروپاشید و تناسب قوای امپریالیستی در اروپا تغییر کرد، یوگوسلاوی تجزیه شد. اردوهای متخاصم بورژوا از هر گوشه سر برآوردند. هر یک از اینها مدعی حفظ بقای گروه ملی خاصی شد. آنها در پی منافع خویش بودند و مردم را بر پایه تفاوتهای ملی منقسم کردند....

در سال ۱۹۸۹ میلوسویچ منطقه کوسوو را بعنوان یک سمبل برگزید و تلاش برای غصب قدرت منطقه ای را از اینجا آغاز کرد. زمانی که او به قدرت رسید خودمختاری کوسوو که پیش از این در چهارچوب فدراسیون یوگوسلاوی وجود داشت را ملغی کرد. او بطور سیستماتیک سلطه صربها را بر اکثریت آلبانی تبار کوسوو اعمال نمود. او بطور وحشیانه اعتصاب قدرتمند معدن چیان کوسوو را سرکوب کرد، آلبانی تباران را از دانشگاه ها اخراج نمود، و پلیس و ارتش صرب را در این منطقه مستقر ساخت. بطور کلی میلوسویچ به روشنی اعلام کرد که حکومتش می خواهد آلبانیایی ها را از کوسوو بیرون براند. قتل افراد پلیس پیاپی اتفاق می افتاد، زیرا آنها حکم یک قدرت اشغالگر را داشتند.

همه اینها نشان می داد که نیروی نظامی بکار گرفته شده تا یوگوسلاوی را به صربستان بزرگ تبدیل کند. این امر به نحو گسترده ای احساسات جدایی طلبانه را در بین طبقات حاکمه سایر ملل (نظیر کروات ها، اسلون ها و مقدونیه ای ها) دامن زد. توده های مردم از این هراس داشتند که بزودی بخاطر ملیتشان آماج حمله قرار خواهند گرفت....

سلسله جنگهای ناگوار بالکان نمونه زنده ای است از اینکه چگونه سرمایه داری به سلطه یک ملت بر ملل دیگر می انجامد و چگونه امپریالیسم آتش تخاصمات بین مردم را دامن می زند و آن را به سطح یک جنگ ارتجاعی می کشاند.

پرولتاریای بین المللی و خلقهای تحت ستم در سراسر جهان اعلام نمایند که آنها «پرقدرت» و «همه کاره اند». برای دوره ای طولانی در سالهای ۱۹۹۰، امپریالیستهای آمریکایی، دیگر امپریالیستهای رقیب و همچنین پرولتاریای بین المللی و خلقهای تحت ستم در سراسر جهان را مجبور ساختند که درباره «نظم نوین جهانی» و رهبری امپریالیست آمریکا در سرکوب خلقهای جهان ـ همچون کوسوو ـ به بحث بپردازند. از این جهت، این پروسه جدید نیست. اما، روش سرکوبی که علیه یوگوسلاوی اتخاذ گشته (و همچنین سکوت قدرتهای امپریالیستی رقیب آمریکا، بخصوص امپریالیستهای اتحادیه اروپا علیه سیاست تحمیلی تقسیم بالکان توسط آمریکا) به شروع پروسه نوین کشمکشهای وسیع و بسیار حادی دامن زده است....

ناتو و ترکیه

توضیح روابط بین ترکیه و ناتو و توسعه روابط بین المللی ترکیه، برای ما بسیار مهم است. دولت ترکیه در تاریخ ۸ اکتبر ۹۸ در مجلس ملی تصمیم گرفت که اگر نیازی باشد، دولت ترکیه نیروهای نظامی خود را به خارج از کشور گسیل خواهد داشت. در آن زمان حتی خود آمریکا درباره احتمال عملیات زمینی هیچ سخنی نگفته بود. اما مجلس ترکیه بی سر و صدا این تصمیم را اتخاذ نمود. از این تاریخ به بعد نیروهای ارتش ترکیه تحت رهبری مستقیم آمریکا درآمده اند. جالب این بود ـ و تصادفی هم نبود ـ که همزمان پروسه جدید دیگری در خاورمیانه بوقوع پیوست و آن حدت یابی بحران بین ترکیه و سوریه بود. عبداله اوجالان ـ صدر پ ک ک ـ در تاریخ ۹ اکتبر فقط یک روز بعد از تصمیم مجلس ترکیه مبنی بر انجام عملیات توسط ارتش ترکیه در خارج از کشور، مجبور به ترک خاورمیانه شد. همزمان آمریکا بین طالبانی و بارزانی (رهبران جناحهای کردی که تحت هژمونی آمریکا در مناطق «پناهگاه امن» عراق فعالیت می کنند) ایجاد صلح نموده و بعد از آن مذاکرات بین اسرائیل ـ فلسطین ظاهر شد. پس می توان بروشنی دید که همزمان با پروسه مذاکرات درباره کوسوو، بحران ترکیه ـ سوریه ظاهر گشت و همزمان مسئله قبرس و بحران موشکهای اس ـ ۳۰۰ در منطقه دریای اژه مورد بحث قرار گرفت. «معاهده ارواح متحد» بین آمریکا، اسراییل و ترکیه نشان داد که آنها خود را برای وقایع در مدیترانه و خاورمیانه آماده کرده اند.

دولت ترکیه که از پشتیبانی کامل ناتو در سرکوب جنبش ملی کرد برخوردار است، دولت دست نشانده امپریالیسم آمریکاست.

١

سه سال جنگ خلق در نپال

سه سال جنگ خلق در نپال طی سال گذشته جنگ خلق در نپال تشدید یافته است. نیروهای انقلابی خلق تحت رهبری حزب کمونیست نپال(مائوئیست) بلحاظ کیفی و کمی رشد کرده و کارایی خود در ضربه زدن به دشمن را به اثبات رسانده اند.

روز ۲۷ اکتبر ۱۹۹۸ حزب آغاز نقشه نظامی چهارم را اعلام کرد. حزب تمامی نیروهای چپ، مترقی، میهن پرست و دمکرات از ملیتهای گوناگون و توده های مناطق محروم را فراخواند که به اجرای نقشه چهارم و ایجاد مناطق پایگاهی و شرکت در قدرت سیاسی انقلابی در سطح محلی یاری رسانند. از همان روزی که این نقشه به اجرا درآمد سطوح عالیتری از عملیات نظامی به پیش برده شد و هزاران پوستر و اعلامیه در سراسر کشور توزیع گشت.

برخی نقاط قوت دشمن تسخیر شد و قدرت سیاسی توده ها در نواحی گسترده ای از کشور بویژه در منطقه غرب که قویترین منطقه جنگ خلق محسوب می شود برقرار گشت. هفته نامه «جاناآوان» گزارش کرد که یک جوخه چریکی تحت رهبری حزب مائوئیستی شبیخون پیروزمندی را علیه یک پاسگاه پلیس به پیش برده است. در این گزارش می خوانیم که چریکهای مائوئیست موفق به گرفتن هفت تفنگ، یک تپانچه چینی و بیش از سیصد قطار فشنگ از پاسگاه پلیس منطقه «چیرپاگار» در غرب شده اند. شبیخون در ساعت یک بامداد روز سوم مارس انجام شد. طی دوساعت درگیری، هفت مامور پلیس منجمله یک معاون کارآگاه کشته شدند و یک پلیس دیگر به شدت زخمی شد. چریکها هیچ تلفاتی نداشتند.

موارد دیگری هم بود که نیروهای روحیه باخته دشمن خود را به رزمندگان خلق تسلیم کردند. سیاست حزب مبنی بر آزاد کردن اسیران مورد استقبال مردم در سراسر کشور قرار گرفته و کاملا در مقابل سیاست کشتار بی تبعیض اسیران توسط دولت ارتجاعی است. دولت برای مقابله با خلق، سیاست ترور عریان را شدت بخشیده است.

بر مبنای آمار حکومت از روز اول ماه مه تا کنون ۸۱۵ نفر به قتل رسیده اند که اکثریت بزرگ آنها مربوط به شش ماه گذشته می شوند. یعنی از همان دورانی که کارزار ترور حکومتی تحت عنوان «کیلوسرا ۲» آغاز شده است. حکومت ادعا می کند که بیشتر کشته شدگان «مائوئیست» هستند؛ اما شمار بزرگی از آنها مردم عادی هستند که قربانی سیاست ترور حکومتی شده اند. علاوه بر نیروهای مسلح پلیس که کماکان ابزار عمده مبارزه با نیروهای انقلابی محسوب می شوند، موارد فزاینده ای از شرکت افراد ارتش دوشادوش نیروهای پلیس در عملیات ضدانقلابی مشاهده می شود. برای حمل و نقل قوای دشمن در جنگ با چریکها از هلیکوپتر استفاده می شود.

در ماه مه ۱۹۹۹ یعنی بعد از آنکه طبقه حاکمه هرچه در توان داشت برای برگزاری انتخابات مجلس بکار برد، مبارزه بشدت حاد شد. حزب کمونیست نپال (مائوئیست) فراخوان تحریم انتخابات را داد و کارزار ایجاد مناطق پایگاهی در روستاها را شتاب بخشید.

اگر به مطبوعات مراجعه کنیم فقط با گزارشات اولیه در مورد این کارزار روبرو می شویم. این گزارشات عمدتاً از منابع دشمن اخذ شده اند و فعلا تنها گزارشات قابل دسترس هستند. حتی مطبوعات امپریالیستی اظهار کرده اند که کارزارهای انتخاباتی در پایتخت «بی رونق بوده اند». در روستاها، تحریم از این هم گسترده تر بود و گزارش شده که ناظران انتخاباتی از احزاب گوناگون پارلمان نپال می ترسیدند به نواحی دورافتاده بروند و بنابراین تصمیم گرفتند که «گزارشات خود را به پایتخت محدود کنند.» حتی خود حکومت فقط جرات کرد که رقم ۳۰ درصد شرکت کننده را برای «مناطق تحت نفوذ مائوئیستها» ذکر کند. شک نیست که این رقم بسیار پایینتر از میزان واقعی تحریم در سراسر کشور است. بخصوص باید تقلب گسترده و عوض کردن رای ها را نیز به مسئله افزود.

بعلاوه مطبوعات گزارش می دهند که در جریان انتخابات عملیات نظامی مهمی انجام گرفته است. یکی از این عملیات تماشایی، نبرد ۴۰ جنگجوی مائوئیست علیه قوای پلیس در کمیته توسعه روستایی «تاکوکوت» در تاریخ ۲۲ ماه مه بود. این روستا در بخش «گورخا» قرار دارد. این نبرد سه ساعت به طول انجامید و بنا به گزارش مطبوعات طی آن ۵ پلیس کشته شدند و یکی از رزمندگان خلق نیز جان باخت. چریکها قبل از ترک منطقه تعداد بسیاری تفنگ بدست آورده و سپس پاسگاه پلیس را با بمب منهدم کردند. علاوه بر رسته ها و جوخه هایی که توسط زنان و مردان چریک تمام وقت تشکیل شده، در بسیاری از عملیات نظامی شمار زیادی از رزمندگان و توده های شبه نظامی شرکت دارند. نمونه های ریز و درشت زیادی وجود دارد که نشانگر شرکت گسترده و هر چه عمیقتر توده ها در جریان جنگ خلق است. برخی نشریات صحبت از شرکت صدها تن از مردم در جریان هر حمله مشخص به موسسات دشمن می کنند.

اشکال متعدد دیگری از فعالیت توده ای نیز جریان دارد. از «بنده» (به معنای اعتصابات عمومی در زبان نپالی) گرفته تا برگزاری سمینارها و کنفرانسها و جلسات عمومی شبانه که در پرتو مشعل برگزار می شود. تعداد زیادی نشریه پا به عرصه وجود نهاده که همگی حامی جنگ خلق هستند.

بی سبب نیست که مطبوعات امپریالیستی مجبور شدند در جریان انتخابات، سیاست همیشگی خود یعنی سکوت مطلق در قبال تحولات جنگ خلق را کنار بگذارند. آنها اذعان کردند که مقابله با جنگ تحت رهبری مائوئیستها به مسئله عمده سیاسی احزاب پارلمانی نپال تبدیل شده است.

اگرچه جنگ خلق عمدتاً درمیان تهیدستان بویژه در مناطق روستایی پایه دارد، اما یک جبهه متحد با شرکت تمامی طبقات مترقی نیز شکل گرفته است. یک کنفرانس مهم با شرکت نمایندگان ملل تحت ستم در کاتماندو پایتخت نپال تشکیل شد که طی آن دشمن مورد تقبیح قرار گرفت و از نیروهای انقلابی خلق حمایت بعمل آمد. یک سازمان توده ای که در بین «نوار» ها یعنی ملیت عمده ساکن دره کاتماندو مبارزه را به پیش می برد توانست در پنجم مارس، اعتصاب عمومی موفقی را در این شهر براه اندازد. هدف اعتصاب، اعتراض به سیاست سرکوب حکومتی بود که به بهانه مبارزه با جنگ خلق، کلیه اقلیتهای ملی را آماج قرار داده است.

عملیاتی نیز علیه سلطه هند براقتصاد نپال انجام گرفته است. برای مثال فراخوان ممانعت از حرکت کامیونهای هندی (که مدتهاست صنعت حمل و نقل نپال را در چنگال خود دارند) با استقبال بورژوازی ملی که در این بخش فعالیت می کند روبرو شد. ضمناً اعلام شد که فیلمهای هندی نیز



تصویر بالا: خیابانهای دهلی زیر گام های ۱۰ تا ۱۵ هزار نفری که از سراسر هند برای حمایت از جنگ خلق در نپال به پایتخت آمده بودند.

تحریم شده و از این پس در سینماهای نپال به نمایش در نخواهد آمد.

مجمع همبستگی نپال

از آنجا که طبقه حاکمه هند یکی از دشمنان بسیار مهم خلق نپال است، جنگ خلق باعث شور و شوق فراوان و موج حمایت در بین توده های هند شده است. هند و نپال بشدت به هم تنیده شده اند. طبقه حاکمه هند کنترل فراوانی بر نپال اعمال می کند. حزب کنگره نپال که در انتخابات مجلس به پیروزی رسید، همان جریان عمده ای است که نفوذ هند را در کشور نمایندگی می کند. میلیونها نپالی در گوشه و کنار هند زندگی می کنند. با توجه به این واقعیت، می توان اهمیت اتحاد هواداران نیروهای عمده مائوئیست هند و سایر افراد انقلابی و مترقی را برای تشکیل مجمع همبستگی نپال دریافت.

اولین اقدام مجمع همبستگی، سازماندهی یک تظاهرات مهم در ششم فوریه در شهر دهلی نو (پایتخت هند) بود. این تظاهرات به مناسبت سومین سالگرد جنگ خلق برگزار شد. برنامه با چند نمایش آغاز شد، سپس راهپیمایی بزرگی در خیابانها صورت گرفت. پیشاپیش راهپیمایان یک پرچم سرخ هشت متری قرار داشت. در گزارشات می خوانیم که «خیابانهای فراخ دهلی فلج شده بود». بین ۱۰ تا ۱۵ هزار نفر از گوشه و کنار هند برای این راهپیمایی بسیج شده بودند. آنها به جانب سفارت نپال روان بودند. شعارهایی که حکومت فاشیستی «جیریجا» در نپال و توسعه طلبی هند و امپریالیسم را محکوم می کرد در فضا طنین انداز بود. تظاهر کنندگان خواهان خاتمه کشتار مردم بی گناه در نپال بودند و از جنگ خلق حمایت می کردند. اگرچه پلیس به مدت یک ساعت مانع از حرکت راهپیمایان شد، اما تظاهرات با شور و شوق و روحیه بالا، راه خود را گشود و موفق شد تا مقابل سفارت نپال پیش برود. این حرکت موفقیت بزرگی برای مجمع نوبنیاد همبستگی به حساب می آمد.

در مقابل سفارت، سخنرانان که از گرایشات مهم جنبش انقلابی هند بودند، بر رابطه متقابل مبارزات نپال و هند تاکید گذاشتند. آنها مردم هند را به ضدیت با توسعه طلبی این کشور فرا خواندند و خاطرنشان کردند که خلقهای نپال و هند با دشمن مشترکی روبرو هستند. یکی از وظایف کلیدی مجمع همبستگی، آگاه کردن افکار عمومی جهان از تحولات جنگ خلق است. به همین منظور این مجمع یک بولتن منظم منتشر می کند.

یکی از جوانب برجسته حزب کمونیست نپال (مائوئیست)، خط انترناسیونالیستی آن است. این حزب از همان ابتدا بر پیوندهای خویش با پرولتاریا و خلقهای ستمدیده تمامی کشورها تاکید کرده است. در بیانیه رفیق «پراچاندا» دبیر کل حزب به مناسبت سومین سالگرد جنگ خلق چنین می خوانیم: «ما به کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، احزاب و سازمانهای برادر در این جنبش، احزاب و سازمانهای انقلابی و توده ها انقلابی در هند و سراسر جهان که آرمانهای کبیر انترناسیونالیسم پرولتری را با کمک مادی و معنوی خویش به جنگ خلق صمیمانه بنمایش گذاشته اند، تبریک می گوییم. ما قاطعانه بر عزم خویش در پیشبرد و انجام تعهداتمان بمثابه گردانی از ارتش پرولتاریای جهانی تاکید می گذاریم.»

در همین بیانیه رفیق «پراچاندا» چنین نتیجه گیری می کند: «امروز جامعه نپال درد سخت زایمان یک دوران گذار را از سر می گذراند. نظام کهن می خواهد که کشور را به برده کامل امپریالیسم و توسعه طلبی تبدیل کند. این کار با از هم گسیختن کلیه بخشهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی صورت می گیرد. در مقابل ، خلق نپال از طریق جنگ خلق و اشکال گوناگون مبارزه توده ای در راه تحقق وظیفه ای عظیم و دشوار گام برمی دارد: وظیفه پی ریزی یک اقتصاد مستقل و متکی بخود، اعمال قدرت دمکراتیک خلق از پایین، شکل دادن به مناسبات فرهنگی و اجتماعی خلق و نابودی هر نوع استثمار طبقاتی و ملی و منطقه ای. در این دوره تاریخی که دوره نابودی کهنه و ساختن نو است، هیچ تعهد دیگری بالاتر از پیشبرد مبارزه متحد برای ایجاد یک نپال نوین وجود ندارد. باید با از خودگذشتگی تمامی توهمات را بدور افکند و بر ایده های جبونانه و تسلیم طلبانه فائق آمد. بهمین منظور، حزب ما تمامی نیروهای چپ، ترقی خواه، میهن پرست و دمکرات کشور و تمامی توده ها را در مناسبت تاریخی سومین سالگرد جنگ خلق فرا می خواند که به هر وسیله از جریان این جنگ کبیر حمایت کنند و به ایجاد یک حکومت انقلابی آلترناتیو از پایین یاری رسانند و در راه توسعه یک مبارزه انقلابی متحدانه گام بردارند. امروز این مبارزه حول تحریم به اصطلاح انتخابات مجلس جلادان و خیانتکاران ملی انجام می شود.»

بخش عمده اطلاعات این مقاله از بولتن اخیر مجمع همبستگی نپال اخذ شده است. این بولتن را می توانید از نشانی زیر بخواهید:

RAIBAGHINI, TANGRAKHALI
CANNING TOWN, 24 PGS (S)
743329 W.B. INDIA

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

خطاب به کمیته مرکزی حزب کمونیست نپال (مائوئیست)

اول فوریه ۱۹۹۹

رفقای عزیز

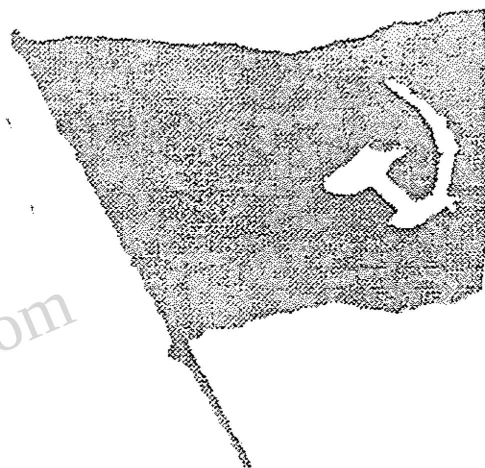
بمناسبت سومین سالگرد آغاز جنگ خلق در نپال، صمیمانه ترین درودهای انقلابی را نثارتان می کنیم. سه سال پیش حزب کمونیست نپال (مائوئیست) تحت رهبری دبیر کل خود یعنی رفیق پراچاندا، گامی جسورانه و برجسته به پیش برداشت و توده های خلق را به برداشتن سلاح و نبرد با سه کوه امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک فراخواند. از زمان این آغاز شکوهمند، انقلاب هرچه بیشتر در بین توده های کشور بویژه دهقانان فقیر ریشه دوانده است. تحت رهبری حزب شما، صحت راه جنگ درازمدت خلق بار دیگر به نمایش درآمده است. خط صحیح مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستی در جریان نبرد با تمامی اشکال رویزیونیسم و اپورتونیسم قوی تر شده است. از ماه ژوئن ۱۹۹۸ حزب شما و توده های انقلابی نپال با یک تهاجم وحشیانه از سوی قوای مسلح ارتجاع مواجه شده اند. صدها نفر جان باخته اند. علیرغم تروری که دشمن به راه انداخته، انقلاب به پیشروی ادامه می دهد و بخشهای هرچه گسترده تری از زنان و مردان را در خود جذب کرده، ضربات قدرتمندی بر دشمن وارد می آورد. ما اطمینان داریم که توده های نپالی تحت رهبری حزب شما گام به گام بر تمامی مشکلات فائق خواهند آمد. همانگونه که مائو می گفت: «راه پر پیچ و خم است و آینده روشن.»

رفقا، اهمیت مبارزه ای که شما به پیش می برید از مرزهای نپال فراتر می رود. شرکت حزب کمونیست نپال (مائوئیست) در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، توجه و همکاری حزب شما در جهت پیشرفت جنبش کمونیستی در منطقه جنوب آسیا و در سراسر جهان، حتی در دشوارترین لحظات نبرد، الهام بخش ماست. کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و حزب کمونیست نپال (مائوئیست) همانند گذشته، متحد بر پایه ایدئولوژی قدرتمند ما یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم، و مصمم در راه شتاب بخشیدن به جریان انقلاب پرولتری جهانی، دوشادوش یکدیگر به پیشروی ادامه خواهند داد.

۱

مصاحبه با رفیق «اینس»

پرتویی بر سیاهچال‌های پرو

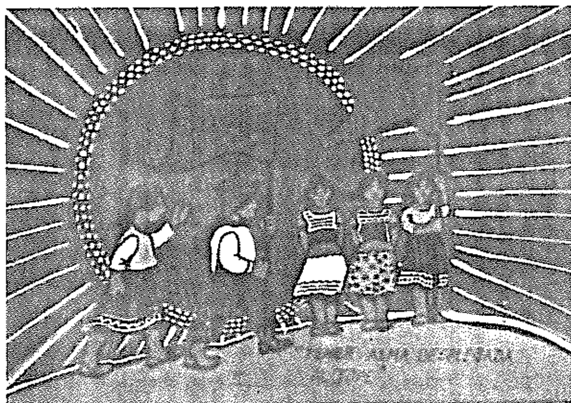


این مصاحبه به پیشنهاد مجله ما
با رفیق اینس که خود در زندان بدنام
چوریوس (ویژه زنان) اسیر بوده،
صورت گرفته است ــ جهانی برای فتح

پیش درآمد:
با تشکر از اینکه این موقعیت را در اختیار من گذاشتید تا آنچه را که بر من رفته است بیان کنم. واقع امر این است که این مساله به من ختم نمی‌شود؛ من فقط یکی از آن زندانیانم. بنابرین در خلال این شهادت سعی خواهم کرد شرایط هزاران زندانی سیاسی را در پرو که همچون بازمانده‌گان اردوگاههای نازی‌ها هستند تجسم بخشم. رژیم پرو آنها را تحت این شرایط قرار داده است. نه فقط به لحاظ جسمی بلکه به لحاظ روحی نیز نابودشان کند. من اینرا برای خود وظیفه می‌دانم و برهمین اساس است که این مصاحبه را پذیرفته‌ام.

س. چگونه است که زندانیان سیاسی در پرو با این همه شرایط ناگوار توانسته‌اند زنده بمانند؟

ج. زندانیان سیاسی حزب کمونیست پرو تجربه سالها مبارزه با دستگاه دولتی را داشته و درسهای مهمی از مقاومت و مبارزه را حتا در بدترین شرایط ممکن، آموخته‌اند. به همین خاطر و بر پایه



این اثر هنری توسط
رفقای زندانی در پرو
خلق شده است

آنچه که حزب و صدر گونزالو به ما آموخته اند ما زندانهای تاریک ارتجاع را به سنگرهای فروزان مبارزه تبدیل می‌کنیم و مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم - اندیشه‌ی گونزالو، و به ویژه اندیشه‌ی گونزالو را جلای دوباره می‌بخشیم. در زندانها سه وظیفه‌ی عمده به اجرا در می‌آید: مبارزه، بسیج و تولید. بدینوسیله زندانیان در حزب، ارتش و جبهه سازماندهی می‌شوند و با این سه وظیفه شعله‌های نبرد را فروزان می‌دارند. مساله‌ای که نبایستی به آن کم بها داد روحیه‌ی خوب طبقه‌ی ماست که در این شرایط به خوبی به آزمایش کشیده شده و نشان داده است که ما از مرتجعین برتریم و نقشه‌های نابودی فیزیکی و روحی‌ای را که برای ما کشیده‌اند خنثی می‌کنیم. نابودی ما غیرممکن است! نه توانسته‌اند و خواهند توانست آنرا عملی کنند. نمونه‌ی بارز آن انجام وظایف حزبی است که ما در زندانها به عنوان زندانیان جنگی، از انجام آن سر باز نمی‌زنیم. ما از رهبری حزب در مقابل دیکتاتوری کشتار و خیانت دفاع می‌نماییم!

س. پیش از آنکه به جزئیات دیگر بپردازیم، شرایطی که در آن زندانیان وظایف حزبی را انجام می‌دهند چگونه است؟ سلولهایی را که زندانیان در آن به سر می‌برند تشریح کنید.

ج. شرایط زندانیان بسیار به آنچه که ما از اردوگاه‌های کار اجباری نازی‌ها می‌دانیم شبیه است. سه بند وجود دارد، که بند ب و س به یک شکل ساخته شده و در دوره‌ی حیات این رژیم طراحی و بنیاد شده‌اند؛ اینها در واقع «ماکزیمم سکیوریتی -حداکثر امنیتی» هستند. بند آ سلولهای کوچکتر دارد و زندانیان بیشتری در آن به سر می‌برند. سلولها ۱٫۵ در ۱٫۵ متر هستند و تماماً از بتون ساخته شده‌اند. دو سکوی سیمانی که جای تخت خواب است و یک سوراخ که به عنوان توالت استفاده می‌شود و یک شیر آب مجموعه‌ی امکانات سلول را تشکیل می‌دهند. پنجره‌ای مشبک با میله‌های آهنی دارد که فقط یک انگشت می‌تواند از سوراخ آن عبور کند. یک ورقه‌ی آهنی نیز هست که حدوداً ۳۰ درصد این پنجره را می‌پوشاند. سلولها هر ۸ تا کنار هم ساخته شده و به یک راهرو ۸۰ سانتیمتری باز می‌شوند. راهرو پنجره‌هایی دارد که اریب ساخته شده‌اند و کمی نور و هوا را به داخل ساختمان می‌آورند. در هر سلول ۲ یا ۳ زندانی وجود دارد. بعضی از زندانیان از بیماریهای روحی رنج می‌برند و به تنهایی در سلولهاشان زندگی می‌کنند. در این زندان حدود ۱۷ نفر از این بیماران وجود دارند. بعضی از زندانیان که قوانین زندانهای رژیم را اجرا نمی‌کنند و علناً با آن مخالفت می‌کنند را در اینگونه سلولها به بند می‌کشند. روشنایی توسط نگهبانان کنترل می‌شود. لامپهای مهتابی در سقف راهرو قرار دارند و نور کمی از آنها از طریق میله‌های فلزی به سلول می‌تابد؛ کمبود نور بیماری چشمی زیادی از جمله گشادی مردمک چشم را باعث شده است.

س. روزها در زندان چگونه می‌گذرد؟

ج. زندانیان در شبانه‌روز ۲۳ ساعت را در سلولهای خود می‌گذرانند. شباهنگام پلیسهای مسلح زندان چندین بار گشت می‌دهند تا «شرایط را بررسی کنند». هدف آن است که مزاحمت ایجاد کنند و زندانیان را از خوابیدن بازدارند. آخرین گشت ساعت ٦ صبح صورت می‌گیرد که این زمان بیدارباش زندانیان است. روز با نظافت سلول آغاز می‌شود، بعد صبحانه می‌خوریم که خود زندانیان آماده می‌کنند و معمولاً ماست یا میوه است که خانواده‌ها روز ملاقات آورده‌اند و بستگی به آن دارد که خانواده‌ها چه چیزی آورده‌اند. زندانیان بند آ ساعت ۸ یک لیوان جو، دریافت می‌کنند. این جیره معمولاً به کافور آلوده است. با این جیره یک تکه‌ی کوچک نان نیز همراه است. ساعت ۹ نگهبانها میآیند تا سرشماری دیگری را آغاز کنند، در این موقع زندانیان مجبورند کنار میله‌ها سرپا بایستند. بعضی‌ها را به «کارگاه» می‌برند که در واقع سلول بزرگتری ست. زندانیان در این سلول به دستور مقامات زندان کارهای دستی انجام می‌دهند. ساعت ده صبح هواخوری در حیاط شروع می‌شود که به نوبت و هر بار چهار سلول را با هم بیرون می‌برند. این کار تا ساعت ۵ بعدازظهر که آخرین گروه از هواخوری برمی‌گردد ادامه دارد. زمان هواخوری در واقع کمتر از آن چیزی ست که در قانون زندانها آمده است. ممنوع شدن هواخوری از تنبیهات مکرر و رایج زندان است. ساعت یک بعدازظهر «ناهار» می‌دهند که معمولاً یک استکان برنج نیم پز پر از کرم که همراه با سیب زمینی داده می‌شود. نام آن را «کاسه قتل» گذاشته ایم. ساعت ٦ بعدازظهر یک نوع سوپ گیاهی می‌دهند که با کافور و مواد دیگر آلوده شده است.

س. زندانیان از چه نوع مراقبتهای پزشکی برخوردارند؟

ج. در خلال روز قصابان اداره پزشکی می‌آیند؛ اینها در واقع نیروهای گارد ملی هستند که برای یادگیری مراقبتهای پزشکی مانند تزریقات و معاینه و نسخه نوشتن یک دوره‌ی ده روزه می‌بینند. و از قرار در این دوره ی ده روزه همه این کارها را یاد می‌گیرند! اینها در واقع زیر نظر قصاب بزرگ کار می‌کنند که گویا دکتری‌ست که نقش بازجو را هم انجام می‌دهد. شکنجه‌های روحی و جسمی زندانیان زن از جمله‌ی وظایف این دکتر می‌باشد.

این دکتر برای معالجه، زندانیان را اخاذی می‌کند و هنگام به اصطلاح معاینه‌های کلینیکی کمترین اقدامات را هم انجام نمی‌دهد. اتاق معاینه‌ی (توپیکو) دکتر در واقع خالی از وسایل لازم برای معاینه‌ی بیماران است. این اتاق زیر نظر خود کلنل اداره می‌شود. مراقبت پزشکی هم بعنوان یک اهرم دیگر برای برده کردن زندانی استفاده می‌شود. کسانی که حاضر به باج دهی نباشند پایشان به توپیکو باز نخواهد شد و از هرگونه «مراقبت پزشکی» در آینده نیز محروم خواهند بود. در موارد نادری که «مراقبت پزشکی» شامل حال زندانی می‌شود در واقع به خود بیماری توجه نمی‌شود. بعنوان نمونه در رابطه با بیماری آپاندیس، مراقبت پزشکی محدود به دادن چند مسکن می‌شود. مواردی هم است که از زنان زندانی به عنوان خوکچه آزمایشگاهی استفاده می‌کنند. در این رابطه بایستی به موارد سولداد فلورس و سولداد اسپینوزا توجه کرد که در بیمارستان لوایزا مورد لاپاراسکوپی قرار گرفتند. اگر زندانی در بیمارستان مورد عمل جراحی قرار بگیرد او را بلافاصله به زندان برمی‌گردانند. بدون اینکه ذره ای امکانات برای دوران بهبودی برایش فراهم گردد. مثلا روسا گونزالس پرز را جراحی کردند ولی در زندان زخمهایش چرک کرد و نزدیک بود بمیرد.

دادن داروها توسط یک «تکنیسین» اداره می‌شود که اصلا مقدار و تناوبی را که در نسخه دکتر تعیین شده رعایت نمی‌کند و حتی گاه از زندانیان می‌خواهد شیاف واژن را از طریق دهان بخورند. به بیماران روحی لیتیوم نمی‌دهند تا در میان زندانیان تشنج بوجود بیاید. «مددکاران اجتماعی» که در واقع ماموران رژیم هستند از بیماران روانی

زندان برای ایجاد تخاصم علیه زندانیان دیگر استفاده می کنند. از آنان برای تحریک کردن و بهانه برای تنبیه زندانیان یافتن استفاده می کنند و گاه برای ارایه گزارشات دروغین بعنوان جرم اضافه در پرونده زندانیان استفاده می شود. زندانیانی که به بیماری سرطان دچار هستند مورد هیچگونه مراقبت پزشکی قرار نمی گیرند تا بمیرند. در موارد نادری که بیماری را به بیمارستان اعزام می کنند با وی بطور حیوانی رفتار می کنند، دستها و پاهایش را در زنجیرهای آهنی می کنند و در همان حالت معاینه می کنند. این مساله حتی در مورد معاینات رحم زنان هم صحت دارد.

س. چه نوع بیماریهایی در زندان رایج است؟

ج. شرایط غیرانسانی زندان، بیماریهای بسیاری را باعث شده است. به عنوان نمونه، بیماری های چرکی مسری و زخم روده و معده اکثر زندانیان را آزار می دهد. این بیماریها اثرات «کاسه قتل» است که بعنوان غذا داده می شود. نور کم سلولها باعث بیماریهای چشم شده است و اگر چه در بعضی موارد صلیب سرخ بین المللی هزینه ی عینکهای طبی را می پردازد، مقامات زندان تنها زمانی برای بیمار عینک تهیه می کنند که برای آن از پزشک متخصص چشم نسخه داشته باشند، چیزی که دسترسی به آن از محالات است. بیماریهای پوستی هم فراوانند. به خاطر اینکه جوشاندن لباسها امکان ندارد، کنترل تکثیر شپش ممکن نیست. بیماریهای سل و تورم کبد نیز بسیارند. بیماری مننژیت نیز در مواردی دیده شده است و به دلیل عدم معالجه ی به موقع منجر به مشکلات زیادی برای بیمار می گردد. مقامات زندان هیچ کاری در رابطه با ضدعفونی کردن محیط زندان انجام نمی دهند. آنهایی که از بیماری سرطان در رنجند از مراقبتهای پزشکی لازمه برخوردار نیستند. از زنان مسن زندانی هیچگونه مراقبت ویژه ای نمی شود. زنان حامله ای که به زندان می افتند در دوران حاملگی و بعد از زایمان از امکان ویژه ای برخوردار نمی شوند. بایستی این را هم اضافه کرد که بعضی از زنان در نتیجه ی تجاوز جنسی حامله شده اند. کودکی که متولد می شود مجبور است همراه مادر در زندان بماند. به واسطه کمبودهای بسیار، بیماریهای لثه و دندان نیز فراوان دیده می شوند. زندان چوریوس در حاشیه ی دریا قرار دارد و رطوبت و سرما باعث بیماری برونشیت بسیاری شده است.

س. این چه روحیه ای ست که زندانی را قادر می کند شرایط دشوار زندان را تاب آورد؟

ج. رفتار رفقا بر اصل خوشبینی انقلابی استوار است که ویژه ی طبقه ی ماست. ما دختران شایسته صدر گونزالو، حزب و انقلاب هستیم. ما نمونه ی زنده اسرای جنگی هستیم که جان خود را فدای اندیشه ی انقلابی و کمونیسم کردند و به همین دلیل ما هم آماده ایم بهایی را که انقلاب نیاز دارد با جان خود بپردازیم. ما به پیروزی انقلاب ایمانی راسخ داریم و برآنیم که دوره ی زندان موقتی ست و روزی عمرش با پیروزی انقلاب به پایان خواهد رسید. این باور که انقلاب روزی به ثمر خواهد رسید خود را در زندگی روزانه ی زندانیان که انجام وظیفه ی حزبی را در خود دارد نمایان می کند. در سرودها و رقص هامان خود را نشان می دهد و به ارتجاع می فهماند که ما تسلیم ناپذیریم. بنابرین ما به ویژه در بزرگداشت روزهای تاریخی مهم و روز تولد رفقا، در حد امکان در کنار هم برنامه ی جمعی می گذاریم.

س. ما می دانیم که بجز کمونیستها و چریکها و فعالان سیاسی، توده ها را هم به بند کشیده اند، اینها چگونه شرایط زندان را تاب می آورند؟

ج. باید دانست که حزب در این زندان شعله های مبارزه را فروزان داشته. ما در این مبارزه ی سیاسی و ایدئولوژیک علیه امپریالیسم، رویزیونیسم و ارتجاع در حال مبارزه ایم. اینگونه است که زندان به مدرسه ای برای زندانیان دیگر نیز تبدیل شده است. توده ها به ما نزدیکتر می شوند و رهبری حزب را می پذیرند و از نظر سیاسی و ایدئولوژیکی توان می گیرند و این خود باعث می شود تا نقشه های رژیم برای به هرز بردن و تلف کردن آنها خنثی گردد. عشق بین توده ها و حزب، بزرگ، قدرتمند و از بین نرفتنی ست.

س. در مورد وضع دادرسی و محاکمات در پرو چه می گوئید؟

ج. همانطور که جهان باخبر است در پرو از حقوق و ضمانتهای قضایی، برای زندانیان سیاسی و زندانیان جنگی خبری نیست. زندانیان همچنان در دادگاههای دربسته ی نظامی محاکمه می شوند. این امر را حتی «کمیسیون حقوق بشر قاره آمریکا» هم تاکید کرده است. هنوز نیز از شاهدان بی هویت که از نادمین هستند، در دادگاهها علیه متهمان استفاده می کنند. هیچکدام از این دادگاهها علنی نیستند. اگرچه که در بعضی موارد قضات و دیگر مقامات قوه ی قضایی حاضر در دادگاه نقابهاشان را برداشته اند اما زندانیان را با چشم بسته در مقابل قاضی قرار می دهند. حتا وکلا هم در امان نبوده، آنها را هم به زندان محکوم می کنند. طرح به بند کشیدن وکلا را سرویس امنیت ملی (سین) به اجرا گذاشته تا زندانیان را از داشتن وکیل محروم کنند. بنابرین هیچگونه راه دفاع قانونی برای زندانی باقی نمانده است. وکلا حق بازجویی از شاهدان که معمولاً خود از عوامل پلیس هستند را ندارند. همه ی آنهایی که توسط دادگاههای نظامی بیگناه تشخیص داده می شوند در دادگاههای عادی با همان کیفرخواست محاکمه می شوند. حکم را بر اساس گزارش پلیس صادر می کنند و دفاع متهم را به حساب نمی آورند. قوه قضایی بخشی از دولت فاشیستی ست؛ اینرا حتا بلونده مرتجع نیز علناً عنوان کرده است. به یک کلام زندانیان را در دادگاه های فرمایشی محاکمه می کنند. این دادگاه ها عین سیرکهای رومی است که انگشت شصت حاکم جنایتکار وضع زندانی را تعیین می کند. در اینجا خبری از قانون نیست.

س. در مورد کمیسیون ویژه چه فکر می کنید؟

ج. این کمیسیون ارتجاعی را برای نقاشی چهره کریه رژیم جانی به راه انداخته اند. اعضای آن همگی از نوکران فوجیموری و ارتش هستند. آنها در رابطه با پلیس سیاسی- دینکوت و سین (سرویس امنیت ملی) عمل می کنند. فشارهای بین المللی ای که توسط سازمانهای پیشرو بر رژیم وارد آمده جنایات آنها علیه توده ها را به یک رسوایی بین المللی تبدیل کرده است. بدین خاطر است که ارتجاع این جریان را به راه انداخته در حالی که در اینجا هیچ چیز تغییر نکرده است. در حقیقت وضعیت را جدا پیچیده تر کرده است؛ به خاطر اینکه هرگاه این کمیسیون حاضر نشود پرونده ای را مورد بررسی قرار دهد، مفهومش برای مقامات قضایی این خواهد بود که متهم مجرم است. از این گذشته مصوبات کمیسیون هیچگونه ضمانت اجرایی ندارد. حتا کشیش لانسیه اشاره کرده است که در پرونده بسیاری از زندانیان هیچ مدرک جرمی موجود نیست.

اما کمیسیون ویژه در این رابطه هیچ عملی انجام نداده چراکه با استناد به گفته های دینکوت و سین مدعی است این زندانیان با اعضای «سندرو سرخ» مرتبط بوده اند. در واقع روش این کمیسیون ویژه به مراتب بدتر از خود دادگاههاست. در این کمیسیون حق دفاع را برای متهم به رسمیت نمی شناسند. زندانیان بدون حضور وکیل بازجویی می شوند. زندانیان را با «آنهایی که توبه کرده اند» روبرو می کنند. همسایه های بازداشت شده ها را فرامی خوانند و به آنها می گویند که باید بازداشت شده ها را متهم کنند. این کمیسیون اصلا پرونده ها را مطالعه نمی کند. پرونده ها تنها نقطه رجوعی برای آنها محسوب می شود. تیمهای «تحقیق» آنها در واقع عوامل رژیم می باشند. آنها تنها پرونده هایی را می پذیرند که سازمانهای غیر دولتی در هماهنگی با دینکوت یا سازمان امنیت پرو ارایه می دهند. این کمیسیون به نهایت سبعیت خود رسیده است. کمکهای مالی فراوانی از انجمن ها و سازمانهای بین المللی دریافت کرده که همه را خرج اعضای کمیسیون کرده و بهبودی شرایط زیستی زندانیان را به هیچ وجه در نظر نیاورده است و برخی اقدامات در زمینه هایی برای نادمین که جاسوس آنها شده اند، کرده اند. مثال دیگری از فساد اخلاقی آنها کارهای کشیش لانسه است که مانند یک هرزه جنسی با زنان زندانی رفتار می کند. آن زنان زندانی توابی که از خط عقد معاهده صلح با رژیم حمایت می کنند و آن اعضای ام آر تی ای که «ندامت کرده اند»، در بازیهای این کشیش شرکت می جویند. لانسیه و دارو دسته اش قدرت زیادی دارند و دست در دست پلیس، زندانها را کنترل می کنند.

س. می دانیم که در زندانها کسانی هستند که در پی معاهده صلح با رژیم می باشند، دلایلشان برای حمایت از این معاهده چیست؟

ج. می گویند که صدر گونزالو از حزب خواسته که چنین معاهده ی صلحی را بپذیرد. آنها به نامه هایی اشاره می کنند که توسط فوجیموری ارائه شده است. آنها این نامه ها را واقعی می دانند. می گویند که شرایط پیشروی جنگ خلق وجود ندارد، رهبری مشخص و معینی در کار نیست، صدر گونزالو در حال حاضر اعمال رهبری نمی کند، رهبری حزب غصب شده است، روندی که حزب در پیش گرفته به نابودی جنگ خلق خواهد انجامید، عملیات همچون گذشته به پیش نرفته اند، موضع ارائه شده «تندروی و نظامی گری »ست، حزب، توده ها را به سمت نابودی می کشاند چراکه روش رهبری غلط است و بدون رهبری شخصی و مستقیم صدر گونزالو ادامه ی جنگ خلق امکان ندارد. فراخوان تعطیل جنگ خلق را می دهند- این است شعارشان. آنها از زندانیان می خواهند که تسلیم شوند تا مورد عفو عمومی قرار گیرند. این موضع اساسی آنهاست. این آن چیزی ست که این روزها پیش می گذارند، همیشه و همه جا این شعار را سر می دهند.

س. شرایط آنهایی که از معاهده صلح حمایت می کنند چگونه است؟ آیا شرایط زندان برای آنها با دیگر زندانیان تفاوت دارد؟ مقامات زندان با آنها چگونه رفتار می کنند؟

ج. آنها از امکاناتی از قبیل تماس با مقامات زندان برخوردارند، مباحثات مداومی بین آنها و مقامات زندان (به عنوان نمونه با کمیسیون ویژه) در جریان است. کشیش لانسه که نماینده فوجیموری ست به طور مرتب با آنها نشست دارد و کارها را با آنها هماهنگ می کند. تشکیلاتشان در زندان به رسمیت شناخته شده است. آنها در مراسم و برنامه هایی که مقامات زندان برگزار می کنند فعالانه شرکت می کنند. در مسابقاتی که دایره زندان برگزار می کند با جدیت شرکت می کنند. آنها برای سرگرمی و خشنودی مقامات زندان و کلنل ارنستو کاستیلو لیون و اعضای سین که از زندان دیدن می کنند مرتباً برنامه ی رقص های پرویی اجرا می کنند. آنها با مقامات زندان والیبال بازی می کنند. از شرایط وخیم زندان شکایتی ندارند و برعکس، روابط بسیار خوبی با زندانبانان دارند و لباسهایشان را هم می شویند.

س. روابط موافقین معاهده صلح و دیگر زندانیان چگونه است؟

ج. هر زن زندانی که وارد زندان می شود مورد شکنجه و آزار و اذیت قرار می گیرد تا روحیه اش بشکنند و به صف حامیان صلح بپیوندد. برای رسیدن به این هدف از هر شیوه ی غیرانسانی سود می برند. زنانی را که تازه دستگیر شده اند نخست با اینها همسلول می کنند. اینجا بیست و چهار ساعت مورد آزار و اذیت و رنج و شکنج قرارشان می دهند. اگر با شکنجه های فیزیکی موفق نشدند آنها را درهم شکنند. به شکنجه های روحی متوسل می شوند. شبانه روز از خوبی های معاهده صلح برایشان روضه خوانی می کنند. رفقا مقاومت می کنند و این زمان است که نادمین می آیند و علیه انقلاب سخن می گویند. در حضور زندانبانان از رفقا بدگویی می کنند تا اینکه زندانبانان را به شکنجه ی زندانی ترغیب کنند. همین خائنان در حضور مددکاران اجتماعی و مقامات زندان از رفقا می خواهند تا علیه رفقای سر موضع در زندان خبرچینی کنند. از هر فرصتی برای تفتیش وسایل شخصی زندانیان، به همراه زندانبانان، استفاده می کنند. در حضور مقامات سین، کمیسیون ویژه، کشیش لانسیه و کلنل کاستیلو بطور علنی در مورد رفقای رهبری اطلاعات می دهند. به عنوان نمونه کمیسیون ویژه از گزارشات همین توابین برای جلوگیری از آزادی رفقا استفاده می کند. خود کشیش لانسیه اعلام کرده است که زندانیانی هستند که جرمی مرتکب نشده اند اما آنها را به این خاطر آزاد نمی کنند که به آنها (از طرف توابین زندان) خبر رسیده است که اینها سرموضعی هستند.

س. برخورد رفقایی که در زندان پرچم جنگ خلق را برافراشته نگاه داشته اند با آنهایی که از معاهده صلح حمایت می کنند، چگونه است؟ آیا مبارزه ی دو خط را با آنها به پیش می برند، این گونه مبارزه اگر وجود دارد چه شکلی به خود گرفته است، در مقابل دلایل آنها، چه دلایلی پیش گذاشته می شود؟

ج. نخست باید بعضی از مسائل را روشن کنیم. مبارزه دو خط در درون حزب جریان می یابد و نیروی انگیزاننده ی پیشرفت حزب محسوب می شود، این مساله را می توان موتور حزب خواند. اما این مبارزه دو خط را نمی توان با زندانیانی که خود را از حزب جدا کرده اند به پیش برد. ما و به ویژه حزب، آنطور که من درک میکنم، آنها را رویزیونیست، تسلیم طلب و خودفروش می دانیم. مبارزه ما با آنها زیر شعار «با امپریالیسم، رویزیونیسم و ارتجاع جهانی در یک زمان و به شدت مبارزه کنیم!» معنی میدهد. این مبارزه را به منظور جارو کردن رویزیونیسم انجام می دهیم. ما به آنها به عنوان آشغالهایی که باید از روی زمین محو شوند نگاه می کنیم. من تردیدی ندارم که آنها بخشی از نقشه ی ارتجاع برای مبارزه با زندانیان سیاسی و زندانیان

جنگی حزب هستند. باید این را روشن کرد که همینها بودند که بیش از یک بار چای زندانیان را مسموم کردند اما حزب به خوبی آنرا افشا کرد. بایستی دانست که این آدمهای بی‌ارزش چه کسانی هستند. بسیاری از آنها توابینی هستند که قانون ندامت ارتجاع را قبول کرده اند. اینها حتا به توده ها هم رحم نکرده آنها را لو می دهند، اینها در واقع نماینده گان مقامات زندان هستند. چیز دیگری که حزب به ما آموخته این است که بین رهبران این گروه های فشار و آنهایی که تحت تأثیر مزخرفات این رویزیونیستها در مورد معاهده صلح قرار گرفته اند و باور کرده اند که از زندان آزاد خواهند شد، تفاوتهایی هست. اینها را می‌توان در بحثهای عمومی اشان دریافت. خیلی ها در واقع مواضع حزبی را خود را ترک کرده ، به توابین پیوسته تا از شرایط بهتری که برای این بریده ها موجود است استفاده کنند.

دلایلی که برای مواضع فعلی خود ارائه می دهند بسیار ضعیف است. می گویند که بخاطر دفاع از صدر گونزالو، از خط معاهده صلح دفاع می کنند. اما در واقع خواهان عفو عمومی منهای صدر گونزالو هستند چراکه به قول آنها، «رژیم این یکی را قبول نخواهد کرد». این مزخرفات که صدر گونزالو آن نامه های مربوط به معاهده صلح را نوشته است هرگز ثابت نشده و سندیت ندارد. توابین هرگز با صدر گونزالو شخصاً ملاقات نکرده اند. اگرچه اعلامیه های عمومی صادر کرده اند، اما در واقع هیچکدامشان زندان را به قصد ملاقات با او ترک نکرده اند. آنها مجبور شده اند در مقابل رفقا و توده ها به این حقیقت اعتراف کنند، بنابرین آنها خود را به ادعاهای فوجیموری و همان ویدئوی جعلی کذایی متکی کرده اند. از عدم امکان پیشرفت جنگ خلق می گویند. آنها این را نمی بینند که شرایط پیشرفت جنگ خلق روز بروز بهتر و بهتر می شود و شرایط انقلابی اوج می گیرد. اینرا در همین شش ساله ی بعد از برخورد به پیچی که در مسیر جنگ خلق پیش آمد، پس از دستگیری صدر گونزالو شاهد بوده ایم. آنها از ژرفیابی مبارزه طبقاتی بیخبرند، از تعمیق‌یابی فقر بی‌امان توده ها چیزی نمی گویند، از مقاومت و مبارزه توده ها هم یادی نمی کنند.

در رابطه با رهبری، باید گفته شود که ما همچنان تحت رهبری صدر گونزالو هستیم- این امر هرگز توسط حزب مورد سئوال قرار نگرفته است. برعکس، رهبری او همچنان پابرجا بوده و نقشه هایی که او تدوین کرده همچنان به پیش می رود؛ برنامه ای که توسط پلنوم سوم کمیته مرکزی تصویب شده مایه ی کار امروز حزب نیز هست. راه پیشروی توسط صدر گونزالو به روشنی مشخص شده است؛ او در سخنرانی تاریخی خود در ۲۴ سپتامبر آنرا به خوبی ترسیم کرده است. (توضیح ویراستار: به جهانی برای فتح شماره ۱۸، سال ۱۹۹۲ نگاه کنید). کمیته مرکزی همان مصوباتی را که صدر گونزالو در تصویب آنها شرکت داشته به پیش می برد. در رابطه با دفاع از جان صدر گونزالو نیز محکم ایستاده است. این سیاست مشی راهنمای این دوره ی حاضر است. مساله ی مهم دیگر مساله ی اندیشه گونزالو است که از اسناد حزب محسوب می شود، این امر به ویژه در مورد مشی عمومی که توسط کنگره یکم بر مبنای وحدت حزبی صورت گرفته است، صدق می کند. اگر اینها را به روشنی دریابیم، متوجه می شویم که زندانیان طرفدار معاهده صلح، در واقع خواهان برگزاری کنگره دوم هستند، آنها وحدت حزبی را زیر سئوال برده و خط عمومی حزب مصوب کنگره یکم را قبول ندارند. چرا چنان می کنند؟ به خاطر اینکه می خواهند با اندیشه گونزالو مقابله کنند، مفهومش این است که رهبری را قبول ندارند. آنها احمقانه ما را «نظامیگر» می خوانند ولی می گویند که «عملیات کنونی دیگر همچون گذشته نیست». اولاً هر دو اینها غلط هستند و از این گذشته همدیگر را نقض می کنند. عملیات بیش از پیش و به شکل عالی صورت می گیرد. فقط به این امر نگاه کنید که عملیات جنگی چگونه شرایط را دیگرگون کرده و در چه مقیاسی در مناطق روستایی صورت می گیرد. ارتجاع به ضعف خود در شکست ما اذعان کرده است. پنج سال پیش در سال ۱۹۹۳ بود که اولین سعی خود را در این رابطه کردند. در سال ۱۹۹۵ مرحله ی دوم عملیات برای نابودی آغاز شد. در مناطق روستایی عملیات سرکوب مدتهاست با دامنه ی وسیع ادامه دارد. ثانیا نظامیگری ای در کار نیست، هرگز نبوده است. آنهایی که فقط از عملیات سخن می گویند خودشان کسانی هستند که معیارهای میلیتاریستی دارند. یکی دیگر از ساخته پرداخته های اینها این است که حزب با برنامه های خود توده ها را نابود خواهد کرد. چه افترای مزخرفی! حزب همان ارگانی ست که هماره حامی توده ها بوده است؛ همین پافشاری بر ادامه جنگ خلق یکی از راههای دفاع از توده هاست. در برابر حملات هوایی رژیم، چه راه دیگری وجود دارد، می توانید یک مثال بیاورید؟ از مناطق پایگاهی و کمیته های علنی خلقی هم توسط جنگ خلق دفاع می شود. هواداران معاهده صلح خواهان از بین بردن کمیته ها و مناطق پایگاهی هستند. به زبانی دیگر، خواهان این هستند که این ارگانهای انقلابی دست بسته تحویل ارتجاع داده شوند. چرا باید چنان کرد؟ تا که ارتجاع خلق را به خون درکشد و سیاست کشتار خود را به منصه ی عمل آرد. دقیقاً همینها هستند که می خواهند صدر گونزالو در زندان بماند، می خواهند که ارتجاع سربه نیستش کند. اما این امر ممکن نیست و صدر گونزالو همچنان زندان را به سنگر نبرد تبدیل خواهد کرد. از این گذشته این برنامه های حزب است که ارتجاع را مستأصل کرده است. این یکی از ساخته های ارتجاع را هم با اعتلای جنگ خلق در هم می شکنیم.

س. چیزی به عنوان نتیجه گیری دارید که مطرح کنید؟

ج. می خواهم خوشحالی و تشکر خود را به خاطر این مصاحبه ابراز کنم. امیدوارم این مصاحبه در خدمت پیشبرد مبارزه انقلابی در کشورم قرار گیرد. همچنین امیدوارم کمکی به زندانیان سیاسی و جنگی به ویژه دفاع از جان صدر گونزالو باشد. می خواهم با حزب در رابطه با احترام به کمونیستها، انقلابیون، پرولتاریای انترناسیونالیست و زنان و مردانی که در سراسر جهان از جان صدر گونزالو، مردم پرو و جنگ خلق دفاع می کنند همصدا شده، درود بفرستم. به ویژه می خواهم از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و کمیته ی اضطراری برای نجات جان صدر گونزالو که این مبارزه را رهبری می کند تشکر کنم. تأکید می کنم که ما در ادامه مبارزه خود محکم و استوار به پیش می رویم و می بایستی آنرا بیش از پیش قدرتمند گردانیم. می خواهم یکبار دیگر تعهد خود را به انقلاب جهانی پرولتری و به جنبش بزرگی که در راه می باشد اعلام دارم. آخرین تقاضایم این است که این مصاحبه تا آنجا که ممکن است به شکل وسیعی پخش بشود تا جهان از این شهادت آگاه گردد. امیدوارم کمکی باشد به روشن شدن آنچه که در کشورم می گذرد.

خیلی متشکرم.

با چشمان دوخته به هدف کمونیسم
اول ماه مه را جشن بگیرید!

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

امسال پرولتاریای بین المللی، آخرین اول ماه مه این قرن را برگزار می کند. اینک نیز همانند آغاز قرن بیستم، طبقه ما در هیچ جای جهان قدرت سیاسی سراسری (۱) را در کف ندارد. اما امروز طبقه ما تجربه پیشبرد انقلابات پیروزمند پرولتری و ساختمان سوسیالیسم در بخش های گسترده ای از دنیا را صاحب است. در قرنی که واپسین روزهایش را می گذراند، طبقه ما عظیمترین نبردهای تاریخ بشر را به پیش برد. این نبردها مسیر تاریخ را کاملا عوض کرد. در قرن بیستم، طبقه ما سه انقلاب تکان دهنده را به انجام رساند و کشورهای سوسیالیستی را ایجاد کرد تا جهان را بسوی عصر نوین کمونیسم براند: انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، انقلاب اکتبر ۱۹۴۹ در چین، و بالاخره انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین که از سال ۱۹۶۶ آغاز شد. در جریان این نبردها و در بحبوحه انقلابات عظیم پرولتری بود که علم انقلابی مارکسیسم در قرن بیستم غنا یافت و به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم تبدیل شد.

امروز ما هر دو دژ عظیم سوسیالیستی که در آنجا حاکمیت پرولتاریا برقرار بود را از دست داده ایم. طبقات سرمایه دار نوخاسته در درون دولت های سوسیالیستی، و امپریالیسم جهانی با چنگ و دندان کوشیدند و نخستین حکومت پرولتری در روسیه را به سال ۱۹۵۶، و سپس متعاقب مرگ مائو در چین به سال ۱۹۷۶ سرنگون کردند. این شکستها و نیز پیروزی های ما در امر انقلاب و ساختمان سوسیالیسم، دو قطب متضاد را در خود فشرده کرده است: پرولتاریا و بورژوازی در مقطع کنونی تاریخ بشر که عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است. امروز در آستانه قرن بیست و یکم ایستاده ایم و نظام سرمایه داری امپریالیستی همچنان بی وقفه و بیرحمانه در پی کسب سود است. برای این هدف است که اکثریت مردم جهان را به دام استثمار می افکند، زندگیشان را در چنگال خود می گیرد، تفکرات خود خواهانه و قانون جنگل را در بین مردم تبلیغ می کند، و قتل عام و نابودی گسترده و برده ساختن تمامی خلق ها را با هدف حفاظت از ماشین سود خویش به پیش می برد. طبقه ما در سراسر جهان برای نابودی حاکمیت بورژوائی که همواره به دنبال بیرون کشیدن سود بیشتر از کار پرولتاریا و خلق است، مبارزه می کند. ما باید بار دیگر حاکمیت پرولتری را به گسترده ترین سطح ممکن برقرار سازیم و دولتهای سوسیالیستی نوبنیاد را بمثابه مناطق پایگاهی در خدمت نبردی فراگیرتر قرار دهیم: نبرد برای تحقق یک جهان کمونیستی و عاری از طبقات.

امپریالیسم پایه مادی انقلاب پرولتری را محو نکرده و نمی تواند چنین کند. حتی امروز که امپریالیسم آمریکا لاف پیروزی می زند، شرایط زندگی بخشهای عظیمی از توده های مردم در نواحی گسترده ای از جهان با حدت و وسعت بیسابقه ای وخیمتر شده است. حتی در پیشرفته ترین کشورهای امپریالیستی، بیکاری و بی خانمانی و سرکوب خشن دولتی در حال گسترش است. شرایط حاضر بدون شک برای توده ها وخیمتر خواهد شد و امواج بحران به ناگزیر سراسر نظام امپریالیستی را در بر خواهد گرفت. بحران شرق آسیا، پیشاپیش نمونه ای از آنچه این نظام برای کل جهان در انبان دارد را بنمایش می گذارد.

اما توده ها در برابر استثمار و ستم شنیع امپریالیستی مقاومت می کنند. دولت های مرتجع و کارگزار امپریالیسم در جهان سوم، دستگاه پلیسی خود را تقویت کرده اند اما باز هم نمی توانند امواج مبارزه و مقاومت مردم را فرو نشانند. نمونه هائی از این امر را می توان در سقوط برخی رژیم های ارتجاعی پرسابقه طی چند سال اخیر در اندونزی و زئیر مشاهده کرد.

امپریالیستها دستگاه های «کنترل و تعقیب» بین المللی خود را برای شکار و ارعاب انقلابیون تکامل می دهند. آخرین نمونه این امر، ربودن عبدالله اوجالان یکی از رهبران جنبش کردستان است. اما این سرکوبگری نفط شعله های خشم و قیام را فروزانتر کرده و نسل های جدید انقلابیون را در سراسر جهان به صحنه می آورد.

در عین حال، توده های مبارز در اغلب موارد و در بسیاری کشورها از رهبری بی بهره اند. آنها که محروم از ایدئولوژی رهائیبخش مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم هستند با چشم بسته می جنگند. به همین علت

مبارزات مردم توسط نیروهای بورژوا و رفرمیست به کجراه می رود. این نیروها نهایتا به امیدهای مردم خیانت می‌کنند و فداکاری‌های توده‌ها را وجه‌المصالحه قرار می دهند تا خود در نظام‌های ارتجاعی سهمی از قدرت بگیرند. در مقابل اینگونه جریانات، جنگ خلق در پرو و نپال، و مبارزات مسلحانه‌ای قرار دارند که تحت رهبری احزاب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست به پیش می روند. این جنگها و مبارزات مسلحانه بیان پیشرفت واقعی بسوی هدف ما یعنی کسب قدرت دولتی بدست پرولتاریا است. اما این پیشرفت ها اگرچه بسیار مهمند، کماکان با هدف پرولتاریای بین المللی که «فتح جهان» است هم‌تراز نیستند. در اغلب کشورهای جهان، کماکان هیچ حزب پیشاهنگ پرولتری وجود ندارد که شورش توده ها را در مسیر یک انقلاب حقیقی و برقراری یک دولت سوسیالیستی نوین رهبری کند. این نقطه ضعف بزرگ مرتبط است به احیای سرمایه‌داری در کشورهای سابقا سوسیالیستی و انحطاط بسیاری از احزاب کمونیست جهان که به مرداب رویزیونیسم و رفرمیسم درغلتیدند. ۱۵ سال پیش نیروهای مائوئیست سراسر جهان برای مقابله با این روند، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را بمثابه مرکز جنینی خویش تشکیل دادند. تشکیل این جنبش محصولی از حرکت خلاف جریانی بود که علیه رویزیونیسم و اپورتونیسم درون جنبش بین‌المللی کمونیستی برپا شد. بعد از مرگ مائو در سال ۱۹۷۶ و احیای سرمایه داری در چین، رویزیونیسم و اپورتونیسم در حال رشد و گسترش بود. بسیاری احزاب کمونیست از پی رویزیونیستهای چینی روان شدند و در مرداب خیانت به پرولتاریا فرو رفتند. بسیاری دیگر نیز دچار سردرگمی و سانتریسم شدند. اما احزاب و سازمان‌هائی که خلاف جریان شنا کردند و با تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی دست به اقدامی جدی در جهت ایجاد یک انترناسیونال کمونیستی نوین زدند، فعالانه در برابر این بحران ایستادند. آنها بازسازی جنبش بین‌المللی کمونیستی را بر اساس مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم آغاز کردند. نیروهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست در جریان این کار، آماده و آبدیده شدند تا بتوانند امواج انقلابات را در سطح جهان شکل دهند و رهبری کنند. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی باید تقویت شود تا مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را به هر گوشه جهان اشاعه داده و به تشکیل سازمان‌ها و احزاب جدید مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست در هر آنجائی که موجود نیستند، کمک کند. ایجاد و تقویت چنین نیروهای پیشاهنگی یک وظیفه عاجل است. زیرا با تحقق این وظیفه است که می‌توان امواج انقلاباتی که در راهند را واقعا بسوی کمونیسم به پیش راند.

امسال پنجاهمین سالگرد یکی از انقلابات تکان‌دهنده پرولتری یعنی انقلاب اکتبر در چین به رهبری مائوتسه دون است. این انقلاب یک چهارم نوع بشر را از قیود نیمه فئودالیسم و امپریالیسم رهانید. میراث انقلابات پرولتری، کابوسی برای قدرتهای سرمایه داری امپریالیستی و کارگزاران مرتجع آنها در جهان سوم است. اما همین میراث از نظر پرولترها و ستمدیدگان سراسر جهان، الهامبخش و منبع نیرو محسوب می‌شود. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، پرولترها و خلق‌های ستمدیده جهان بویژه تمامی احزاب و سازمان‌های مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست را فرا می‌خواند که پایان قرن بیستم را با بزرگداشت پر شکوه پنجاهمین سالگرد انقلاب چین رقم زنند، و بار دیگر با افتخار بر این ایده «کهنه» «مانیفست کمونیست» تاکید گذارند که پرولترهای سراسر جهان باید «کل شرایط اجتماعی موجود را بطور جبری سرنگون کنند.». معنایش اینست که وقتی قدرت سیاسی بدست پرولتاریا بیفتد می توانیم جهانی نو را بسازیم که در آن هیچ شکلی از مالکیت خصوصی برقرار نباشد و نتواند برای استثمار نیروی کار کارگران مورد استفاده قرار گیرد، هیچ تقسیم کاری نتواند به امتیاز بخشی از اهالی و به منبع فلاکت بقیه مردم تبدیل شود، هیچ تفاوت نژادی یا جنسی نتواند منشاء برتری اجتماعی شود. و سرانجام نوع بشر که از قید طبقات رهائی یافته، بتواند وارد تعاون داوطلبانه با یکدیگر شود تا برای همگان رفاه و خوشبختی بیافرینند.

پنجاهمین سالگرد پیروزی انقلاب چین را جشن می‌گیریم!

مرگ بر امپریالیسم و ارتجاع!

احزاب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست را در هر جا که موجود نیستند، تشکیل دهید!

تحقق یک جهان نوین کمونیستی را هدف خویش قرار دهید!

در راه کسب قدرت سیاسی برای پرولتاریا و خلق بجنگید!

زنده باد جنگ خلق در پرو، نپال و سراسر جهان!

۱) در نسخه اولیه این اطلاعیه، واژه «سراسری» از قلم افتاده بود. همانطور که برخی رفقا خاطرنشان کردند بکار نبردن این واژه، موجودیت قدرت سیاسی در مناطق پایگاهی جنگ خلق را نادیده می‌گیرد.

عبدالله اوجالان آزاد باید گردد!

اطلاعیه مطبوعاتی دفتر اطلاعاتی «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»

۱۸ فوریه ۱۹۹۹

کمیته «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» ربودن عبدالله اوجالان رهبر حزب کارگران کردستان، و قتل و سرکوب توده های کردی که به دستگیری وی معترضند، را قویا محکوم می کند.

ربودن عبدالله اوجالان فصل جدیدی در تلاشهای دیرینه امپریالیستها برای در هم شکستن مبارزه خلق کرد است. این دستگیری نقطه اوج عملیات هماهنگ تعقیب و شکار از سوی نیروهای پلیس مخفی جهان بود. اوجالان را از کشوری به کشور دیگر مورد تعقیب قرار دادند و تحت نظر گرفتند. ابتدا سوریه تحت فشارهای ترکیه ـ اسرائیل که تحت رهبری آمریکا براه افتاد، وی را اخراج کرد. دستگاه امنیتی روسیه نیز وقیحانه استقبال پارلمان آن کشور از اوجالان را نادیده گرفت و ظاهرا بعد از مشاوره با سازمان سیا وی را مجبور به ترک روسیه کرد. هلند از ورود او جلوگیری کرد تا مانع از طرح مسئله کرد در دادگاه بین المللی عدالت شود. و پرده پوشی هائی که در مورد واقعیات مربوط به ربودن اوجالان در کنیا می شود، خود خبر از یک دسیسه و توطئه بین المللی می دهد. ترکیه علیرغم حجاب نازک دمکراسی پارلمانی که بر خود کشیده، دولتی شکنجه گر است که در آن یک ارتش کاملا وابسته به آمریکا و آلمان و سایر کشورهای امپریالیستی حکومت می کند. پلیس لندن و پاریس و سایر نقاط اروپا با حمله سبعانه به جوانان کردی که خواهان آزادی اوجالان بودند، حمایت حکومتهای خود از رژیم ترکیه را بشکلی خشن اعلام کردند. زمانی که اوباش اسرائیلی بر تظاهرکنندگان کرد آتش گشودند و سه تن از جوانان را کشتند و تعداد بسیاری را زخمی کردند، آمریکا از این آخرین اقدام تروریستی صهیونیستها حمایت کرد و برای توجیه این کار، «پ کا کا» را «تروریست» نامید. چه تفاوتی است بین «پ کا کا» با سازمانهای مسلح در سایر کشورها که آمریکا به آنها لقب «رزمندگان آزادی» می دهد؟ مهمترین معیار اینست که آیا فعالیت این گروه ها با منافع امپریالیسم آمریکا خوانائی دارد یا نه!

هزاران انقلابی کرد و ترک که در سالهای اخیر در سیاهچال های ترکیه اسیر بوده اند جمله معروفی دارند که : «این سیاهچالها زندانهای کوچکی درون زندان بزرگ ترکیه هستند». سازمان عفو بین الملل و سایر گروه های مدافع حقوق بشر، اعمال سیستماتیک و گسترده شکنجه در ترکیه را محکوم کرده اند. هرکس که به چنگال نظام قضائی ترکیه افتاده، از شکنجه در امان نبوده است؛ وجود جوخه های مرگ حکومتی که مخالفان را صاف و ساده در منزل، محل کار و یا در خیابان به قتل می رسانند که جای خود دارد. برای اینکه واقعیت نظام قضائی ترکیه را درک کنید تنها نگاه کنید به اینکه هر روزه هزاران کرد علیه آن به خیابان می آیند و از کمیسیون سازمان ملل تضمین می خواهند که اوجالان شکنجه یا کشته نشود و بخاطر همین به گلوله بسته میشوند. و فراموش نکنید که ستم بر کردها در ترکیه جنبه قانونی دارد. تدریس زبان کردی در مدارس کماکان ممنوع است. نمایندگان کرد در پارلمان ترکیه و شاعران کرد را صرفا بدین خاطر به زندان افکنده اند که از حقوق کردها حرف زده اند. نیات حقیقی طبقات حاکمه ترکیه در مورد اوجالان را از روی قولهای ظاهری آنها در مورد اینکه پرونده اوجالان مسیر قانونی اش را طی خواهد کرد نمیتوان فهمید، بلکه از وعده برگزاری یک محاکمه «کوتاه و قاطع»، جلوگیری از ورود وکلای مدافع هلندی اوجالان به ترکیه، و دستگیری ۳۵۰ نفر از حزب پارلمانی طرفدار کردها می توان دریافت.

حکام ترکیه و حامیان غربی آنها از خوشحالی به رقص و پایکوبی مشغولند. اما آوازهای آنها در فریادهای خشماگین و مصاف جویانه‌ی توده های مردم که شهرهای مرکزی اروپا را در نوردیده، غرق شده است. نسل جدید جوانان کرد برای نبرد علیه ستمگری-بیا خاسته و عطش بی پایان خود به کسب رهائی را بنمایش گذاشته است. آنچه که ۵۰ سال پیش مسئله ای محدود به یک گوشه دورافتاده از امپراتوری سابق عثمانی بود، اینک پایتخت های اروپائی را به لرزه می افکند. امر کردها، با علاقه و حمایت میلیونها نفر روبرو می شود. زاغه های مراکز شهری ترکیه در حال جوشش است. این زاغه ها مملو از پناهجویان کرد است که از دست تهاجمات ارتش ترکیه به روستاهایشان، به شهرها گریخته اند.

حکام ترکیه و حامیان امپریالیست آنها همانطور که مائوتسه دون در مورد تمامی ستمگران گفت مطمئنا روی آرامش نخواهند دید. عبدالله اوجالان باید از سیاهچال ستمگران آزاد شود.

نکاتی درباره کارزار جهانی جمع آوری کمک مالی برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی! ۱

از سوی دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

کارزار جمع آوری کمک مالی برای «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» آغاز شده تا شبکه حمایت انترناسیونالیستی را میان ستم دیدگان و متحدان آنها از سایر طبقات اجتماعی در تمامی قاره ها تقویت کند. اگرچه هنوز تمامی گزارشات در این زمینه بدست ما نرسیده، و کارزار در کشورهای گوناگون مراحل متفاوتی را طی می کند، اما نشانه هایی که اینجا و آنجا ظاهر شده نشان می دهد که چه تلاش بین المللی عظیم و چه شرکت پر شور و حالی از جانب بسیاری از توده های انقلابی و هواداران احزاب و سازمانهای متشکل در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» صورت گرفته است.

کارزار حول فراخوان اعطای نصف روز حقوق در تمامی کشورها «مهم نیست که در کدام گوشه این نظام امپریالیستی زاده شده اید» به پیش می رود. این فراخوان، نابرابری عمیق در معیارهای معیشتی کشورهای غنی و فقیر را مدنظر قرار داده است. در نپال که یکی از فقیرترین کشورهای جهان است، میانگین دستمزد روزانه به ۲۰ سنت آمریکا می رسد و در مناطق روستایی این رقم ۱۳ پنس بیشتر نیست. در شهرها درآمد دوبرابر روستاهاست. در آن کشور حزب کمونیست نپال (مائوئیست) جنگ خلق را علیه دولت کهن به پیش می برد. این جنگ اینک وارد چهارمین سال خود شده است. تنها در مناطق روستایی غرب نپال که قدرتمندترین پایگاه جنگ خلق است، ۱۵۰ هزار نفر نیمی از حقوق روزانه خود را به «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» اختصاص داده اند. مخاطرات عظیمی در این راه وجود دارد: یکی از رفقا به هنگام حمل این کمک مالی به شهادت رسید. بنا به گزارشاتی که از نپال داریم از خودگذشتگی های بسیاری برای تقویت جنبش صورت گرفته است. مردم با شور و شوق مسائل جنبش را دنبال می کنند و رفقا و سایر افراد سئوالات مهمی را درباره تحولات اخیر در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» و سایر کشورها، منجمله در باقی کشورهای جنوب آسیا مطرح می کنند. هدف در نپال این است که میزان کمک مالی را دوبرابر کنند.

در هند، رفقای مرکز اتحاد مائوئیستی به مناطق متعدد رفته اند. بیشتر کسانی که کمک مالی کرده اند کارگران موقتی در روستاها هستند. برخی زنان کارگر نساج نیز نیمی از حقوق خود را به جنبش اختصاص داده اند. در آن بخش از هند درآمدها به ۳۴ روپیه می رسد که زیر یک دلار آمریکا است. بعلاوه رفقا به زاغه های تهیدستان نیز سر زده اند. در یکی از این زاغه ها که نزدیک «مومبای» (بمبئی سابق) قرار دارد، مردم ابتدا با شنیدن خبر جمع آوری کمک مالی عصبانی شدند. اما بعد از اینکه هدف از اینکار توضیح داده شد آنها با علاقه بسیار خواستار اطلاع از جنگ خلق در نپال و سایر اخبار مبارزات انقلابی شدند. اغلب مردان به خاطر بسته شدن کارخانه ها یا کاهش تعداد کارگران، بیکار هستند. در یک منطقه دیگر کارمندان حقوق بگیر طبقه میانی که برخی از آنها جزء خوانندگان «جهانی برای فتح» هستند، نصف روز حقوق خود را کمک کردند.

دهقانان بنگلادشی نیز توسط حزب پرولتری پوربابنگلا بسیج شدند و با دادن برنج به کارزار پیوستند. در آن سوی دنیا، رفقای ما در مکزیک هدف خود از انجام کارزار را با بکار گیری اشکال مختلف فعالیت توده ای و فرمهای دیگر در بین بخشهای گوناگون مردم بخوبی به پیش بردند. آنها در دانشگاهها به تهییج پرداختند، در محلات پرولتری و زحمتکشی خانه به خانه مراجعه کردند، و دهقانان را بسیج کردند که کاردستیهای خود را برای جمع آوری کمک مالی به فروش برسانند. یک برنامه فرهنگی و سیاسی گسترده در پایتخت برگزار شد که در آن هواداران جنبش سخاوتمندانه کمک مالی کردند.

رفقای کلمبیایی گزارش می دهند که در کشور آنها «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» تاثیر فراوان دارد و مردم نیز از آن انتظارات زیادی دارند. این کارزار باعث شده که افراد جدیدی به جانب گروه انقلابی کمونیست کلمبیا جلب شوند. این گروه یک نمایشگاه نیمه علنی در مورد تاریخ انقلاب پرولتری در سه شهر مختلف سازمان داد که در آن بیش از هزار نفر شرکت کردند. بعلاوه این گروه به توزیع اسناد تبلیغی و ترویجی درون جنبش طبقه کارگر و در محلات دست زد. این کار بخشاً برای جلب افراد بیشتری به نمایشگاه انجام گرفت. در حال حاضر آنها در ادامه کارزار نصف روز حقوق، درحال تهیه یک نمایش اسلاید هستند.

رفقا و هواداران جنبش در آمریکا، کارزار را بخوبی به پیش برده و میزان قابل توجهی کمک مالی در میان بخشهای گوناگون مردم جمع آوری کردند. هزاران نفر از افراد جدید در جریان مبارزات اول ماه مه ۱۹۹۸ و مبارزات دیگری که تا ۸ مارس ۱۹۹۹ یعنی روز جهانی زن ادامه یافت با «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» آشنا شده اند. یک شکل جمع آوری کمک مالی انجام پروژه های جمعی، به کمک توده ها بود (مثلا فروش لباس و کتاب دست دوم، فروش کیک و غذا در محلات). در مرحله اول کارزار، این پروژه ها کمک کرد که نیروهای درگیر در کارزار افزایش یابند و علاوه بر اینکه شخصا کمک مالی بدهند، در کمک گرفتن از بقیه هم فعال شوند. رفقا پرچمی که تصویر کره زمین و زنجیرهای از هم گسسته بردگی بر آن نقش شده بود و شعارهائی به دو زبان انگلیسی و اسپانیائی داشت را به پارکها می بردند و مردم را تشویق می کردند که کمک مالی خود را به نشانه حمایت به این پرچم سنجاق کنند. خیلی ها برای کمک قدم جلو گذاشتند. در یک ناحیه، اقشار گوناگون از توده های تحتانی و پرولترهای مهاجر چند ملیتی گرفته تا جوانان فعال در اعتراضات اخیر، کمک مالی کردند.

در اروپا، رفقای شرکت کننده در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» در شهر دویسبورگ آلمان، درست قبل از برگزاری مراسم صد و پنجاهمین سالگرد انتشار «مانیفست کمونیست» در دسامبر ۱۹۹۸، متحدانه کارزار را به پیش بردند. در این اقدام انترناسیونالیستی، هواداران انقلابی جنبش از ترکیه، کردستان، پرو، ایران، دانمارک، افغانستان، آلمان و سایر کشورها بهم پیوستند. (رجوع کنید به متن داخل کادر)

حتی در کشورهائی که هنوز احزاب

یا سازمانهای «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» وجود ندارند، افراد و گروه های کوچک هوادار در هلند و یونان و اسپانیا و پرتغال و انگلستان فعالانه کارزار را به میان توده های انقلابی و حامیان جنبش بردند. آنها بر سر این مسئله اعلامیه پخش کردند و نوار موسیقی «ما فقط جهان را می خواهیم» را به مردم معرفی کردند.

در جریان پیشبرد این کارزار، بسیاری سئوالات پاسخ گرفت و این کمکی بود به مباحثه و مبارزه ای که بناگزیر بر سر چگونگی انجام موفقیت آمیز چنین کارزاری براه افتاد. در صفوف ما، محتوای این کارزار و اهمیت حیاتی آن در رشد و تکامل فعالیتهای «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» مورد بحث قرار گرفت. این سئوال مطرح شد که وقتی مسئله جمع آوری کمک مالی پیش می آید، چگونه باید انترناسیونالیسم را معنا کرد. تا چه درجه ای باید وقت و منابع را به حمایت از «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» اختصاص دهیم، یعنی تا چه اندازه باید مشخصا به انقلاب جهانی پرولتری کمک کنیم، وقتی که ایجاد سازمان و جنبش در هر کشور معین نیازهای عاجل بسیاری دارد؟ تا چه اندازه زمینه حمایت توده ها از یک جنبش بین المللی وجود دارد؟ چگونه می توان تهیدست ترین توده ها که دل در گرو این کارزار دارند، را درگیر کرد؟ چگونه می باید با متحدان خود از طبقات میانی مبارزه کنیم که هر چه بیشتر کمک کنند و دوستان و ارتباطات خود را برای این مسئله به حداکثر بسیج نمایند؟ غلبه بر موانع راه در جریان بحث بر سر این سئوالات و سئوالات دیگر، فهم منافع درازمدتی که تربیت پایه انقلابی خود با روحیه انترناسیونالیستی در بر دارد و آموختن چگونگی دامن زدن به ایده ها و شور و شوق انقلابی توده ها برای کشف راه های جدید جمع آوری کمک مالی، منجمله دور از چشم دشمن، همگی جوانب مهمی است که این کارزار مهم استراتژیک را به نتیجه ای پیروزمند می رساند. در انتظار نامه ها و گزارشات جدید شما در مورد ادامه این فعالیت ها هستیم.

بلند پرواز باشید، حداکثر را طلب کنید و با تمام قوا برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی کمک مالی جمع آوری کنید!

گزارشاتی از سمینارهای مانیفست کمونیست

نامه یک رفیق از دانمارک ــ ۱۶ دسامبر ۱۹۹۸

کنسرت انقلابی جهت جمع آوری کمک مالی برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

«روز بعد، صبح زود همگی بیدار شدیم تا محل را برای کنسرت تمیز و آماده کنیم. افرادی در آشپزخانه مشغول تهیه صبحانه بودند. سیستم صوتی مهیا شد و نوازندگان و مجریان برنامه شروع به تمرین کردند. هیجان عظیمی موج می زد. همه می خواستند مفید باشند و کاری بکنند. جشن رعدآسائی در حمایت از «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» برپا بود. این بزرگداشت دستاوردهائی بود که جنبش تاکنون حاصل کرده و دستاوردهائی که حاصل خواهد شد. جشنی بود به افتخار رفقائی که جان خود را فدای انقلاب کردند. احساس همگانی این بود که هرکس باید با تمام قوا تلاش کند تا در حد امکان این کنسرت انقلابی، این برنامه فرهنگی انقلابی، به بهترین وجه برگزار شود. این یک مسئله جدی است. به قول مائوتسه دون، ما در زمینه هنر باید «سرخ و متخصص» باشیم. محتوا باید انقلابی باشد و کیفیت کار هم باید بالا باشد. برخی از اجراء کنندگان که ابتدا در لیست برنامه جای نداشتند نیز بر صحنه رفتند و سهم گرفتند.

«کنسرت با یک رقص نبرد بسیار جالب که توسط رفقای پروئی و همراه با موسیقی پروئی اجراء شد، آغاز گشت. بقیه کنسرت شامل موسیقی انقلابی از ترکیه، کردستان، دانمارک (ترانه هائی به انگلیسی و فارسی)، چند رپ رادیکال عالی و شعرخوانی و مارش های انقلابی بود. حضار رقصیدند، به هر طریق که می توانستند در جشن همراه شدند، و در فواصل بین برنامه ها شعار دادند. رفقای مجری برنامه، گروه ها را با شور و حال بسیار معرفی می کردند و روحیه ها را دائما بالا می بردند. علیرغم برخی مشکلات فنی در زمینه صدا، همه چیز خوب پیش رفت. میز کتاب نیز فعال بود و کتابها و پوسترها و نوارها و مجلات زیادی به فروش رسید.

«یکی از سخنرانان، رفقا را از موقعیت مومیا ابو جمال با خبر کرد. رفیقی دیگر به سرعت پوستر بزرگی از مومیا نقاشی کرد. همگان فراخوانده شدند که به عنوان بخشی از کارزار برای آزادی مومیا، این پوستر را امضاء کنند. فورا یک صف طولانی تشکیل شد. رفقای آشپزخانه ساندویچ های حسابی درست کرده بودند که همه را سر پا نگه می داشت. همه حاضران در سالن فعالانه در کنسرت شرکت کردند و همه اجراء کنندگان برنامه بشدت مورد استقبال قرار گرفتند. سالن لبریز از یک انرژی سرخ و سوزان بود. رفقای جوان و پیر بهمراه یکدیگر و به زبانهای مختلف ترانه می خواندند. سبک ها انتقال می یافت: از شرق به غرب، از غرب به شرق؛ انترناسیونالیسم؛ هنر علیه سیستم؛ انقلاب فرهنگی. خوشحالم که در این برنامه حضور داشتم. افتخار می کنم که بخشی از آن بودم. از همه رفقائی که برای برگزاری این مراسم فعالیت کردند تشکر می کنم.

«شبح کمونیسم خود را در دویسبورگ بنمایش گذاشت! زنده و سرخ و خطرناک!

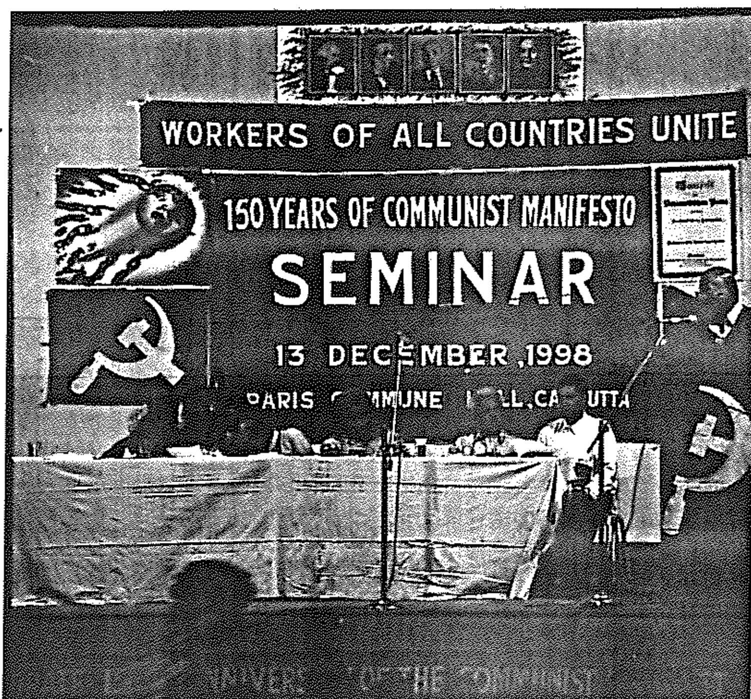
کارگران همه کشورها متحد شوید!

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم!

پیروز باد جنگ خلقی که پرو و نپال را در می نوردد!

زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!»

در هند و آلمان



سال گذشته مردم در شهرهای سراسر جهان گرد آمدند تا سنگ بنائی عظیم در مبارزه برای رهایی نوع بشر را گرامی بدارند: انتشار مانیفست کمونیست توسط کارل مارکس و فردریش انگلس. این سند، ظهور یک درک علمی از اصول پایه ای انقلاب پرولتری را رقم زد. برای نخستین بار بعد از نسلها فداکاری و مبارزه، توده های ستمدیده تصویری از جهان آینده را بدست آوردند که نه فقط زیبا و الهام بخش بود بلکه بطور قطع تحقق یافتنی نیز بود: جهانی عاری از جنگ و رنج، عاری از اعمال غیر بشری انسان علیه انسانهای دیگر. از آن به بعد هر نسل از بورژوازی تلاش کرده مانیفست را به هر طریق دفن کند: از طریق به مسخره کشیدن آن، سرکوب آن و یا «اصلاح» رویزیونیستی محتوای انقلابی آن. و هر نسل از پرولترها نیز کوشیده اند از مانیفست دفاع کنند. حقایق بنیادین آنرا با هدف شتاب بخشیدن به مرگ نظم کهن تعمیق کنند و بکار بندند.

در تمامی قاره ها نشستهائی در بزرگداشت «مانیفست» برگزار شد. از جوانان محلات فقیر نشین نیویورک گرفته تا زنان دهقان در روستاهای دوردست نپال، از روشنفکران پاریس گرفته تا داکا، و پناهندگان سیاسی پراکنده در سراسر جهان از پرویی گرفته تا افغانستانی، ترک، ایرانی و غیره گرد آمدند تا این شاخص مهم در مبارزه انقلابی را بزرگ دارند و چگونگی پیشبرد مبارزه را بیاموزند. «جهانی برای فتح» مبتکر دو کنفرانس شد که توسط احزاب و سازمانهای شرکت کننده و یا دوست «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» سازماندهی گشت. یکی از این کنفرانسها در شهر دویسبورگ آلمان که در یک منطقه صنعتی حاشیه راین واقع است در روز ۱۲ دسامبر ۹۸ برگزار شد. کنفرانس دیگر، یک روز بعد در شهر عظیم کلکته در هند برگزار شد. در اینجا گزارشات مختصری از این کنفرانسها و نیز متن کامل سخنرانی که توسط کمیته «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» تهیه و در هر دو کنفرانس خوانده شد را منتشر می کنیم.

کلکته

بیش از ۵۰۰ نفر در سالن «موسسه اسلامی» که نامش را به سالن کمون پاریس تغییر داده بودند گرد آمدند تا انتشار مانیفست را بزرگ دارند. حول و حوش سالن با پوسترهایی آذین شده بود که بر آن شعار «کارگران همه کشورها متحد شوید!» بچشم می خورد. این پوستر در سراسر شهر کلکته و نیز در بمبئی، دهلی، پنجاب، کرالا، اوتارپرادش، بیهار و روستاهای دور افتاده بنگال غربی به دیوارها چسبانده شده بود. کلکته بخاطر سنت قهرمانانه انقلابی و مبارزه خستگی ناپذیرش علیه رویزیونیسم مشهور است. بعلاوه نیروی مسلط بر این شهر (که زمانی توسط امپریالیستها اداره می شد) را غالبا نوکر صفتان رویزیونیست حزب کمونیست هند (مارکسیست) تشکیل می دهند. زمانی که پیشنهاد «جهانی برای فتح» برای برگزاری این سمینار به نیروهای عمده مائوئیست هند رسید، آنها فوراً از این پیشنهاد حمایت کردند. بلافاصله یک کمیته سازمانده تشکیل شد. در این کمیته، «جهانی برای فتح»، مجمع مبارزاتی برای مقاومت خلق، لوک سانگرام مانچ، پراتوم، چاماکدا لعل تارا، و هواداران حزب کمونیست نپال (مائوئیست) شرکت داشتند. سایر سازمانها نظیر آیدش، اگرونی، و نایا اشتهار نیز با جدیت تمام در این سازماندهی شرکت کردند. بسیاری از این گروهها از نزدیک با سازمانهای مهم مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست هند همکاری می کنند. پوسترها و اعلامیه هایی به زبانهای مختلف محلی نظیر پنجابی و مالایالام توسط گروههای لوک سانگرامانچ، چاماکدا لعل تارا و پراتوم پخش شد. پوستر و اعلامیه ای نیز بطور مرکزی طراحی و چاپ شد که به زبانهای انگلیسی و بنگالی و هندی بود. رفقا از تمامی سازمانها برای تضمین موفقیت این برنامه فعالیت کردند. با توجه به اینکه مائوئیستهای هند هنوز در یک تشکیلات متحد نیستند، پیشبرد این وظیفه یک امر جدید و مصاف جویانه به حساب می آمد. با وجود این، هواداران تقریباً تمام تشکلات مائوئیستی با روحیه اتحاد بهم پیوستند و حداکثر تلاش خود را برای رفع پیچیدگیهای ناگزیر بکار بستند.

مراسم با به اهتزاز درآوردن پرچم سرخ در یک راهپیمایی کوتاه در بیرون سالن آغاز شد. فضا از شعارهای رعدآسا که به زبانهای گوناگون فریاد می شد انباشته گشته بود. یکی از برگزار کنندگان برنامه بر ضرورت اتحاد نیروهای مائوئیست در هند وسراسر جهان تاکید کرد. سپس تمامی حضار به جان باختگان همه کشورها ادای احترام کردند. دو دقیقه سکوت داده شد. سرود کمونیستی «انترناسیونال» همزمان به زبانهای بنگالی، هندی ، مالایالام، پنجابی و نپالی خوانده شد. در آن لحظات، همه حضار گستردگی و عمق تاثیر مانیفست کمونیست در هند و در سراسر جهان را احساس می کردند. سمینار با انتخاب شش عضو هیئت رئیسه آغاز شد. اسناد سمینار توزیع گشت و پیام رفیق «سونیتی کومار گش» که یک روشنفکر مائوئیست انقلابی است و قبلا عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست هند (م ـ ل) و سردبیر ارگان مرکزی حزب به نام «رهایی» بوده قرائت شد. رفیق «گش» بعلت وضع بد جسمی نتوانست در سمینار شرکت کند. پیام او سیر تکامل مارکسیسم از مارکس تا مائوتسه دون را در بر می گرفت و اعتبار ماندگار «مانیفست» را بنمایش می گذاشت. او برای سمینار آرزوی موفقیت کرد. رفیق «آسیت کومار سنگوپتا» بعنوان مقدمه ای بر سخنرانی کمیته «جنبش انقلابی

انترناسیونالیستی» بر تکامل مارکسیسم به مائوئیسم و اینکه چگونه لنین و مائو جوهر اساسی مانیفست را جذب کرده و تئوری حزب و ارتش خلق و جبهه متحد و دیکتاتوری پرولتاریا را تکامل دادند، تاکید کرد. او همچنین ضرورت یک انترناسیونال کمونیستی تراز نوین را از طریق مبارزه ایدئولوژیک طولانی خاطر نشان ساخت.

رفیق «رانجان داس»، سندی از تشکل «سفپر» را ارائه داد. او در این سند بر درسهای «مانیفست» پرتو افکند و نشان داد که چگونه لنین و استالین و مائو مارکسیسم را تکامل دادند. عنوان این سند «در اهتزاز باد درفش مانیفست کمونیست! در راه انقلاب پرولتری جهانی به پیش!» بود. در این سند نیاز به یک انترناسیونال کمونیستی مطرح شده بود اما این بحث نیز جلو گذاشته شد که هنوز زمان برای تشکیل آن آماده نیست. در این سخنرانی نقش حیاتی مبارزه علیه رویزیونیسم مورد تاکید قرار گرفت و خاطر نشان شد که «مارکسیسم اززمان ظهورش مجبور شده که مبارزه ای حاد را در هر لحظه علیه رویزیونیسم به پیش ببرد.» رفیق «واورا رائو» دبیر کل تشکیلات «آلرس» اهمیت عام و جاودانه «مانیفست» را تاکید کرد. او نشان داد که چگونه مارکسیسم توسط لنین و مائو تکامل یافته است و نتیجه گرفت که: «اندیشه مارکسیستی به مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون یا مائوئیسم تکامل یافته است.» او نیز به ضرورت یک انترناسیونال کمونیستی اشاره کرد اما این بحث را مطرح نمود که چون کماکان مبارزه طبقاتی تحت رهبری کمونیستها در سطح نسبتاً پایینی جلو می رود، تبلور این مبارزه در یک ساختار موثر بین‌المللی ضرورتاً زمان می برد. بعلاوه او هشدار داد که «بهتر است برخی واقعیات تاریخی مربوط به ظهور و سقوط چنین مراکزی را مدنظر قرار دهیم و قبل از پرداختن به یک شکل بندی نوین، از گذشته درس بگیریم.»

سایر سازمانهای برگزار کننده نیز با شور و شوق نظرات خود را مطرح کردند و در عین حال بر وحدت موجود بر سر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بین نیروهای شرکت کننده تاکید گذاشتند. سئوالاتی که از جانب حضار مطرح شد عمدتاً به تجارب بین المللی نیروهای مائوئیست و بکاربست این تجارب در سطح هر کشور مربوط بود.

برخی تشکلات فرهنگی از بیهار، بنگال، پنجاب و نپال ترانه های انقلابی را به زبان بومی خود در فواصل تنفس سمینار اجراء کردند. رفیق «پارورسینگ» که جوانی اهل پنجاب است در ترانه خود به حضار اطمینان داد که مشعل مانیفست همچنان فروزان باقی می ماند. نیروهای مائوئیستی که در این سمینار گرد آمده بودند در جریان این فعالیت به یکدیگر نزدیکتر شدند و اتحاد خود حول م - ل - م را پی ریزی کرده و همزمان مبارزه ضروری برای دستیابی به چنین اتحادی را مورد تاکید قرار دادند. بدون شک به همین علت بود که آنها پاسخی مثبت به پیشنهاد سازماندهی این سمینار دادند. در خاتمه سمینار، نمایندگان احساس می کردند که تلاشهای جمعی آنها باعث به سرانجام رسیدن این روند اتحاد خواهد شد. آنها به مناطق فعالیت خود بازگشتند در حالیکه اهمیت و ارزش میراث انقلابی مشترک خود را عمیقاً احساس می کردند. آنها به آینده مشترک انقلابی خود چشم دوخته بودند.

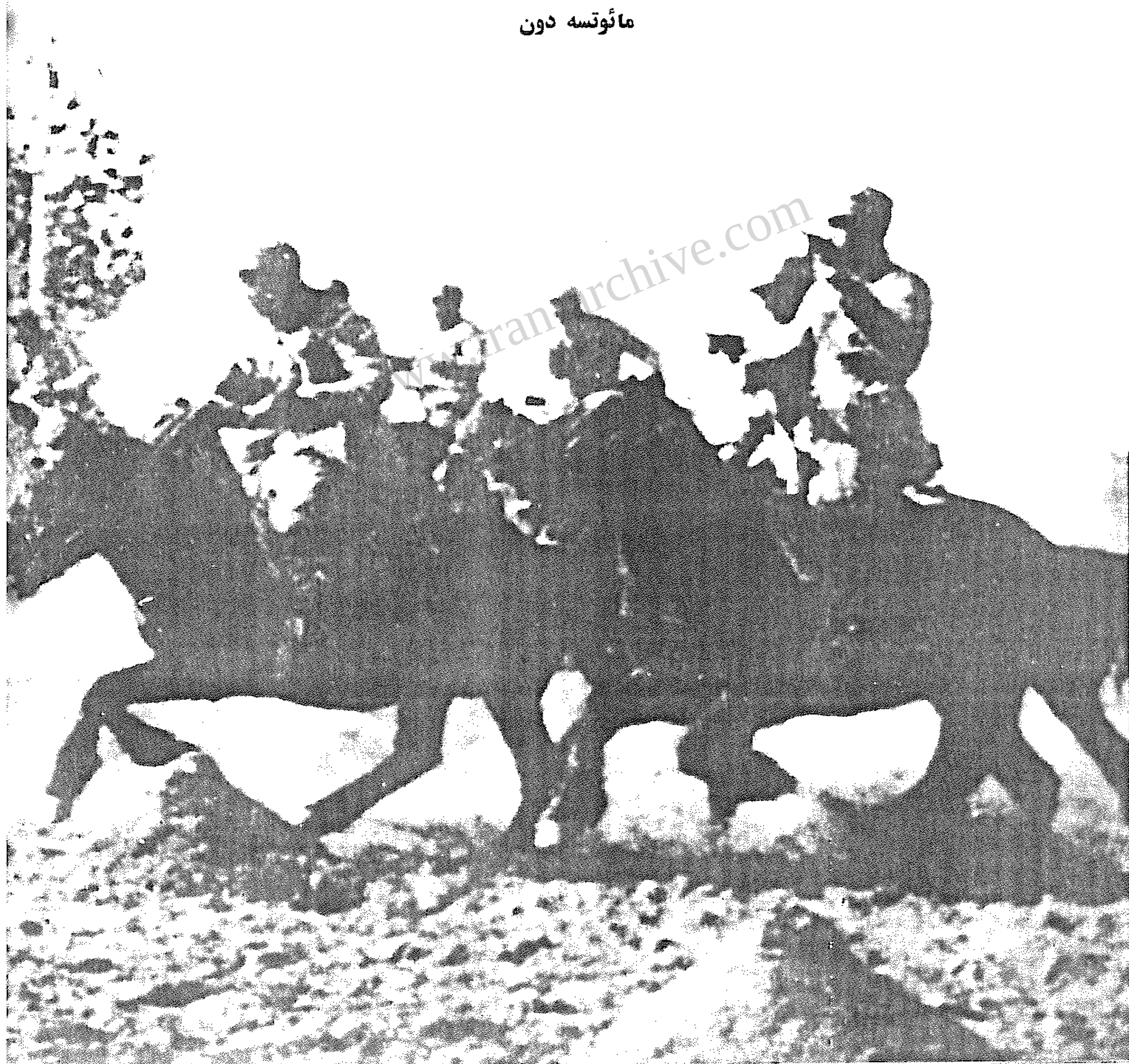
دویسبورگ

آخر هفته ۱۲ و ۱۳ دسامبر به برگزاری مراسم صد و پنجاهمین سالگرد انتشار «مانیفست کمونیست» و برگزاری کنسرت برای پیشبرد کارزار جهانی کمک مالی برای «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» اختصاص یافته بود. این کنفرانس بهمراه یک کنسرت به فراخوان «جهانی برای فتح» برپا شد و متحدانه توسط حزب کمونیست ترکیه (م - ل)، اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)، حزب کمونیست ترکیه (م - ل) (مرکزیت مائوئیست)، کمونیستهای انقلابی آلمان و جنبش خلقی پرو در اروپا سازمان یافت. رفقای تشکلات مختلفی که در آلمان فعال هستند، تیمهای پخش اعلامیه را تشکیل دادند و در مناطق مختلف به چسباندن پوستر و تبلیغ کنفرانس پرداختند. آنها با ابراز علاقه بسیار از جانب مردم ملل گوناگون و بخشهای مختلف توده ها روبرو شدند. برخی گزارشات حاکیَ از آن است که بهترین پاسخ به اعلامیه سمینار را در مدارس دریافت کردیم. در آنجا جمعهای ده بیست نفره دانش آموزان به گرد مبلغان ما حلقه می زدند و بحثهای زنده ای درباره محتوی و کارکرد کنونی مانیفست کمونیست و مسئله انقلاب پرولتری و جامعه کمونیستی در می گرفت. مواردی پیش آمد که دانش آموزان اعلامیه ها را گرفته و برای پخش به مدارس خود بردند. علاقه فراوانی نیز از جانب پرولترهای خارجی و آلمانی، فعالین جنبش های اجتماعی و نیز فعالین سیاسی قدیمی مشاهده شد. در روز مراسم، یک ترکیب بین المللی پر شور از ۳۵۰ انقلابی که از ترکیه، کردستان، آلمان، ایران، پرو، افغانستان و فیلیپین و غیره آمده بودند در سالن بچشم می خورد. در مقابل سالن، پرچم «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» که کره زمین را در حال از هم گسستن زنجیرهایش نشان می داد نصب شده بود. بر این پرچم عظیم و رنگین شعار «کارگران جهان متحد شوید!» بچشم می خورد. محل تریبون با جلد بزرگ شده «مانیفست کمونیست» و تصاویر مارکس و انگلس تزیین شده بود. یک سیستم ترجمه همزمان برای ارائه سخنرانیها به آلمانی، ترکی، فارسی، اسپانیایی و انگلیسی وجود داشت. به عقیده شرکت کنندگان، این کنفرانس که با روحیه انقلابی «مانیفست» رقم می خورد توانست خدمتی واقعی در راه اشاعه و دفاع از پیام و اصول اساسی «مانیفست» و نیز تکامل کنونی آن یعنی مائوئیسم انجام دهد. سطح بالایی از اتحاد سیاسی و انترناسیونالیسم اصیل و فضای زنده و رفیقانه در این برنامه بچشم می خورد که تبلور آن به خوبی در طنین شعارهای انقلابی به زبانهای مختلف احساس می شد. نگاهی به سیر این برنامه نیز نشانگر همین مسئله است: نخست سخنرانی کمیته «جنبش انترناسیونالیستی» درباره تکامل م - ل - م بمثابه یک علم و زنده بودن مانیفست در شرایط کنونی ؛ در ادامه آن، بحثی درباره انقلاب فرهنگی چین توسط حزب کمونیست ترکیه (م - ل)؛ سپس بحثی از سوی حزب کمونیست ترکیه (م - ل) (مرکزیت مائوئیست) در مورد پایداری بر راه رهبر جان باخته کمونیست ابراهیم کایپاکایا و جنگ خلق؛ بحث کمونیستهای انقلابی آلمان درباره فرصتهای انجام انقلاب در این کشور؛ و سرانجام سندی از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو که توسط افراد «جنبش خلقی پرو» در اروپا خوانده شد. مضافا، پیام همبستگی خوزه ماریا سیسون صدروبنیانگذار حزب کمونیست فیلیپین با استقبال پرشور حضار روبرو شد. همه آرزو داشتند که زمان بیشتری برای بحث و تبادل نظر وجود داشته باشد. کنفرانس با سرود «انترناسیونال» به زبانهای گوناگون یعنی به زبان انترناسیونالیسم، و با مشتهای گره کرده خاتمه یافت.

بزرگداشت پنجاهمین سالگرد انقلاب چین

کسب قدرت توسط نیروی مسلح،
تعیین تکلیف از طریق جنگ،
وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب است.

مائوتسه دون



صدها میلیون دهقان چون توفانی سهمگین بپا خواهند خاست؛ چون گردبادی تند





بسیاری ناظران و حتی بسیاری انقلابیون، این پیش بینی مائو را جنون آسا می دانستند. باور رایج این بود که میلیونها چینی آن چنان اسیر فلاکتند که هیچ امیدی به آنها نیست. اما مائو مارکسیسم را بکار بست و از سطح به عمق رفت تا نشان دهد که هر جا ستم است، مقاومت هم هست. و قطعا چیزی که چین کم نداشت، ستمگری بود.

ـ «جهانی برای فتح»

خاطرات یازده سال بازرسی در کارخانه های شانگهای را مرور می کنم و تمامی استثمار خشنی که در آنجا حکمفرما بود را بیاد می آورم: صف طولانی کودکان گریان ۹ یا ۱۰ ساله که پیله ها را به نخ ابریشم تبدیل می کردند. شاگردان خسته تا حد مرگ، با پاهای ورم کرده و مبتلا به نرمی استخوان؛ گرفتار در مشقت خانه های تاریک در کوچه پس کوچه های شهر. کارگران پیمانی که روزی ۱۲ ساعت در کارگاه های نخ ریسی استثمار می شدند. و تمامی ستم های کثیف دیگری که رهاورد این نظام بود. فاحشگانی که بدست جامعه تبهکار به آخر خط پرتاب شده بودند و در عشرتکده های ارزان جاده «فووچو» دو سالی دوام می آوردند و بعد می مردند. پولدارهای سنگدل و چاق و چله در یک طرف، و فقر غیر قابل تصور تهیدستان در طرف دیگر. ـ «ره وی الی»، نویسنده و شاعر نیوزلندی که سالها بازرس درجه اول کارخانه های شانگهای بود

اجساد بر رود شناور بودند و به حاشیه کشتی می خوردند. می دیدم که بالا و پایین می روند. از ملوان پرسیدم اینها که بوده اند؟ چگونه به اینجا آمده اند؟ و او شانه هایش را بالا انداخت. نه از بی تفاوتی؛ بلکه از درماندگی. اندوهی سنگین بر او سایه افکنده بود. «از کجا بدانم؟ با هم فرق می کنند. برخی به علل طبیعی مرده اند اما پول کفن و دفن نداشته اند. برخی آنچنان دچار ناراحتی بوده اند که خود را به رود انداخته اند. برخی به دست دشمنانشان طعمه امواج شده اند. بعلاوه قحطی آمده و هر روز جان هزاران نفر را می گیرد. برخی اجساد متعلق به یاغیان است و برخی سربازانی هستند که هیچ فرقی با آنها ندارند. این روزها خیلی از دخترها را به عشرتکده ها می فروشند و برخی از آنها خودکشی در رودخانه را به این زندگی ترجیح می دهند. چین بیمار است و به همین علت، این همه جسد در رود شناور است. ـ دکتر «جوشوا س. هورن»: همه آفات را نابود کنید

و با نیروئی آنچنان قدرتمند و سرکش که هیچ قدرتی هر قدر هم که عظیم باشد را یارای بازداشتن آنها نخواهد بود. آنها تمام زنجیرهائی که دست و پایشان را بسته است، خواهند گسست و در شاهراه رهائی به پیش خواهند شتافت. آنها تمام امپریالیستها، دیکتاتورهای نظامی، ماموران فاسد، مستبدان محلی و متنفذین شریر را به گور خواهند سپرد.

- مائوتسه دون



آنگونه که ما مشاهده کردیم، دهقانان در حال مرگ بودند: در جاده ها، در کوه ها، در ایستگاه های راه آهن، در کلبه های گلی، در مزارع. در حال مرگ بودند و حکومت همچنان آخرین قطره های مالیات را از آنها می دوشید. حکومت از این ده به آن ده می رفت و حتی بیش از کل غله تولید شده توسط دهقانان را از آنها طلب می کرد. هیچ بهانه ای قابل قبول نبود. دهقانان پوست و برگ خشک درخت نارون می خوردند تا بتوانند آخرین دانه های گندم را هم به دفتر جمع آوری مالیات تحویل دهند. دهقانان ضعیف که بسختی توان راه رفتن داشتند، می بایست برای اسبان ارتش علوفه جمع آوری کنند. این علوفه به مراتب بیش از کثافاتی که دهقانان به دهان می گذاشتند ارزش غذائی داشت. دهقانانی که توان پرداخت مالیات را نداشتند بشدت تحت فشار قرار می گرفتند. دام، اثاث منزل و حتی زمین خود را می فروختند تا غله بخرند و سهمیه مالیات را بپردازند. یکی از وحشتناک ترین مسائل، رشد شتابان بورس بازی زمین بود. تجار «سیان» و «چنگچو»، مقامات دست دوم حکومت، افسران ارتش، و مالکان ثروتمندی که کماکان آذوقه در اختیار داشتند، جنایتکارانه زمین آبا و اجدادی دهقانان را به بهائی نازل می خریدند. به همان نسبت که زمین ها متمرکزتر و سلب مالکیت از دهقانان بیشتر می شد، قحطی و گرسنگی نیز افزایش می یافت. خشونت و هتک آبرو که برای جمع آوری مالکیت مورد استفاده قرار می گرفت بسیار آزار دهنده بود؛ اما فساد و رشوه خواری در جریان اخذ مالیات از آنهم بدتر بود. - «تئودور هـ. وایت» و «آنا لی یاکوبی»: تندر بر فراز چین

«زنبق‌های طلائی» - پیچیدن پای زنان از قرن یازدهم در بین اغنیای چین رایج شد. و از آنجا در میان عامه و حتی اغلب دهقانان گسترش یافت. پای دختر بچه ها را از سه یا چهار سالگی محکم نوار پیچ می کردند؛ طوری که همه انگشتان غیر از انگشت بزرگ به کف پا می چسبید، تا پا باریک و نوک تیز جلوه کند. بعد از چند سال، انگشت بزرگ و کف پا یکدست می شد، قوس پا از بین می رفت و باعث درد مزمن می شد. این درد از تحرک آزادانه جلوگیری می کرد. به باور عامه، منظره زنی که بر نوک پاهای کوچک خود تلو تلو می خورد، و باسن او برای حفظ تعادل «مانند بید نازکی در نسیم» اینسو و آنسو می رفت، شهوت مردان را بر می انگیخت. اندازه ایده ال پای زنان، ۸ سانتی متر بود. - «جاناتان د. اسپنس» و «آنپینگ چین»: قرن چین





A WORLD TO WIN No.25 (PARSI EDITION) JAN 2000. ISSN 0269 9141